



آموزش

حقوق بشر



کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان

د بشری حقونو خپلواک کمیسیون



آموزش حقوق بشر

۱۳۹۴



۱۶ جونا ۱۳۸۱

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان
بخش مطالعات و پژوهش‌های حقوق بشری

شناسنامه اثر

عنوان:	آموزش حقوق بشر
نویسندگان:	محمد حسین سرآمد و اسدالله پژمان
تحت نظر:	حسین معین، رییس بخش تحقیقات و مطالعات حقوق بشر
ویراستار:	عبدالشکور نظری
برگ آرا:	محمدتقی حسن زاده
طرح جلد:	حمید فیدل
ناشر:	کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان
تاریخ نشر:	حمل ۱۳۹۵
نشانی دفتر:	کارت‌ه سه، پل سرخ، کوچه ناحیه ۶، کابل، افغانستان.
شماره های تماس:	۲۵۰۰۶۷۶-۲۵۰۰۶۷۷ (۰۲۰) +۹۳
آدرس الکترونیک:	aihrc@aihrc.org.af
صفحه انترنتی:	www.aihrc.org.af

فهرست مطالب

د	پیام دکتر سیماسمر
۱	مقدمه
۷	فصل اول: مفاهیم و کلیات
۸	حق چیست؟
۱۴	حقوق بشر
۱۵	سه اصل اساسی به هم پیوسته در حقوق بشر
۱۸	حق و مسوولیت
۱۹	وجه اخلاقی و حقوقی حقوق بشر
۲۲	ویژگی های حقوق بشر
۲۳	○ ذاتی بودن
۲۳	○ سلب ناپذیری
۲۴	○ برابری
۲۵	○ تفکیک ناپذیری / همبستگی
۲۶	○ تقسیم ناپذیری
۲۶	○ جهانشمولی
۲۸	مصادیق حقوق بشر
۲۸	○ سه حق بنیادین بشر
۲۸	■ حق حیات
۳۳	■ حق کرامت
۳۶	■ حق آزادی
۳۹	رابطه ارگانیک حیات، کرامت و آزادی
۴۱	دیگر مصادیق حقوق بشر

۴۳

خلاصه این فصل

۴۷

فصل دوم: دسته بندی‌های حقوق بشر

۴۸

(ا) حقوق مدنی-سیاسی و حقوق اقتصادی-اجتماعی و...

۵۰

(ب) تقسیم بندی گلدینگ: حقوق انتخابی و حقوق رفاهی

۵۱

(ج) دسته بندی دیوید فورسایت: حقوق منفی...

۵۲

(د) دسته بندی کارل واساک؛ نسل‌های حقوق بشر

۵۳

○ نسل اول

۵۴

○ نسل دوم

۵۵

○ نسل سوم

۵۷

■ نسل چهارم؟

۶۰

خلاصه این فصل

۶۳

فصل سوم: مبانی نظری و سیر تاریخی حقوق بشر

۶۴

مبانی نظری حقوق بشر

۶۴

• نظریه الهی حقوق بشر

۶۹

• نظریه طبیعی حقوق بشر

۷۵

• نظریه فایده‌گرایانه حقوق بشر

۷۹

• نظریه قراردادگرایی

۸۲

سیر تاریخی تکوین و تکامل حقوق بشر

۸۶

خلاصه این فصل

۹۱

فصل چهارم: منابع حقوق بشر (براساس اسناد معتبر بین‌المللی)

۹۲

تعریف اسناد بین‌المللی حقوق بشر

۹۳

مهم‌ترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر

۱۰۱

پروتکل اختیاری چیست؟

۱۰۳

خلاصه این فصل

- ۱۰۵ فصل پنجم: حقوق بشر در قوانین افغانستان
- ۱۰۶ جایگاه حقوق بشر در قانون اساسی افغانستان
- ۱۱۸ حقوق اقشار آسیب پذیر در قوانین افغانستان
- ۱۱۸ • حقوق زنان
- ۱۱۹ • حقوق معلولین
- ۱۲۰ • حقوق کودکان
- ۱۲۱ • حقوق سالمندان
- ۱۲۲ اسناد بین‌المللی حقوق بشر که افغانستان آن‌ها را امضا ...
- ۱۲۳ خلاصه این فصل
-
- ۱۲۵ فصل ششم: حقوق بین‌الملل بشردوستانه
- ۱۲۶ تعریف حقوق بین‌الملل بشردوستانه
- ۱۲۷ ماهیت حقوق بشردوستانه بین‌المللی
- ۱۲۷ رابطه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه
- ۱۲۹ حقوق بشردوستانه در منازعات داخلی و بین‌المللی
- ۱۳۰ تاریخچه حقوق بشردوستانه
- ۱۳۲ موضوع حقوق بشردوستانه
- ۱۳۴ منابع حقوق بشردوستانه
- ۱۳۶ اصول و معیارهای حقوق بشردوستانه
- ۱۳۷ ماهیت اخلاقی و حقوقی حقوق بشردوستانه
- ۱۳۹ دخالت بشردوستانه چیست؟
- ۱۴۵ خلاصه این فصل
-
- ۱۴۸ ضمیمه: مهم‌ترین اسناد حقوق بشر از دوران باستان تا اکنون

پیام داکتر سیماسمر

مسرت دارم که کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان اولین کتاب آموزشی را در رابطه به حقوق بشر تهیه و نشر می کند. این کتاب آموزشی می تواند راهنمای خوب و مؤثر برای آموزش حقوق بشر برای آموزگاران، دانشجویان، شاگردان و سایر اقشار جامعه باشد.

آموزش حقوق بشر یکی از راه‌های نهادینه سازی حقوق بشر و گسترش فرهنگ حقوق بشری در جامعه است. آموزش معیاری و اکادمیک یکی از ضرورت های اساسی در زمینه حقوق بشر است. ایجاب می کرد تا چنین کتاب آموزشی در زمینه‌ی حقوق بشر از سوی کمیسیون مستقل حقوق بشر تهیه و نشر گردد. هرچند قبلاً نیز دستنامه های متعدد آموزشی، مجموعه مقالات و جزوه های مختلف در مورد حقوق بشر از سوی کمیسیون تهیه و نشر شده؛ اما این کتاب آموزشی جامع تر از جزوات قبلی تهیه شده و بحث های مربوط به موضوعات حقوق بشر را به طور اکادمیک مورد بحث قرار می دهد.

همانطوریکه آموزش و ترویج حقوق بشر یکی از وظایف کمیسیون می باشد، کمیسیون از آغاز ایجاد تا حال فعالیت‌های زیادی در راستای آموزش و ترویج حقوق بشر از طریق راه اندازی برنامه‌های آموزشی، تدویر سمینارها و ورکشاپ ها، گنجاندن موضوعات حقوق بشر در نصاب معارف و تبلیغ حقوق بشر از طریق رسانه ها و نشرات داشته است. همچنین کمیسیون با برخی از موسسات تحصیلات عالی و نیمه عالی قراردادهایی در زمینه گنجاندن مضمون حقوق بشر در برنامه درسی شان منعقد کرده است. اکنون تهیه این کتاب آموزشی می تواند متن معیاری و یک دست در اختیار آموزگاران حقوق

بشر و همکاران کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان قرار دهد. همچنین این کتاب می تواند منبع آموزشی مفیدی برای کسانی باشد که خواهان مطالعه شخصی در راستای حقوق بشر می باشند.

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در راستای تقویه، ترویج، آموزش و حمایت از حقوق بشر متعهد بوده و به تمام توانایی تلاش می کند تا اقشار مختلف جامعه از اهمیت و ارزش حقوق بشر آگاهی یابند و این حقوق انسانی و اخلاقی را رعایت نموده و ارج بگذارند. جامعه زمانی به شکوفایی می رسد که در آن ارزش های انسانی و حقوق بشری از سوی تمام شهروندان رعایت گردد. رعایت ارزش های حقوق بشر نیازمند درک درست و فهم اساسی از معیارها و اصول حقوق بشری است.

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان امیدوار است که این کتاب آموزشی بتواند در راستای آموزش علمی و اکادمیک حقوق بشر موثر واقع شود و برای ترویج حقوق بشر در جامعه کمک کند.

در پایان از همکاران خود در کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان که برای تهیه و نشر این کتاب تلاش نمودند، سپاسگزارم. امیدوارم که پس از این نیز، کمیسیون بتواند کتاب های آموزشی دیگر را در بخش های مختلف حقوق بشر به صورت اختصاصی تهیه و نشر کند.

به امید تأمین حقوق بشر و نهادینه شدن فرهنگ حقوق بشری در کشور.

باحرمت

داکتر سیماسمر

رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان

مقدمه

امروزه، حقوق بشر به شاخص مقبولیت و سلامتی جوامع انسانی، شرط تأمین عدالت اجتماعی و معیار مشروعیت نظام‌های سیاسی در جهان تبدیل شده است. اصول و ارزش‌های حقوق بشر جهانی‌ترین معیارها برای سنجش افکار، جوامع، فرهنگ‌ها و نظام‌های سیاسی است، به گونه‌ای که میزان رعایت و حرمت‌گذاری هر جامعه به این اصول و ارزش‌ها، حرمت و جایگاه مدنی آن‌ها را در نظام مدنی و حقوقی جهان ما تعیین می‌کند. این ارزش‌ها هم سنج‌ی توسعه مدنی جوامع و هم شاخص اخلاق انسانی و عدالت اجتماعی در آن‌ها شناخته می‌شوند. هر جامعه هر قدر این ارزش‌ها را در فرهنگ و مناسبات انسانی و رفتارها و الگوهای اجتماعی خود نهادینه کرده باشد، به همان میزان توسعه یافته، عادلانه و انسانی قلمداد می‌شود.

هرچند ارزش‌های حقوق بشر ریشه در وجدان و اخلاق انسانی بشر دارد و از لحاظ تاریخی نیز می‌توان ریشه‌های آن را در گذشته‌های بسیار دور یافت، ولی شناسایی آن به عنوان یک ارزش جهانی، حاصل تجارب تلخ بشر در طول سالیان دراز است. علی‌رغم آن که تأکیدات فراوان بر سیرت نیکخواه و وجدان انسانی بشر همواره وجود داشته و از عدالت به عنوان آرزوی همیشگی تاریخ بشر تجلیل شده است، اما تاریخ بشر نشان می‌دهد که ظلم و خشونت و ویرانگری بخش بزرگی از واقعیت تاریخ بشر را تشکیل داده است. رنج‌ها و مصیبت‌هایی که بشر خود برای همدیگر خلق کرده است شاید بیشتر از همه‌ی دیگر رنج‌های بشر بوده باشد. جنگ و ویرانگری، قتل و غارت، ظلم و قساوت چهره‌ی غالب تاریخ بشر را به نمایش می‌گذارد. این تجارب تلخ، انسان‌ها را به این نتیجه رسانده است که باید معیارها و ارزش‌های حقوق بشر را به عنوان اصول لازم‌الاجرا و قطعی در زندگی و مناسبات انسانی قبول کنیم

و برای دستیابی به آرامش و آسایش در سایه‌ی عدالت، به این ارزش‌ها و معیارها متعهد بمانیم. تا رسیدن به این نتیجه، انسان‌ها مسلخ‌های زیادی برای همدیگر ساخته‌اند و ویرانگری‌ها و خشونت‌های زیادی را از سر گذرانده‌اند و بهای فراوانی را پرداخته‌اند. التزام انسان به حقوق بشر در دوران معاصر ناشی از ارزیابی عقلانی این تاریخ مصیبت‌بار بوده است. انسان‌ها به تجربه دریافته‌اند که دستیابی به یک زندگی مدنی توأم با آرامش و آسایش نیازمند رعایت اصول و ارزش‌هایی است که زندگی فردی و اجتماعی آنان آسوده‌تر می‌سازد. این ارزش‌ها همان حقوق بشر است. از این رو، حقوق بشر یک دستاورد عقلانی و مدنی بشر به شمار می‌رود که زندگی شرافتمدانه و آسوده‌ی انسان‌ها را در سایه‌ی عدالت و برخورداری از امکانات ضروری زندگی و روابط مسالمت‌آمیز و انسانی تضمین می‌کند. به همین دلیل، برای تحقق توسعه و ایجاد یک جامعه‌ی عادلانه و برخوردار از آسایش همگانی، به تأمین حقوق بشر به عنوان یکی از شرایط و لوازم اصلی نگریسته می‌شود.

قبل از هر چیز، حقوق بشر نوعی نگاه به انسان و منزلت انسانی او است، نگاهی که انسان را موجودی ارزش‌مند، شریف و قابل احترام می‌شناسد. بنابراین نگرش به انسان، حقوق بشر مناسبات و روابط انسانی خاصی را نیز می‌طلبد تا در سایه‌ی آن ارزش و حرمت انسان پاس داشته شود. یعنی حقوق بشر همه‌ی انسان‌ها را برابر تعریف می‌کند و از حرمت و شأن انسانی یکسان برخوردار می‌شناسد و خواهان رعایت احترام متقابل انسان‌ها در مناسبات اجتماعی و تأمین عدالت و آسایش همگانی آنان است. علاوه بر این، حقوق بشر انسان را موجودی آزاد و صاحب اراده تعریف می‌کند و معتقد است که حرمت و آسایش انسان در گرو برخورداری از گوهر آزادی است. برقراری احترام متقابل میان انسان‌ها، تأمین عدالت و برابری میان آن‌ها و رعایت آزادی برای آن‌ها زمینه یک زندگی آبرومند توأم با آرامش و آسایش را فراهم می‌سازد.

علی‌رغم آن که حقوق بشر به یک ارزش جهانی تبدیل شده است، حقوق بشر، اما هنوز، به ویژه در جوامع سنتی و در تحت نظام‌های استبدادی، با

چالش‌های گسترده مواجهه است. الگوها و ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در این جوامع نمی‌توانند پذیرای ارزش‌های حقوق بشر باشند و نگاه برابری طلبانه و آزادی خواهانه‌ی آن به انسان را برتابند. الگوهای غیرانسانی فرهنگی، هنجارهای ناعادلانه‌ی اجتماعی و ساختار برتری طلبانه و استبدادی قدرت در این جوامع، نگرش و ارزش‌های حقوق بشر را به چالش می‌کشند و به حاشیه می‌رانند. نهادهای رسمی و غیررسمی آموزشی و تبلیغی در این جوامع نیز این ساختارها و الگوهای ضدحقوق بشری را به صورت مداوم بازتولید کرده و تداوم می‌بخشند.

بنابراین، رعایت و تأمین حقوق بشر نیازمند دو کار توأمان است: یکی اینکه حقوق بشر باید به صورت گسترده در جامعه آموزش داده شود و آگاهی شهروندان نسبت به آن گسترش یابد تا شهروندان با آن آشنایی یابند و به صورت آگاهانه و خودخواسته به آن احترام بگذارند و به الزامات آن تن دهند و مهم‌تر از همه در برابر رفتارهای ناعادلانه و ضدحقوق بشر از این ارزش‌ها حمایت کنند. دو دیگر اینکه نهادها و ساختارهای سیاسی-اداری و قوانین و اسناد حقوقی حمایت کننده‌ی حقوق بشر باید در جامعه ایجاد شوند تا در تأمین حقوق بشر به صورت فعال نقش بازی کنند و با اعمال اتوریتیه‌ی مشروع و خلق الزامات قانونی برای شهروندان، از رفتارهای نقض کننده‌ی حقوق بشر جلوگیری کنند.

نگرش درازمدت به این مسأله می‌طلبد که نگاه حقوق بشری به انسان، و مناسبات حقوق بشری میان انسان‌ها در فرهنگ جامعه نهادینه شود و الگوها و ارزش‌های حقوق بشر به الگوهای رفتاری غالب در فرهنگ جامعه تبدیل شود؛ فرهنگ جامعه پذیرای ارزش‌ها و معیارهای حقوق بشر گردد و نهاد فرهنگ بستر مساعد و همخوان برای رعایت و احترام حقوق بشر شود. این کار اگر از یک سو نیازمند حمایت نهادی و قانونی است، از سوی دیگر آموزش، آگاهی بخشی و تبلیغ موثر، مستدل، مداوم و همگانی را می‌طلبد.

این کتاب با هدف آموزش حقوق بشر تدوین شده است و در حقیقت در

پی پاسخ گفتن به ضرورت آموزش حقوق بشر که در بالا ذکر شد، می‌باشد. در این کتاب، تلاش شده که مطالب به گونه‌ای تهیه و تدوین شوند که بتواند در دانشگاه‌ها، مکاتب، مراکز آموزشی، برنامه‌های آموزشی نهادهای مدنی و نیز مطالعات شخصی مفید واقع شود. از این رو، بنابر آن بوده که مطالب در عین آنکه خلاصه و ساده طرح می‌شوند، به برخی از جنبه‌های نظری حقوق بشر نیز توجه کند. در این کتاب قرار نبوده که همه مسایل مطرح در حقوق بشر توضیح داده شود، بلکه قرار بوده مهم‌ترین مسایل مطرح در حد ضرورت یک متن آموزشی و یک مدخل راه‌گشا طرح شود. همچنین، هدف این کتاب بررسی انتقادی مسایل و مبانی حقوق بشر نبوده است. از این رو، خوانندگان علاقمند برای بررسی عمیق‌تر مسایل مطرح شده و بسا مسایل دیگر مطرح در حقوق بشر، باید به مطالعات تکمیلی بپردازند.

این کتاب در شش فصل تنظیم شده است. فصل اول به توضیح مبانی و مفاهیم کلی در مورد حقوق بشر اختصاص یافته است. در این فصل معانی گوناگون حق و معنای مورد نظر در حقوق بشر، اصول اساسی حقوق بشر، رابطه حق و مسوولیت، وجوه اخلاقی و حقوقی حقوق بشر، ویژگی‌ها و مهم‌ترین مصادیق حقوق بشر توضیح داده شده است. همچنین در این فصل در مورد رابطه ارگانیک حیات، کرامت و آزادی به عنوان سه حق بنیادی بحث شده است. فصل دوم حقوق بشر را از نگاه‌های مختلف دسته بندی می‌کند. هرچند این دسته‌بندی‌ها تا حدود زیادی با همدیگر همپوشانی دارند، ولی در درک رشد مفهوم حقوق بشر و مصادیق آن کمک می‌کنند.

فصل سوم به معرفی مختصر مبانی نظری و سیر تاریخی تکوین و تکامل حقوق بشر پرداخته است. نظریه الهی حقوق بشر به عنوان نظریه‌ای مطرح شده که مدعی است پیام و نگرش حقوق بشر در ادیان ریشه دارد و انسان بنا به خلقت ویژه خود توسط خداوند، موجود صاحب کرامت است و از حقوق خاصی برخوردار می‌باشد. نظریه حقوق طبیعی مبحث دیگر این فصل است که می‌گوید انسان بنا به طبیعت خود و یا به حکم عقل و شعور عرفی از این حقوق برخوردار می‌باشند. در این فصل توضیح داده شده که نظریه حقوق

طبیعی تاریخ طولانی دارد و تحولات زیادی را پشت سر گذاشته و امروزه نیز یکی از نظریه‌های مطرح توجیه‌کننده‌ی حقوق بشر است. نظریه‌های فایده‌گرایانه و قراردادی دو نظریه دیگر است که در توجیه حقوق بشر ارایه شده و در این فصل معرفی گردیده است. فایده‌گرایی با ردّ هرگونه مبنای متافیزیکی برای حقوق بشر، رعایت آن را به حکم مفید بودن آن موجه می‌داند و نظریه‌ی قراردادی نیز حقوق بشر را حاصل قراردادهای مدنی و عقلانی بشر می‌داند و توجیه آن را در خواست آگاهانه و ارادی بشر برای وضع اصول یک زندگی انسانی جستجو می‌کند. در این فصل همچنین سیر مختصر تکوین و تحول حقوق بشر در جریان تاریخ، به عنوان مکمل بحث مبانی نظری حقوق بشر، آمده است.

فصل چهارم به مبانی حقوق بشر در برخی از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی می‌پردازد. توجه و تمرکز اصلی در این فصل معرفی اسناد معتبر حقوق بشر معاصر است که از جنگ جهانی دوم به بعد، به ویژه در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به تصویب رسیده‌اند. مکمل این فصل، لیستی مفصل از اسناد مهم حقوق بشر در ضمیمه گنجانده شده است. فصل پنجم نیز به تسجیل حقوق بشر در قانون اساسی افغانستان و قوانین دیگر کشور می‌پردازد. در این فصل مهم‌ترین مصادیق حقوق بشر که در قوانین افغانستان درج شده پرداخته شده است. همچنین به حقوق برخی از گروه‌های آسیب‌پذیر که در قوانین افغانستان به آن‌ها توجه ویژه شده، اشاره شده است.

فصل ششم و پایانی این کتاب، به تعریف و توضیح حقوق بین‌الملل بشردوستانه می‌پردازد. در این فصل ماهیت حقوق بشردوستانه، رابطه آن با حقوق بشر، حقوق بشردوستانه در منازعات داخلی و بین‌المللی، تاریخچه، منابع و اصول حقوق بشردوستانه و ماهیت اخلاقی و حقوقی حقوق بشردوستانه توضیح داده شده است. در پایان این فصل در مورد مسأله‌ی دخالت بشردوستانه به عنوان یکی از مسایل مهم در حقوق بین‌الملل معاصر نیز توضیحات مختصر ارایه شده است.

اگر این کتاب بتواند در راستای هدف خود که آموزش و معرفی حقوق بشر است، نقشی موثر بازی کند و به ویژه موجب شود که خوانندگانی به مطالعات بیشتر در این زمینه روی بیاورد، و بتواند به برخی از سوال‌ها در رابطه به حقوق بشر پاسخ گوید و همینطور سوالات جدی‌تر برای تأمل و تعمق بیشتر خلق کند، موجب شادمانی و مسرت خواهد بود. این نکته نیز در پایان تذکر داده شود که این جزوه، اولین جزوه از نوع خود است که در کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان تهیه می‌شود. کمیسیون امیدوار است که در تکمیل مباحث این کتاب، جزوات اختصاصی دیگری را در رابطه با موضوعات حقوق بشر تهیه و به دست نشر بسپارد.

فصل اول مفاهیم و کلیات

مهم‌ترین مسایل این فصل عبارتند از:

- حق چیست؟
- حقوق بشر چیست؟
- اصول اساسی حقوق بشر کدام است؟
- ارزش‌های اخلاقی و حقوق بشر با همدیگر چه رابطه دارند؟
- ویژگی‌های حقوق بشر چیست؟
- مصداق‌های حقوق بشر کدام اند؟

قبل از آن که به توضیح و تعریف حقوق بشر بپردازیم، بهتر است در مورد واژه‌ی «حق» و ابهامات و چندگانگی‌ای که در معانی و دلالت‌های آن وجود دارد پرداخته شود. از این طریق بهتر می‌توان توضیح داد که واژه‌ی حق در «حقوق بشر» به چه معنا است و منظور و مقصود حقوق بشر کدام حقوق است.

حق چیست؟

حق یکی از اصطلاحاتی است که دارای معانی گوناگون است و در موارد پرشمار و در عرصه‌های مختلف علمی، به خصوص در حقوق، سیاست و اخلاق کاربرد دارد. از این رو، در سطح کاربرد عام و روزمره، می‌تواند منشأ ابهاماتی باشد که بدون روشن ساختن آن نمی‌توان درک درستی از مفهوم این اصطلاح داشت.

رفع این ابهامات منوط به این است که روشن شود اصطلاح «حق» در کدام مورد به کار برده می‌شود؛ از چه منظر به آن نگریسته می‌شود و چه نقشی در کنار اصطلاحات یا عبارات هم‌نشین دارد. به عنوان مثال، از چه چیزی به عنوان «حق» سخن می‌گوییم؟ آیا از منظر حقوقی به آن می‌نگریم یا از منظر اخلاقی و یا سیاسی؟ حق را به چه کسی یا چه چیزی نسبت می‌دهیم؟ پاسخ این سوالات، در گرو روشن شدن معانی گوناگون این اصطلاح است.

در یک دسته بندی کلی، ما در اینجا معانی گوناگون حق را در دو دسته، تقسیم بندی می‌کنیم. مبنای این دسته بندی این است که در دسته اول، حق وجه وصفی دارد، یعنی صفت موصوف خود است. در این معنا، کلمه حق یا در کنار موصوف می‌نشیند و به توصیف آن می‌پردازد و یا به جای موصوف خود می‌نشیند، ولی همچنان معنای وصفی دارد.

در دسته دوم، عبارت حق وجه اسمی دارد و برای نامگذاری مفاهیم به کار برده می‌شود.

یک. کاربرد وصفی «حق»: «حق» در این کاربرد، در برابر ناحق، نادرست و باطل به کار می‌رود. در این معنا، این کلمه به معنای «صحیح»، «درست» و «راست» به کار برده می‌شود. (موحد، ۱۳۸۴: ۳۶-۳۷) این معناها موضوع خود را به صفت راستی، درستی و صحت متصف می‌کند. به عنوان مثال، وقتی گفته می‌شود که «سخن حق تلخ است»، در حقیقت ما از سخنی حرف می‌زنیم که دارای وصف «صحت»، «درستی» و «راستی» است. بنابراین، می‌توانیم جمله را با این کلمات به شکل زیر بنویسیم: «سخن صحیح/ درست/ راست تلخ است». در همین معنا است که این کلمه به معنای مطلق خود، یکی از صفت‌های خداوند نیز می‌باشد. یعنی خداوند، صحت، درستی و راستی مطلق است.

دو. کاربرد اسمی «حق»: «حق» در معنای دیگر معادل «امتیاز»، «استحقاق»، «صلاحیت»، «سزاواری» و «شایستگی» به کار می‌رود. در این معنا از «دارا بودن، ادعا، اعمال، اجرا و نقض و تخلف از حقوق سخن می‌گوییم.» (دانلی، ۱۹۹۳) مثلاً وقتی گفته می‌شود که «حیات، کرامت و آزادی حقوق مسلم هر فرد انسانی است»، یا «هرکس حق دارد که در فعالیتهای سیاسی و مدنی شرکت کند»، یا «هر فرد باید از حق دسترسی عادلانه به آموزش و پرورش برخوردار باشد»، در همه این جملات سخن از امتیاز یا سزاواری انسان برای برخورداری از این حقوق است. یا مثلاً «وقتی از حق مالکیت سخن می‌گوییم مراد ما امتیازی است که کسی در مورد مال معینی دارد که دیگران آن امتیاز را ندارند. از میان همه مردم، تنها مالک خانه است که می‌تواند در آن هرگونه که می‌خواهد تصرف کند، خود در آنجا منزل گزیند یا استفاده از آن را به دیگری واگذارد... و دیگران باید تصرفات وی را محترم بشمارند و از دست اندازی به مال وی خودداری کنند.» (موحد، ۱۳۸۴: ۴۲)

از این امتیاز، در زبان حقوقی به «سلطه و اختیار» تعبیر می‌شود. پس اگر

بنخواهیم تعریفی از حق در این معنا به دست دهیم باید بگوییم که:

«حق عبارت از سلطه و اختیاری است که در جامعه معینی برای یک انسان در برابر انسان‌های دیگر، یا برای یک انسان در برابر اشیا، به رسمیت شناخته می‌شود.» (موحد، همان) یا حق «عبارت است از توانایی که شخص بر چیزی یا بر کسی داشته باشد.» (لنگرودی، ۱۳۸۶: ۱۶۶۹)

حق در معنای اول بیشتر وجه اخلاقی دارد و بر درستی یا نادرستی موضوع و یا بر خوبی یا بدی آن اشاره دارد. یعنی حق چیزی است که «خوب» و «اخلاقی» باشد. در حالی که در معنای دوم، که به عنوان اسم استفاده می‌شود، با آنکه با معنای اول همخوان است، اما ربط الزامی به آن ندارد. یعنی حق به معنای سلطه، اختیار و امتیاز، هرچند معمولاً از وصف درستی و خوبی برخوردار است، ولی این وصف برای موضوع حق، همواره حتمی و لازمی نیست.

منطبق با این تفکیک معنایی، «شاید مهم‌ترین نکته در تاریخ پیدایش مفهوم و پدیده حق، تفکیکی باشد که میان دو مفهوم «حق بودن» و «حق داشتن» پدیدار گشته است. حق به معنای اول، همیشه در عرصه فکر به ویژه فکر سیاسی و اخلاقی حضور داشته است. اما به معنای دوم، محصول فکری جدیدی است که در پی کوشش‌های نظری و عملی آزادی خواهانه و برابری خواهانه انسان در دوران مدرن تولد یافته است... «حق بودن»، به معنای ارزشی همان خوب بودن است. بدین معنا که اگر عملی حق است یعنی از منظر اخلاقی و براساس اصول محتوایی یک نظام اخلاقی خاص، مورد تأیید و قبول می‌باشد. برای نمونه، اگر فردی به یک فقیر کمک کند، عملی «خوب» و «اخلاقی» و «حق» انجام داده است. اما مفهوم حق در ترکیب «حق داشتن» با معنای پیش گفته فرق دارد. در این معنای دوم، «حق داشتن» ضرورتاً به معنای انجام عملی «خوب» و «اخلاقی» نیست. مثلاً در همان مثال قبلی، فرد می‌تواند تصمیم بگیرد که به فرد فقیر کمک کند یا نکند. تصمیم او به صرف «تصمیم او بودن» از حمایت و تضمین برخوردار است و در واقع او حق دارد

که به فرد فقیر کمک کند یا نکند. یعنی «حق داشتن» الزاماً مطبق بر انجام عملی «خوب» و «اخلاقی» نیست و در هر دو صورت، او از «حق» خود (به معنای «سلطه» و «اختیار») که بر مال خود دارد) استفاده کرده است. (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۸۶-۱۸۷)

سلطه و اختیار بر امری یا چیزی در معنای امروزی حق، متضمن معنای مشروعیت نیز است. یعنی هر نوع سلطه نمی‌تواند حقی را ثابت کند. بلکه سلطه مشروع اثبات کننده حق است. مشروعیت سلطه و اختیار ناشی از قواعد و اصولی است که یک سیستم حقوقی نافذ و دارای اعتبار تعریف می‌کند. از این رو، پروفیسور هارت که از شناخته شده‌ترین صاحب نظران در حقوق است، سه عنصر اصلی را در مفهوم حق مشخص ساخته است. او می‌گوید مفهوم حق خبر از سه چیز می‌دهد:

الف) وجود یک نظام حقوقی؛

ب) وجود ضمانت اجرایی؛

ج) وجود اختیار برای صاحب حق که اگر بخواهد از آن ضمانت اجرایی استفاده کند و در مقام اجبار طرف به انجام تعهد برآید. (موحد، ۱۳۸۴: ۵۱)

بنابراین، حق در چارچوب یک نظام حقوقی مشخص قابل تعریف و اثبات است و تحقق آن ناشی از ضمانت اجرا و اختیار صاحب حق است که در معنای حق نهفته است.

تفکیک دو گانه فوق در مورد معنای کلمه «حق» ما را کمک می‌کند که به معنای حق در اصطلاح حقوق بشر نزدیک‌تر شویم. معنای مورد نظر در نظریه‌های امروزی حقوق و از جمله در «حقوق بشر» معنای دوم این کلمه است.

با این حال، باید این نکته را نیز در نظر داشت که حق می‌تواند منشأ اخلاقی یا عرفی داشته باشد و یا از قواعد حقوقی یا قانون ناشی شده باشد. بنابراین، دو نوع حق را، از لحاظ خاستگاه یا منبع، باید از همدیگر متمایز کرد:

حق اخلاقی و حق قانونی.

حق اخلاقی: حق اخلاقی حقی است که از ارزش‌های اخلاقی منشأ گرفته باشد. نظام‌های اخلاقی متأثر از الگوها و هنجارهای فرهنگی و عرفی جوامع اند، از این رو، عرف، سنت‌ها و هنجارهای رایج در جامعه را نیز می‌توان منبع یا خاستگاه حق اخلاقی دانست.

چون اخلاق ریشه در وجدان انسان دارد و از حسن طینت او برمی‌خیزد، می‌تواند در هر لحظه، بر رفتار و عملکردهای انسان نظارت و کنترل درونی خلق کند و انسان‌ها را به صورت خودخواسته به رعایت حقوق دیگران و احترام به ارزش‌های انسانی وادارد. در صورت رشد و نهادینه شدن الگوهای اخلاقی و ارزش‌های انسانی در جامعه، می‌توان امیدوار بود که بدون نظارت و کنترل بیرونی و بدون اتکا به قوه قهریه، حسن روابط انسانی در جامعه تأمین گردد و هر کس به صورت خودخواسته حقوق انسانی دیگران را احترام و رعایت کند.

اما از آنجا که بسیاری از ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای عرفی ثبات لازم را ندارند و بنا به تفاوت‌های فرهنگی، معیارها و الگوهای مختلف ارایه می‌کنند، نمی‌توانند مبنای مطمئن و باثبات برای اثبات حق باشند. همچنین در بسیاری از جوامع حجم زیادی از عرف و سنت‌های غیرانسانی نیز وجود دارند که اصل برابری انسانی را ضربه می‌زند و منجر به نقض حقوق انسان‌ها می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان از جایگاه فرودست‌تر زنان و رفتارهای خشونت‌آمیز علیه آنان در بسیاری از جوامع سنتی یاد کرد.

از جانب دیگر، قواعد و هنجارهای اخلاقی از ضمانت اجرایی لازم نیز محروم اند و از این رو، اجرای یا اعمال حق به اتکای آن با اشکال مواجه می‌شود و پی‌گیری و رسیدگی به موارد نقض حق اخلاقی نیز در بسیاری موارد ناممکن است.

برای رفع این نقایص، ارزش‌های پذیرفته شده اخلاقی را باید تحت

ضمانت اجرای قانونی درآورد. از این رو، از دولت‌ها خواسته می‌شود که حقوق اخلاقی مندرج در اسناد حقوق بشری را در قوانین خود درج کنند و به آن‌ها وجهه قانونی بدهند.

حق قانونی: حق قانونی حقی است که از قواعد قانونی برخاسته باشد. قواعد قانونی، قواعد مشخص و الزام‌آوراند و معمولاً به صورت اسناد کتبی به نام قانون^۲ تدوین می‌شوند. تدوین قانون نیز توسط مرجع مشخصی صورت می‌گیرد که در ساختار دولت‌های دموکراتیک یکی از قوه‌های سه‌گانه را تشکیل می‌دهد: پارلمان.

دقیقاً برعکس حق اخلاقی، وجه امتیاز حق قانونی این است که تحقق آن توسط «ضمانت اجرا»^۳ی قانونی تضمین می‌شود و نقض آن قابلیت پیگرد و رسیدگی قانونی را دارد. علاوه برآن، موارد حق قانونی در قانون مشخص و ثابت می‌شود و از این جهت تعیین این حقوق، از ثبات و صراحت نسبی نیز برخوردار است.

اما اشکال آن این است که نمی‌تواند همه موارد حقوق و ارزش‌های انسانی را در همه حالت‌ها پوشش دهد. همچنین امکان کنترل و نظارت مراجعی که باید رعایت قانون و تأمین حقوق قانونی را ضمانت کنند در همه حالات و در لحظه لحظه زندگی افراد وجود ندارد. از این رو، قانون به تأمین و تضمین حداقل‌هایی از حقوق انسان اکتفا می‌کند و رعایت کامل آن‌ها را به عنوان یک آرزو در نظر می‌گیرد. این آرزو و ایدآل در ارزش‌های اخلاقی بازتاب یافته است. از اینجاست که فیلسوف حقوق آلمانی، گیورگ جیلینیک^۴ می‌گوید: «قانون چیزی بیشتر از حداقل‌هایی از اخلاق نیست.» (Monteiro, 2014: 164)

1. Legal rights

2. Law

3 Sanction

4. Georg Jellinek(1851-1911)

حقوق بشر

بر اساس توضیحات فوق درباره معنای کلمه حق، حقوق بشر به مجموعه‌ای از امتیازات، اختیارات و شایستگی‌هایی برای انسان‌ها اشاره دارد. از این رو می‌توان این حقوق را به عنوان امتیازات ویژه برای همه انسان‌ها تعریف کرد.

این حقوق، بدون توجه به تعلقات جنسیتی، نژادی، سنی، مذهبی، زبانی، سیاسی و امثال آن، به همه انسان‌ها به صورت برابر تعلق دارد. در ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر، تصریح شده که «تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند...» و در ماده دوم آمده است که «هرکس می‌تواند بی هیچ گونه تمایزی، به‌ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، و همچنین منشأ ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه بهره‌مند گردد. به علاوه نباید هیچ تبعیضی به عمل آید که مبتنی بر وضع سیاسی، قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور یا سرزمین مستقل، تحت قیمومیت یا غیر خودمختار باشد، یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸: ماده ۱ و ۲)

بنابراین، حقوق بشر مجموعه‌ای از حقوق و امتیازاتی است که همه انسان‌ها صرف به خاطر انسان بودن خود از آن‌ها برخوردار اند و هیچ یک از تعلقات آن‌ها باعث سلب یا محدودیت این حقوق نمی‌گردد، زیرا انسان‌ها برابر زاده می‌شوند و در حیثیت انسانی و کرامت خود نیز با همدیگر برابرند.

معیارها و اصول مطرح در حقوق بشر، برای انسان‌ها در برابر افراد دیگر، نظام‌های سیاسی و اجتماعی و حتا قوانینی که مغایر این ارزش‌ها باشند، حفاظت و مصونیت خلق می‌کند. این نکته از این جا مهم است که عمده موارد رفتارها و اعمال ناقض حقوق بشر توسط نظام‌های سیاسی، الگوها و ساختارهای اجتماعی و گاه حتا با وضع قوانین ضدبشری و غیرعادلانه،

صورت می‌گیرد. از این رو، «حقوق بشر اصول و معیارهایی اند که کمک می‌کند همه انسان‌ها در هر کجا از سوء استفاده‌های سیاسی، قانونی و اجتماعی حفاظت شوند.» (Nickel, 2014)

سه اصل اساسی به هم پیوسته در حقوق بشر:

تعریف حقوق بشر، به صورت کلی، بر سه اصل اساسی و به هم پیوسته استوار است: کرامت، آزادی و برابری. در حقیقت این سه اصل نوع نگرش حقوق بشر به انسان را بیان می‌کنند. این سه اصل بنیادین، زیربنای حقوق بشر را تشکیل می‌دهند و موارد و مصادیق حقوق بشر همه به نحوی از این سه اصل ناشی می‌شوند و توجیه این حقوق و دلیل تعلق گرفتن آن‌ها به انسان‌ها نیز ریشه در این سه اصل دارند.^۱

این سه اصل در اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته است:

الف) کرامت ذاتی:^۲ انسان‌ها ذاتاً حرمت و کرامت دارند و این کرامت ذاتی مبنای حقوق برابر آن‌ها است. (اعلامیه جهانی حقوق بشر، مقدمه و ماده اول)

این اصل بر فضیلت، شرافت و بزرگواری ذاتی انسان‌ها تأکید دارد و همه انسان‌ها را به طور یکسان از آن برخوردار می‌داند؛ مقام و منزلتی که موجودات دیگر از آن برخوردار نیستند. این منزلت، انسان را از امتیازات ویژه نیز برخوردار می‌سازد و رفتار و برخورد بزرگووارانه و حرمت‌انگیز را مناسب و شایسته او می‌داند و تأکید می‌کند که نباید این شأن و منزلت وی نادیده گرفته شود. لازمه حفظ کرامت ذاتی و شأن والای انسان، رعایت برخی از حقوق مشخص برای او و مصونیت او از رفتارهای موهن و تحقیرآمیز است.

ادیان و مذاهب کرامت انسانی را ناشی از اراده خداوند و خلقت ویژه انسان توسط او می‌شمارند. در قرآن آمده که خداوند انسان‌ها را گرامی داشته^۳

۱. مبانی نظری و توجیه حقوق بشر در فصل سوم این کتاب توضیح داده شده است.

2. Inherent Dignity

۳. وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ... «و محققا ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم ... (۱۷: ۷۰)

و از روح خود در او دمیده^۱ و او را جان‌شین خود در زمین قرار داده است.^۲ ایمانوئل کانت^۳، فیلسوف بزرگ آلمانی در قرن هجدهم، کرامت انسان را ناشی از خردمندی و اراده داشتن او می‌شمارد و بر این اساس وی انسان را «غایت بالذات»^۴ می‌شمارد که وجودش بالذات دارای ارزش است و این ارزش به هیچ امری بیرون از خود او وابسته نیست. (کورنر، ۱۳۸۰: ۲۹۴-۲۹۵)

ب) آزادی^۵: تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابر اند. (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده اول)

براساس تعریف ساده و کلی ایمانوئل کانت، «آزادی عبارت از آن است که انسان مجبور به اطاعت از اراده انسانی دیگر نباشد». (موحد، ۱۳۸۴: ۱۸۷) این آزادی هم می‌تواند به معنای منفی آن باشد که می‌گوید انسان بتواند مطابق خواست خود تصمیم بگیرد و در انجام امری با موانع و قیود ناموجه مواجه نباشد (آزادی از)، و هم به معنای آزادی مثبت، که می‌گوید باید شرایط و زمینه‌های لازم برای انجام موثر و موفقانه عملی در اختیار انسان باشد (آزادی در). (راسخ، ۱۳۸۱: ۲۷۹-۲۸۰)

اصل آزادی ناشی از این ویژگی ذاتی انسان است که انسان صاحب نیروی خرد و اراده است و می‌تواند مستقل از نیروهای دیگر، مسایل را درک کند و صلاح و ناصلاح را تشخیص دهد و تصمیم به اجرا یا انتخاب آن‌ها بگیرد. یعنی انسان به لحاظ هستی‌شناختی موجودی «مُدِرک» و «مختار» است.

از این حقیقت هستی‌شناسانه این قاعده حقوقی و اخلاقی را استنتاج می‌کنند که باید انسان‌ها «آزاد» باشند تا بتوانند از نیروی درک و اختیار خود استفاده کنند. این امر، مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌ها را برای انسان‌ها اثبات

تذکر: در ترجمه آیات قرآن در این کتاب، از ترجمه مهدی الهی قمشه‌یی استفاده شده است.

۱. وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي... «و در آن از روح خویش بدمم...» (۱۵: ۲۹)

۲. إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ... «ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم...» (۳۸: ۲۶)

3. Immanuel Kant(1724-1804)

4. End in itself

5. Liberty

می‌کند. بدین سان، گفته می‌شود که چون انسان موجودی صاحب درک و اراده است، موجود آزاد نیز است، و چون موجود آزاد است از حقوقی که این آزادی را تأمین می‌کنند یا ناشی از این آزادی اند، نیز برخوردار است.

ج) برابری: همه انسان‌ها از حقوق و آزادی‌های مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر به صورت برابر برخوردارند و هیچ‌گونه تمایز و تبعیض را شامل نمی‌شود. (ماده یک و دو اعلامیه جهانی حقوق بشر)

اصل برابری به این معنا است که «همه انسان‌ها به حکم انسانیت خود برابر اند و بر یکدیگر برتری ندارند. از لحاظ سیاسی، اصالت برابری به این معنا است که شهروندان در نزد قانون و از لحاظ حقوق و آزادی‌ها با هم برابرند. در دموکراسی، شهروندان دست کم باید از لحاظ حقوقی با هم برابر باشند، هرچند تأمین برابری از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، به‌رغم مطلوبیت آن، ممکن نباشد.» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۵۹-۲۶۰)

اندیشه برابری زمان به صورت جدی مطرح شد که انسان‌ها صاحب حق شناخته شدند. (موحد، ۱۳۸۴: ۲۱۰) اگر حق داشتن ناشی از ذات انسان است، پس همه انسان‌ها در این ویژگی با همدیگر برابرند و تمایزات دیگر، از قبیل رنگ، قد، نژاد، زبان، دین، جنسیت و غیره نمی‌تواند این برابری در حقوق را زایل کند.

توضیحات بالا نشان می‌دهد که این اصول سه‌گانه از همدیگر جدایی‌ناپذیراند: اگر انسان از کرامت برخوردار است، پس باید از آزادی نیز بهره‌مند باشد. و چون کرامت و آزادی به ذات انسان تعلق دارد، همه انسان‌ها در این ویژگی‌ها باهم برابرند.

از لحاظ مبانی فلسفی، حقوق بشر سخت تحت تأثیر نظریات کانت است که بر خودمختاری انسان‌ها تأکید فراوان دارد و می‌گوید. کانت مبنای این اصول سه‌گانه حقوق بشر را ویژگی «خردمندی» انسان می‌داند. او انسان را «فاعل مختار» تعریف می‌کند و «براساس این فرض که همه انسان‌ها خردمند

اند، اصول کرامت انسانی، خودارادیت فردی و برابری سیاسی را نتیجه می‌گیرد.» (Haas, 2014: 29-30) کانت بر اصالت فرد انسانی تأکید می‌کند و کرامت، آزادی و برابری را انسانیت هرانسان می‌شمارد و حکم می‌کند که باید این انسانیت برای همه انسان‌ها رعایت و احترام شود. از این رو، انسان به خودی خود یک «غایت»^۱ است، نه وسیله^۲ که کانت از او به عنوان «غایت در خود» یا «غایت بالذات» یاد می‌کند: «آدمی، و به طور کلی هر موجود عاقل، به عنوان غایت بالذات وجود دارد، نه صرفاً به عنوان وسیله‌ای که به دلخواه مورد استفاده فلان اراده یا بهمان اراده قرار بگیرد؛ در کلیه اعمال و افعال... باید او را در عین حال به چشم غایت نگریست.» (کورنر، ۱۳۸۰: ۲۹۵) کرامت ذاتی نیز به همین معنا است که ارزشمندی انسان در خود او است و به هیچ امری بیرون از او وابسته نیست.

کانت نگرش عام اخلاقی و حقوقی خود را بر اصلی کلی ای استوار می‌سازد که از آن به نام «امر مطلق»^۳ یاد می‌کند: «فقط مطابق دستوری عمل کن که بتوانی اراده کنی آن دستور به قانون کلی مبدل شود.» (کورنر، ۱۳۸۰: ۲۸۴) براین اساس، رعایت و احترام انسانیت برای همه انسان‌ها حکمی مطلق و غیرمشروط، و لذا غایت یا هدف اساسی است.

امر مطلق کانت بر برابری انسان‌ها در کرامت و آزادی تأکید می‌کند. به اعتقاد او «بر وفق اصل آزادی، یک فرد باید چنان عمل کند که دیگران هم بتوانند چون او عمل کنند.» (موحد، ۱۳۸۴: ۱۸۷)

حق و مسؤولیت:

حق و مسؤولیت را نمی‌توان از همدیگر جدا کرد. زیرا وجود حق به خودی خود مسؤولیت را نیز اثبات می‌کند. یعنی اگر کسی صاحب حقی است که باید رعایت شود، دیگران مکلف به رعایت آن‌اند. چون همه انسان‌ها

1. End

2. Means

3. Categorical imperative

صاحب حق می‌باشد، بنابراین، همه برای رعایت آن حقوق مکلف هم هستند. در حقیقت، همبستگی حق و مسؤولیت ناشی از همگانی بودن و یکسان بودن حقوق است.

البته ممکن است صاحب حق در مواردی، فردی مشخص نباشد. مثلاً مکلفیت رعایت عفت کلام در نشریات، حقی را برای فردی خاص ثابت نمی‌کند. در این موارد، دولت یا جامعه صاحب این حق‌اند. (برای توضیح بیشتر در این زمینه، رجوع کنید به: موحد، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۷)

وجود حق بسته به اجرای مسؤولیت است. افراد باید مسؤولیت خود را در قبال حقوق دیگران بجا آورند. نهادهای دولتی نیز مسؤولیت دارند که هم از حقوق انسان‌ها در برابر بی‌عدالتی‌ها و سوء استفاده‌ها حفاظت کنند و هم در تأمین و فراهم آوری توسعه انسانی بکوشند. به عبارت دیگر، هم باید فرهنگ مساعد و هم یک ساختار نهادی وجود داشته باشد که از حقوق افراد و گروه‌ها حمایت و محافظت کند. (Haas, 2014: 3)

وجه اخلاقی و حقوقی حقوق بشر:

آیا حقوق بشر قواعد اخلاقی اند یا صرفاً منشأ حقوقی دارند؟

چنانچه اشاره شد که حق در معنای مورد نظر حقوق بشر، صرفاً به عنوان یک صفت اخلاقی به کار نمی‌رود و اشاره به مجموعه‌ای از حقوق و امتیازات اساسی بشر دارد. همچنین گفته شد که قانون حداقل‌هایی از اخلاق را ضمانت می‌کند.

پس حقوق و اخلاق یا قانون و اخلاق رابطه و همخوانی دارند. این رابطه و همخوانی در حقوق بشر به عالی‌ترین سطح مطرح است و حقوق بشر از جوه برجسته اخلاقی برخوردار است. قواعد و ارزش‌های حقوق بشر با نُرْم‌های ارزشی اخلاق مدنی و عقلانی بشر مدرن منطبق است و هیچگونه تعارضی میان آن‌ها وجود ندارد. از این رو، گاهی حقوق بشر را به عنوان «ضمانت‌های اولیه و اساسی اخلاقی» تعریف می‌کنند که انسان‌ها به خاطر

انسان بودن خود در تمام جوامع و فرهنگ‌ها از آن‌ها برخوردار اند و این ضمانت‌ها را برای دسترسی به یک زندگی خوب و آبرومند ضروری می‌دانند. (Fagan, 2005) ارزش‌های اخلاقی مثل عدالت و برابری، زندگی آزاد و آبرومند و عاری از هرگونه ستم، محرومیت و مشقت برای تمام انسان‌ها، این وجه اخلاقی حقوق بشر را بیشتر نشان می‌دهد. بنابراین، ارزش‌های حقوق بشر، وجه عمیقاً اخلاقی دارد و بر ارزش‌های اخلاق مدنی و خیرخواهانه منطبق است.

از لحاظ سیر تاریخی نیز، ارزش‌های حقوق بشر در ابتدا بیشتر صورت توصیه‌های اخلاقی داشت. چنانچه زبانی که اعلامیه جهانی حقوق بشر به کار می‌برد، نیز بیشتر وجه اخلاقی دارد و با زبان توصیه‌های اخلاقی مطرح می‌شود. در مقدمه این اعلامیه آمده است که «مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترک تمام مردمان و ملت‌ها اعلام می‌کند تا همه افراد و تمام نهادهای جامعه این اعلامیه را همواره در نظر داشته باشند و بکوشند که به یاری آموزش و پرورش، رعایت این حقوق و آزادی‌ها را گسترش دهند و با تدابیر فزاینده ملی و بین‌المللی، شناسایی و اجرای جهانی و مؤثر آن‌ها را، چه در میان مردمان کشورهای عضو و چه در میان مردم سرزمین‌هایی که در قلمرو آن‌ها هستند، تأمین کنند.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸)

اما از آنجایی اصول و معیارهای اخلاقی از ضمانت اجرای ضعیفی برخوردارند، برای تضمین رعایت و تأمین این حقوق برای انسان‌ها، ارزش‌های حقوق بشر از طریق تدوین و تصویب اسناد الزام‌آور بین‌المللی و گنجاندن آن‌ها در متن قوانین لازم‌الاجرای کشورها، به صورت قواعد الزام‌آور درآمدند. چنانچه کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رعایت موازین و ارزش‌های حقوق بشر را مسئولیت دولت‌ها می‌شمارند و آن‌ها را متعهد و مکلف به تأمین این حقوق بشرای شهروندان‌شان می‌سازند. بند ۱ ماده ۲ کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آمده است که «کشورهای طرف این میثاق

متعهد می‌گردند که به سعی و اهتمام خود و از طریق همکاری و تعاون بین‌المللی، به‌ویژه در طرح‌های اقتصادی و فنی، با استفاده از حد اکثر منابع موجود خود به منظور تامین تدریجی اعمال کامل حقوق شناخته شده در این میثاق با کلیه وسایل مقتضی به خصوص با اقدامات قانون گذاری اقدام نمایند.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد-ب: ۱۹۶۶)

در حقیقت، «اخلاق و حقوق از دو ماهیت مختلف بر نمی‌خیزند. ماهیت آن‌ها یکی است، منتها نوع و منشأ فرمان در آن‌ها فرق می‌کند. فرمان یکی از درون آدمی برمی‌آید و دیگری از بیرون بر او تحمیل می‌شود. آنچه انسان را به یک عمل اخلاقی و او می‌دارد انگیزه‌های درونی او است ولی انگیزه عمل حقوقی اجبار قانون است که در بیرون از انسان است و عنصر اساسی قانون به شمار می‌رود.» (موحد، ۱۳۸۴: ۱۸۶)

بنابراین، «هرچند که تفاوت‌هایی از حیث ضمانت اجرا، قلمرو و منبع میان حقوق و اخلاق وجود دارد؛ اما تمایز میان این دو، مانع از ارتباط ژرف بین آنها که بر اصول مشترکی نیز استوار هستند نمی‌شود. به عبارت دیگر، حقوق عمده مقررات خود را بر پایه اخلاق استوار می‌سازد، و درعین حال، چهره ای از چهره های اخلاق و اساس و مبنای پایداری آن به شمار می‌رود و هر نظام حقوقی در کنار خود یک نظام اخلاقی دارد که همگام با آن حرکت می‌کند. آنچه در خصوص رابطه میان اخلاق و حقوق هرگز مورد تردید واقع نشده، این است که اخلاق نیز همانند حقوق، از «قانون زندگی» سخن می‌گوید. هرکجا از حق و تکلیف سخن به میان می‌آید، هم اخلاق و هم حقوق به عنوان عوامل محدودکننده و بازدارنده رفتار انسان مطرح می‌شوند. اما قواعد اخلاقی اگر از طریق قواعد حقوقی نهادینه شده باشند و به صورت قاعده حقوقی درآمده باشند، از ضمانت اجرای مادی نیز برخوردار می‌شوند.» (محمودی‌کردی، ۱۳۸۹)

بدین صورت، ارزش‌های اخلاقی حقوق بشر، در روند رشد خود صورت اصول و قواعد الزام آور را گرفته اند که همه انسان‌ها را مکلف به رعایت

آن‌ها برای همه انسان‌ها می‌سازند و دولت‌ها را نیز متعهد به حمایت و ترویج آن می‌شمارند.

بنابراین، حقوق بشر از وجوه اخلاقی عمیقی برخوردار است و قبل از آنکه از پشتوانه‌های حقوقی در قوانین و اسناد الزام آوری حقوقی برخوردار شوند، از اخلاق مدنی و انسانی قوت می‌گیرند. یعنی این حقوق حقوق پیشاقانونی می‌باشند و وجود آن‌ها نه ناشی از قانون، بلکه ناشی از اخلاق و معیارهای انسانی است. از این رو است که گفته می‌شود، «حق‌ها در نظام حقوقی خلق نمی‌شوند، بلکه به رسمیت شناخته می‌شوند، بدین معنا که از اعتبار فراحقوقی برخوردار اند.» (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۶۱)

براین اساس، «جک دانلی تأکید می‌کند که منبع حقوق بشر «طبیعت اخلاقی» انسان است. حقوق انسانی ای که برای زندگی باعزت و شرف او لازم اند... حقوقی که از شرافت ذاتی فرد انسان نشأت می‌گیرد... در این معنا، طبیعت انسانی مبنای حقوق بشر است که دربرگیرنده عناصر اخلاقی، تاریخی و اجتماعی است؛ حداقلی‌هایی که ممکن نیست به خود اجازه دهیم تنزل یابند و یا از آن‌ها عدول شود.» (شریفی طرازکوهی، ۱۳۹۰: ۱۱۵)

بنابراین، حقوق بشر «در بنیادی و اساسی‌ترین مفهوم عبارتند از: حقوق اخلاقی مهم و برجسته. در این جهت است که حقوق بین‌الملل حقوق بشر را به رسمیت شناخته است.» (دانلی، ۱۹۹۳: ۷۵)

ویژگی‌های حقوق بشر:

ارزش‌ها و موازین حقوق بشر در زمان به ارزش‌های جهانی تبدیل شده اند که فراتر از هرگونه ملاحظات حقوقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار می‌گیرند و همه انسان‌ها، در هر حال، به صورت برابر از آن‌ها برخوردار اند. این ویژگی‌ها مبنا و اساس قانون حقوق بشر بین‌المللی را تشکیل می‌دهند و حقوق و امتیازات برابر انسان‌ها را در سراسر جهان تضمین می‌کنند. ویژگی‌هایی که این حقوق دارند عبارتند از:

- ذاتی؛
- سلب ناپذیری؛
- برابری؛
- تفکیک ناپذیری؛
- تقسیم ناپذیری؛
- جهانشمولی؛

ذاتی بودن^۱:

معنای ذاتی بودن حقوق بشر، این است که این حقوق بدون هیچ گونه استثنا، و بدون در نظرداشت هیچ گونه ملاحظه‌ای، به همه افراد بشر، صرف به خاطر انسان بودن شان، تعلق دارد. این حقوق مبتنی بر «حیثیت و کرامت ذاتی انسان» است که در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر احترام و به رسمیت شناختن آن یکی از اساسات «آزادی، عدالت و صلح در جهان» معرفی شده است. (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸) بنابراین، انسان‌ها با این حقوق به دنیا می‌آیند، با این حقوق زندگی می‌کنند، با این حقوق شناخته می‌شوند و مورد احترام قرار می‌گیرند. پس این حقوق به ذات انسانی وی تعلق دارد.

سلب ناپذیری^۲:

ذاتی بودن حقوق بشر، سلب ناپذیری آن را نیز ثابت می‌سازد. وقتی گفته می‌شود انسان‌ها، صرفاً به خاطر انسان بودن خود و بی هیچ دلیلی دیگر، و از لحظه تولد تا هنگام مرگ از این حقوق برخوردار اند، بدین معنا است که این حقوق را نمی‌توان از انسان‌ها سلب کرد. در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر به این ویژگی اشاره شده که «حقوق یک سان و انتقال ناپذیر انسان‌ها» را در

1. Inherency

2. Inalienability

کنار «حیثیت و کرامت ذاتی انسان» اساس «آزادی، عدالت و صلح جهانی» معرفی کرده است. (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸)

البته ایجاد محدودیت بر برخی از حقوق تعریف شده یا به خاطر سوء استفاده از این حقوق است، مثلاً سوء استفاده از حق آزادی در ارتکاب جرم و نقض حقوق دیگران، و یا به خاطر ملاحظات است که به خاطر حفظ حقوق و آزادی‌های انسان‌ها ضرورت است، مثلاً اعمال محدودیت‌های امنیتی بر شهروندان در شرایط خاص به خاطر حفظ جان آنان. اما اصولاً و بدون این گونه ملاحظات، و بنابر تعلقات و ویژگی‌های انسانی از قبیل سن، جنس، رنگ، نژاد، زبان، دین، اعتقادات و باورهای مذهبی، سیاسی و غیره نمی‌توان این حقوق را از کسی سلب کرد.

برابری^۱:

برابری در حقوق بشر یک اصل است. از آنجا که همه انسان‌ها در «حیثیت و کرامت انسانی» خود برابر تعریف می‌شوند، حقوق بشری آنان نیز برابر اند. یعنی از لحاظ تخصیص حقوق بشر به انسان‌ها، هیچ گونه تمایزی میان آنان وجود ندارد و تمامی افراد بشر از این حقوق به صورت یکسان و برابر برخوردار می‌باشند. این نکته در اسناد حقوق بشر به تکرار ذکر شده است. به عنوان نمونه در ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شده که «تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند.» همچنین در ماده دوم آن هرگونه ملاحظه‌ای را در ایجاد تمایز میان حقوق انسان‌ها رد می‌کند و بر بهره‌مندی همه افراد بشر از این حقوق تأکید می‌نماید: «هرکس می‌تواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، و همچنین منشاء ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه آزادی‌های ذکر شده در این اعلامیه بهره‌مند گردد.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸)

طرح برابری انسان‌ها و برابری حقوق آنان از اهمیت فراوانی برخوردار است، زیرا منع هرگونه تبعیض و ستم میان انسان‌ها بر اصل برابری حقوق آنان استوار است. نابرابری میان انسان‌ها از سابقه بسیار طولانی و تلخ در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف برخوردار است و این معضل هنوز هم به اشکال مختلف وجود دارد. تبعیضات جنسیتی، نژادی، دینی و مذهبی، زبانی، فکری و غیره به خاطر نگاه نابرابر نسبت به ذات انسانی انسان‌ها و نابرابری در حقوق آنان است. «اندیشه برابری از آنگاه به طور جدی مطرح گشت که انسان‌ها صاحب حق شناخته شدند. اگر صاحب حق بودن برخاسته از ذات انسان و لازم و ملزوم انسانیت اوست، پس نابرابری‌های فزیکتی از قبیل رنگ و قد و اختلافات مبتنی بر نژاد و زبان و محیط زندگی و سنن و آداب و غیره نمی‌تواند در حقوق انسانی وی موثر افتد. مسأله این نیست که همه افراد برابر و یک سان خلق شده باشند؛ مسأله پذیرش یک سان بودن افراد و لزوم احترام به این یک سان بودن‌ها است. مسأله این است که افراد از جهت تفاوت‌هایی که کار طبیعت است در معرض تحقیر و تبعیض قرار نگیرند و از جهت تفاوت‌هایی که کار طبیعت نیست و حاصل برداشت‌ها و تلقی‌های خود آن‌ها است کمترین آسیب را متحمل شوند.» (موحد، ۱۳۸۴: ۲۱۰)

تفکیک ناپذیری^۱ / همبستگی^۲:

تفکیک ناپذیری به این نکته اشاره دارد که حقوق بشر مجموعه‌ای از حقوق به هم پیوسته می‌باشند که وجود و رعایت هرکدام به وجود و رعایت دیگری وابسته است. هیچ یک از مصادیق حقوق بشر را نمی‌توان بدون دیگری کامل دانست و یا بتوان تحقق بخشید. از این رو، همه انسان‌ها از همه این حقوق به طور همزمان برخوردار اند و باید همه این حقوق برای آنان احترام و رعایت شود.

1. Inseparability

2. Interdependency

تقسیم ناپذیری^۱:

منظور از تقسیم ناپذیری حقوق بشر این است که این حقوق، را نمی‌توان میان انسان تقسیم بندی کرد و یا برای هرکس سهمی از آن تعریف نمود. مبنای این ویژگی اصل کرامت انسانی برابر همه انسان‌ها است. از آنجا که کرامت انسانی تقسیم پذیر نیست، و کرامت در همه جا و برای همه انسان‌ها یکسان است، حقوق بشر نیز تقسیم ناپذیر و یکسان است. (Monteiro, 2014)

(115)

جهانشمولی^۲:

جهانشمولی حقوق بشر نیز بر ذات و حیثیت مشترک انسانی انسان‌ها و شمولیت این حقوق به تمام افراد بشر مبتنی است. یعنی از آنجا که این حقوق به همه انسان‌ها مربوط است، و از سوی دیگر هیچ تفاوتی در ذات انسانی انسان‌ها وجود ندارد، بنابراین، این حقوق مشمول همه انسان‌ها در سراسر جهان می‌باشد. اینطور نیست که کسی نوع خاصی از انسان باشد، یا عضو ملت یا مذهب مشخصی باشد، تا از حقوق بشر برخوردار باشد. مشمول نظریه جهانشمولی، مفهوم «موجودیت مستقل» نیز است. یعنی انسان‌ها مستقل از این که حقوق بشر در عملکردها، معیارهای اخلاقی، فرهنگ یا نظام حقوقی کشور شان وجود داشته باشد، از این حقوق برخوردار اند.

(Nickel, 2014)

با آنکه حیثیت برابر انسان‌ها می‌تواند جهانشمولی حقوق بشر را از لحاظ نظری ثابت کند، اما این ویژگی بیشتر از آنکه ناشی از نظریات فلسفی باشد، اساساً حاصل تجربه‌های تلخی است که انسان‌ها در طول تاریخ از سر گذرانده اند. در واقع، در گذار از میان ستم‌ها و قساوت‌های گسترده در طول تاریخ از سوی نظام‌های مستبد و زمامداران و زورمندان بر انسان و کشتارها و ویرانی‌های بی شمار در جریان جنگ‌های خانمانسوز میان انسان

1. Indivisibility

2. Universality

ها، ضرورت حیاتی حرمت گذاری به انسان برای بشر اثبات شده و در چارچوب ارزش‌های حقوق بشر به عنوان دستاورد عملی و عقلانی گرانبها بدون گردیده است. بشر با این تجربه به این نتیجه رسیده است که برای نجات از آن وضعیت پرمصیبت و رنج آور، حقوق بشر می‌تواند راه حل باشد. مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز با تکیه بر این تجربه، شناسایی و رعایت حقوق بشر را برای رسیدن به «آزادی، عدالت و صلح» یک ضرورت اساسی می‌داند: «شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده بشری و حقوق برابر و سلب ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸) از این رو، به حقوق بشر باید به عنوان حاصل تجربه‌های تلخ تاریخ بشر، و دستاورد عقلانی بشر در طول سده‌های متوالی، و ضرورت مبرم زندگی مدنی، عادلانه و صلح آمیز انسان‌ها در جهان نگاه کرد و نه صرفاً حاصل نظریه پردازی‌های فلسفی اندیشمندان.

بنابراین، ویژگی جهانشمولی حقوق بشر بر دو ستون استوار است: حیثیت مشترک انسانی و تجربه‌های عملی از ضرورت حقوق بشر برای نجات انسان. با عطف بر این دو مسأله، پروفیسور کارلوس نینو استاد حقوق در دانشگاه بوئنس آیرس «با دو دلیل ساده در جهت جهانی بودن حقوق بشر استدلال می‌کند:

(اول) جنبه نیازدارنده: ارزش عمل آن به عنوان ابزار جلوگیری یا محدودیت در ورود صدمات و لطمات انسانی؛

(دوم) درک شهودی: ما بدون چون و چرا می‌دانیم که انسان‌ها دارای حقوق اساسی بوده که ذاتی آن‌ها به عنوان انسان تلقی می‌شود.» (نریمان، ۱۳۹۰: ۲۹۶-۲۹۷)

ویژگی جهانشمولی حقوق بشر، آن را برتر از همه نظام‌ها و هنجارهای حقوقی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی رایج در جوامع مختلف قرار می‌دهد. بنابراین، این حقوق حکم معیارهایی را پیدا می‌کنند که تمامی نظام‌های حقوقی و اجتماعی دیگر و رفتارها و عملکردهای نظام‌ها و حتا انسان‌ها را

با آن محک می‌زنند و مورد قضاوت قرار می‌دهند. امروزه ارزش‌های حقوق بشر به یکی از معیارهای مشروعیت نظام‌های سیاسی و حقوقی تبدیل شده و همه دولت‌ها مکلف آن مطابق آن رفتار کنند و نظام‌های حقوقی و قوانین نافذ خود را با آن مطابقت دهند.

مصادیق حقوق بشر:

چنانچه قبلاً به تکرار اشاره شد، حقوق بشر مشتمل بر مجموعه‌ای از حقوقی است که به انسان‌ها تعلق می‌گیرند. این حقوق در اسناد حقوق بشر، به خصوص در اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و دو کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) مشخص شده است. ابتدا به سه حق بنیادین بشر پرداخته می‌شود و سپس به مصادیق دیگر حقوق بشر، به اختصار اشاره می‌شود.

سه حق بنیادین بشر:

هرچند حقوق بشر، همگی از اهمیت اساسی برخوردارند، اما از لحاظ اولویت، به صورت کلی می‌توان همه مصادیق حقوق بشر را بر ستون سه بنیادی‌ترین حق بشر استوار کرد. این سه حق از این رو اهمیت اساسی‌تر دارند که وجود حقوق دیگر به وجود و اثبات آن‌ها بستگی دارد و نمی‌توان بدون آن‌ها از حقوق دیگر سخن گفت. از این رو، این سه حق حکم زیربنا را برای همه حقوق بشری دیگر دارند و به نحوی، اثبات آن‌ها، دیگر مصداق‌های حقوق بشر را نیز اثبات می‌کند. این سه حق عبارتند از:

حق حیات!

حق حیات را می‌توان اساسی‌ترین حق بشری دانست. زیرا این حق، زندگی انسان‌ها را ضمانت می‌کند. ناگفته می‌دانیم که اگر کسی زندگی نداشته باشد، سخن در باره حقوق دیگر او، از قبیل حق آزادی، حق انتخاب، حق مالکیت، حق مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و غیره، بلاموضوع

می‌شود. در حقیقت موجودیت حقوق بشر به وجود حق حیات وابسته است، زیرا که این حق موجودیت انسان را به عنوان «صاحب و حامل حقوق بشر» تضمین می‌کند. بنابراین، از این جهت، حق حیات را می‌توان اساسی‌ترین حق بشری دانست.

به دلیل همین اهمیت زیربنایی حق حیات، حساسیت در مقابل نقض آن بسیار بالا است و تلاش می‌شود که محدودیت‌های آن را یا کاملاً بردارد و یا به حداقل برساند. گذشته از شیوه‌هایی از نقض حق حیات، که جنایت علیه تمامیت جسمی و حق حیات بشر تعریف شده و در اسناد حقوق بشر و قوانین کشورها در مورد آن‌ها تصریح شده است، دو چالش مهم در برابر حق حیات، مسأله مجازات اعدام و سقط جنین است که بحث‌های نظری نیز در باره آن‌ها به پایان نرسیده و منجر به توافق کلی نشده است.

تلاش‌های گسترده جهانی توسط نهادهای مدافع حقوق بشر صورت می‌گیرد که مجازات اعدام را از میان بردارند. در اثر این تلاش‌ها، مجازات اعدام در قوانین جزایی بسیاری از کشورهای متمدن جهان لغو شده است. امروزه این مجازات در حدود نیمی از کشورها به صورت رسمی لغو شده است. (Clapham, 2007: 152) در قوانین کشورهایی که هنوز مجازات اعدام را به رسمیت می‌شناسند، تلاش شده که شرایط بسیار سخت و مضیقی برای تطبیق آن پیش بینی شود. فقره ۲ ماده ۶ کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی حکم می‌کند که: «در کشورهایی که مجازات اعدام لغو نشده صدور حکم اعدام جایز نیست، مگر در مورد مهم‌ترین جنایات طبق قانون لازم الاجرا در زمان ارتکاب جنایت، که آن هم نباید با مقررات این میثاق و کنوانسیون‌ها راجع به جلوگیری و مجازات جرم‌کشتار جمعی (ژنوساید) منافات داشته باشد. اجرای این مجازات جایز نیست مگر به موجب حکم قطعی صادر شده از دادگاه صالح.»

برای تعلیق اجرای حکم اعدام نیز زمینه‌هایی فراهم شده تا از اجرای آن (تا حد ممکن) جلوگیری شود. مثلاً فقره ۴ ماده فوق تصریح می‌کند که: «هر

محکوم به اعدامی حق خواهد داشت که درخواست عفو یا تخفیف مجازات بنماید. عفو عمومی یا عفو فردی یا تخفیف مجازات اعدام در تمام موارد ممکن است اعطا شود.» و فقره ۵ این ماده حکم می‌کند که: «حکم اعدام در مورد جرایم ارتكابی اشخاص کمتر از ۱۸ سال صادر نمی‌شود و در مورد زنان باردار قابل اجرا نیست.» فقره آخر نیز می‌نگارد: «هیچ یک از مقررات این ماده برای تأخیر یا منع الغای مجازات اعدام از طرف دولت‌های طرف این میثاق قابل استناد نیست.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد-الف، ۱۹۶۶)

چنانچه مشاهده شد، کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی تلاش می‌کند از یک سو شرایط تطبیق مجازات اعدام را سخت بسازد و از سویی دیگر زمینه‌های تعلیق یا تخفیف آن را فراهم آورد. علاوه بر این، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دومین پروتکل اختیاری مربوط به حقوق مدنی و سیاسی در سال ۱۹۸۹ به الغای مجازات اعدام در کشورهای عضو این پروتکل حکم می‌کند. در ماده اول این پروتکل آمده است: «هیچ فردی در قلمرو قضایی کشورهای عضو این پروتکل اعدام نخواهد شد. هر کشور عضو، تمام اقدامات لازم را در جهت منسوخ کردن مجازات اعدام در قلمرو قضایی خود به عمل خواهد آورد.» ماده دوم این پروتکل، «حق شرط» را نیز مشروط به شرایطی می‌سازد: «هیچ حق شرطی برای این پروتکل قابل پذیرش نمی‌باشد، مگر آنکه حق شرط در زمان تصویب یا ملحق شدن، و در جهت درخواست مجازات اعدام در زمان جنگ صورت گرفته باشد. (این درخواست) بر طبق یک معاهده و برای جرایم بسیار مهمی که طبیعت جنگ در خلال مدت جنگ اقتضا می‌کند، می‌باشد. کشور عضو حق شرط گذارنده در زمان تصویب یا الحاق به این پروتکل (می‌پذیرد که) قوانین مربوط و قابل اجرای مجلس قانونگذاری ملی خود را در زمان جنگ به دبیر کل سازمان ملل ابلاغ کند.» (United Nations General Assembly, 1989)

شاید یکی از دلایل مهم لغو مجازات اعدام این باشد که مجازات اعدام فرصت برخوردار از همه حقوق بشری را از انسان می‌گیرد. علاوه بر این، اگر هدف اصلی مجازات را اصلاح مجرمین بدانیم، مجازات اعدام فرصت اصلاح

را نیز از آنان می‌گیرد. با این حال، در شماری از کشورها، به ویژه کشورهای جهان سوم، مجازات اعدام هنوز در سیستم قضایی آنان وجود دارد. دلیل اصلی ای که برای توجیه مجازات اعدام در این کشورها اقامه می‌شود حفظ امنیت و مصونیت عمومی شهروندان در مقابل مجرمین خطرناک است.

علی‌رغم آنکه همگام با رشد و گسترش حقوق بشر و به ویژه حق حیات، مجازات اعدام کمتر و محدودتر شده است، اما از سوی دیگر به دلیل گسترش آزادی‌های فردی، مسأله «سقط جنین» در برابر حق حیات قرار گرفته است. براساس آمار سازمان جهانی صحت، سالانه در سطح جهان، بیشتر از ۴۵ میلیون سقط جنین قانونی و یا غیرقانونی صورت می‌گیرد و حدود ۶۵۰۰۰ زن در اثر عوارض سقط جنین نامصون جان خود را از دست می‌دهند. تا نیمه دهه ۱۹۸۰، عمل سقط جنین به عنوان یکی از شیوه‌های قابل پذیرش کنترل جمعیت شناخته می‌شد. (Fomerand, 2014) اوج گراف سقط جنین نیز در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی است که تا حدود زیادی ناشی از گرایش‌های تندروانه فیمینیستی در اروپا و امریکا بوده است.

به این مسأله از نظرگاه‌های مختلف دیده می‌شود که آن را از منظر اخلاقی، دینی، حقوقی، روانی، پزشکی و حتا اجتماعی و سیاسی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند. روی هم رفته، این نظریات را در دو دسته کلان دسته بندی می‌کنند: نظریه طرفدار حیات^۱ و نظریه طرفدار انتخاب^۲.

نظریه اول، برای حق حیات جنین اولویت قایل است و معتقد است که جنین نیز انسان است و همانند انسان‌های دیگر از حق حیات برخوردار می‌باشد. چنانچه می‌دانیم، سقط جنین منجر به از بین رفتن حیات جنین می‌شود. از این نظر، سقط جنین مصداقی از نقض حق حیات است و باید جرم شناخته شود.

نظریه دوم بر حق آزادی و انتخاب مادر در نگهداری و یا حفظ جنین

1. Pro-life theory

2. Pro-choice theory

اش تأکید دارد و معتقد است که در صورتی که مادر نخواهد جنین اش را نگهدارد، حق دارد آن را سقط کند. استدلال آن‌ها مشعر بر این نکته است که جنین آزادی مادر را محدود می‌کند و او را گرفتار سختی و مشقت می‌سازد و در مواردی حتا صحت و زندگی او را به خطر مواجه می‌سازد. بنابراین، برای مادر حقوق و آزادی‌های خودش اولویت دارد و حق دارد که در مورد حفظ یا سقط جنین اش تصمیم بگیرد.

علی‌الغالب، گروه‌های محافظه کار و ادیان و مذاهب مخالف سقط جنین و طرفدار نظریه حیات جنین به شمار می‌روند. اما گروه‌های لیبرال و مدافع آزادی‌های فردی، به خصوص فیمینیست‌ها و مدافعان حقوق زنان، از حق آزادی و انتخاب مادر در نگهداری یا سقط جنین اش حمایت می‌کنند.

اما نظریه‌های معتدل تری نیز در این زمینه وجود دارد که سقط جنین را تحت شرایطی مجاز می‌شمارند. به صورت کلی این نظریات را به صورت زیر می‌توان تبیین کرد:

تا دوران سه ماهگی جنین، عمل سقط جنین هیچ مانعی ندارد و کاملاً وابسته به انتخاب مادر است، زیرا تا سه ماهگی جنین حیات نیافته و در نتیجه موضوع حق حیات مطرح نیست. اما بعد از سه ماهگی، سقط جنین تنها در صورتی جواز دارد که خطر جدی صحت و حیات مادر را تهدید کند. در این صورت خطر مورد بحث باید توسط طبیب تأیید شود و سقط جنین نیز تحت نظر طبیب صورت گیرد.

سقط جنین بیشتر در کشورهای متمدن جهان، که حق آزادی در آن‌ها مورد تأکیدات فراوان قرار می‌گیرد، اتفاق می‌افتد. تباین حق مادر و حق جنین، و استناد مدافعان و مخالفان سقط جنین به حقوق بنیادین بشر، باعث شده که توافق نظر در سطح استدلال‌های نظری، و نیز در چارچوب نظام‌های حقوقی، حاصل نشود. دیدگاه‌هایی که در این زمینه مطرح شده هیچکدام نتوانسته تمامی جنبه‌های مسأله را پاسخ دهند و هر کدام تنها بر جنبه‌ای از مسأله تأکید نهاده‌اند. (Kaczor, 2010) و (Singer, 1999) و (اسلامی، ۱۳۸۴)

حق کرامت^۱:

قبلاً یادآوری شد که کرامت یکی از اصول اساسی حقوق بشر و یکی از دلایل «محق» بودن انسان است که دیگر مصدیق حقوق بشر از آن ناشی می‌شود. اما از منظر صاحب حق، کرامت می‌تواند یک حق نیز به شمار آید. به تعبیر دیگر می‌توان گفت که کرامت عبارت از حق داشتن انسان است. (Monteiro, 2014: 249-250)

کرامت به زندگی انسان معنا و ارزش می‌دهد. از آن جا که انسان یک موجود معناجو و ارزش طلب است، همیشه با این سوال مواجه است که زندگی وی چه معنا و ارزشی دارد. پاسخ به این سوال، در گرو اصل کرامت انسان است تا انسان در سایه آن از عزت و شرافت و بزرگواری و سرافرازی برخوردار شود و یا احساس بزرگی و ارجمندی کند. بنابراین، بدون برخورداری از کرامت، محض زنده بودن نمی‌تواند برای انسان قابل تحمل باشد و ارزشمند پنداشته شود. به صورت مختصر می‌توان گفت که کرامت انسان به معنای آن است که انسان به صورت ذاتی موجودی ارجمند، محترم و بزرگوار است و حق کرامت عبارت از حرمت، ارجمندی و عزت ذاتی انسان است که به موجب آن، زندگی اش ارزشمند و معنادار می‌شود.

نکته اساسی در مورد حق کرامت این است که این حق یکی از حقوق مطلق و خدشه ناپذیر انسانی است. یعنی «تجاوز به آن را به هیچ رو - نه به نام نظم عمومی و نه به هیچ بهانه دیگر - نمی‌توان جایز دانست. حق زندگی استثنابردار است، چنان که کشتن کسی در حالت دفاع مشروع موجب مسوولیت نمی‌شود اما حق حرمت انسان استثنای پذیرد و تجاوز به آن در هیچ حالتی روا نیست.» (موحد، ۱۳۸۴: ۳۹۹-۴۰۰) مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر بر «شناسایی کرامت ذاتی» انسان تأکید می‌کند و در ماده پنجم آن «شکنجه و رفتار یا مجازات ظالمانه، غیرانسانی یا اهانت آمیز» به صورت مطلق منع شده است. (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸)

در عرصه عمل، کرامت در دو عرصه، یکی در روابط و مناسبات متقابل انسان‌ها و دیگری در نوع و کیفیت و محیط زندگی انسان بروز می‌یابد.

الف) در عرصه روابط و مناسبات متقابل: در این عرصه، موضوع کرامت در هر یک از گفتار، رفتار و کنش‌های انسان‌ها نسبت به همدیگر تجلی پیدا کند. از این رو، هر یک از اعمال و کنش‌ها یا واکنش‌های (گفتاری و رفتاری) انسان نسبت به همدیگر، بسته به این که چه معنای ضمنی یا صریحی را القا می‌کند، می‌تواند محل بروز کرامت انسان و یا نقیض آن باشد. اگر این کنش‌ها و واکنش‌ها، چه به صورت صریح و چه به صورت ضمنی یا تلویحی، حاوی موارد یا اشاراتی از بی حرمتی، توهین، تحقیر و امثال آن بود، می‌تواند به خدشه دار شدن کرامت انسان‌ها منجر شود. از این رو، کرامت ظریف‌ترین و حساس‌ترین مسأله در زندگی اجتماعی و روابط متقابل انسان‌ها با همدیگر است و می‌تواند در هر مورد از رفتار متقابل آن‌ها مطرح شود. این موارد می‌تواند از رفتارها و عملکردهای صریح ضد کرامت انسانی از قبیل شکنجه، مجازات ظالمانه، برخوردهای غیرانسانی و رفتارهای موهن و تحقیرکننده تا اعمال تبعیض در برابر آن‌ها و حتا اشارات ضمنی حاوی توهین و تحقیر را شامل شود.

در سخن بالا، موضوعیت کرامت به روابط و مناسبات افراد به عنوان حاملان فردی حق و تکلیف، متمرکز است. اما کرامت می‌تواند موضوع حق جمعی هم باشد. مثلاً یک گروه یا صنف اجتماعی، به عنوان گروه یا صنف، از حق کرامت برخوردار اند و نباید مورد بی حرمتی و توهین قرار بگیرند. رفتارها و نگرش‌های نقیض کرامت انسانی در رابطه با گروه‌های اجتماعی، همانند افراد، موارد زیادی دارند. نگرش تبعیض آمیز و نابرابر نسبت به زنان و کودکان، و یا اقلیت‌های مذهبی، نژادی، زبانی و امثال آن‌ها در بسیاری از جوامع عقب مانده و غیرمدنی وجود دارد که حرمت و جایگاه انسانی آن‌ها را نیز مورد تعرض و بی حرمتی قرار می‌دهد. چنانچه در آمریکا در جریان قرون هیجده، نوزده نیمه اول قرن بیست، نسبت به سیاهان این نگرش تبعیض آمیز وجود داشت و باعث می‌شد که آن‌ها را از حقوق اولیه و کرامت انسانی

شان محروم سازد. در نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی نیز سیاه پوستان از بسیاری حقوق انسانی و اجتماعی محروم بودند. در افغانستان نیز در دوره‌های مختلف، به خصوص در زمان طالبان، این نگرش‌ها باعث مظالم فراوانی در حق اقلیت‌های دینی، مذهبی، قومی و زبانی شده است.

مسأله مهم دیگر، نظام کاستی^۱ است که منشأ بسیاری از نابرابری‌های اجتماعی است. به عنوان نمونه، نظام کاستی در هند، یک کاست اجتماعی را غیرقابل لمس^۲ می‌دانند که از جامعه مطرود اند و بنابر فرهنگ و باورهای رایج، «نجس» اند و نباید با آن‌ها تماس داشت. انجام کارهای پستی همچون تخلیه فاضلاب منازل از وظایف آن‌ها به شمار می‌رود. مطابق مقررات نظام کاستی، افراد متعلق به این کاست مطرود، نه حق ورود به معابد مذهبی هندوان را دارد و نه تماس با آن‌ها جایز است. (صمدزاده، ۱۳۹۱)

گروه‌های اجتماعی، چه از نوع گروه‌های جنسیتی، سنی، دینی-مذهبی، یا قومی-زبانی و امثال آن، و چه از لحاظ کاست بندی‌های اجتماعی، با نگرش‌ها و رفتارهای تبعیض آمیز، موهن و نابرابر طرف اند و از این لحاظ، کرامت انسانی آنان مورد تعرض واقع می‌شوند.

ب- از نظر شرایط و محیط زندگی انسان: نحوه و کیفیت زندگی انسان و محیط و امکانات زیست او نیز می‌تواند با کرامت داشتن او ربط پیدا کند. به عنوان مثال، نظافت و برخورداری از امکانات اولیه زندگی در محلات سلب آزادی از حقوق افرادی سلب آزادی شده است و عدم رعایت و تأمین آن‌ها می‌تواند ناقض کرامت انسانی آنان به شمار آید.

از این رو، بسیاری از موارد جزیی تر حقوق بشر، از قبیل حق مصونیت از توهین و تحقیر، مصونیت از تبعیض، مصونیت از شکنجه و مجازات‌های ظالمانه، حق دسترسی به زندگی مناسب و آبرومند، حق برخورداری از صحت، آموزش و کار، حق داشتن محیط زیست سالم و حق مطالبه نظام

1. Caste System

2. Untouchable

اجتماعی و بین‌المللی مطلوب (ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر) و غیره به نحوی می‌تواند در زیرمجموعه حق کرامت انسانی قرار بگیرد و وسایل و زمینه‌های تأمین این حق برتر را مساعد سازد.

حق آزادی^۱:

آزادی نیز، همانند کرامت، در عین حالی که یک اصل است که حقوق بشر براساس آن استوار است، اما از منظر صاحبان حق، یک حق نیز است. یعنی انسان‌ها از آزادی به عنوان یک حق برخوردار اند.

آزادی در عام‌ترین معنای خود آن است که انسان‌ها بتواند از قدرت اراده خود استفاده کند و برای استفاده از آن با هیچ‌گونه محدودیت‌های «خودسرانه» از جانب هیچ‌کسی یا نهادی مواجه نباشد. این آزادی هم می‌تواند جنبه ایجابی داشته و هم جنبه سلبی. یعنی فرد هم در انجام دادن عملی و هم در خودداری از انجام عملی آزاد باشد و بتواند مطابق میل خود تصمیم بگیرد که کاری را انجام دهد یا ندهد.

آزادی از اولین حقوقی است که مورد توجه بوده و شاید بتوان گفت که مبارزه برای آزادی، همزاد انسان است. در اسناد مربوط به حقوق بشر نیز به آن عنوان «حق ذاتی» بشر تأکید می‌کند. به عنوان مثال، ماده اول بیانیه حقوق بشر و شهروندی فرانسه در سال ۱۷۸۹ می‌نویسد: «انسان‌ها آزاد زاده می‌شوند و آزاد زندگی می‌کنند و در حق برابر اند.» (دوآ، ۱۳۸۲: ۱۲)

در حقیقت داشتن آزادی، بر یک ویژگی انسان شناختی استوار است؛ اینکه انسان صاحب نیرویی به نام «اراده» و «قدرت تصمیم‌گیری» است. بنابراین، به تبع، باید حکم کرد که انسان حق استفاده از این نیرو را نیز دارد. این حق همان آزادی است. حق آزادی می‌تواند به دو صورت اعمال شود. «نخست آنکه انسان در معرض فشار و مزاحمت و آسیب دیگران نباشد. دوم آن که بتواند هرچه را بخواهد - به شرط آنکه فشار و مزاحمت و آسیبی به دیگران

وارد نیاورد- انجام دهد. اولی را آزادی منفی و دوم را آزادی مثبت می‌نامند.»
(موحد، ۱۳۸۴: ۲۱۳)

چنانچه قبلاً اشاره شد، آزادی در کنار برابری و کرامت ذاتی انسان‌ها، از اصول اساسی حقوق بشر است که نمی‌توان آن را نفی کرد. یعنی وقتی ما انسان را موجوداتی صاحب می‌شناسیم، باید این حق را نیز به آن‌ها بدهیم که از حقوق خود بهره ببرند و آن‌ها را به کار بندند. پس داشتن حق و بهره‌گیری از آن منوط به داشتن حق آزادی است.

اساساً نقش و موثریت انسان، چه در زندگی شخصی و چه در جامعه، به آزادی وابسته است. آمارتیا سن^۱ اقتصاددان برجسته و تیوری پرداز توسعه انسانی، معتقد است که گسترش آزادی دارای دو وجه مشخص است: (۱) هدف اولیه توسعه و (۲) ابزار اصلی توسعه. این دو وجه را وی به ترتیب «نقش اساسی» و «نقش ابزاری» آزادی در توسعه می‌نامد. نقش اساسی آزادی مربوط است به اهمیت ذاتی آزادی در غنا بخشیدن به زندگی بشر. از این دیدگاه، توسعه، فرایند گسترش آزادی‌های بشر است و ارزیابی توسعه هم باید متأثر از همین ملاحظات باشد. بنا به توضیح وی، آزادی معیار سنجش توسعه است. نقش ابزاری آزادی، اما، بیانگر این مسأله است که «نیل به توسعه در گرو مسوولیت‌های آزادانه مردم است.» به قول آمارتیا سن، «آزادی پایدار متکی بر مسوولیت» عمده‌ترین موتور توسعه است. بنابراین، «آزادی‌ها نه تنها هدف غایی توسعه اند، بلکه از ابزارهای اساسی آن نیز هستند.» (سن، ۱۳۸۹)

البته روشن است که آزادی، مثل حق کرامت مطلق و نامحدود نیست، زیرا چه بسا که آزادی نامحدود منجر به عوارضی در حقوق فردی و یا اجتماعی دیگران شود. اما وضع محدودیت بر حقوق و به ویژه بر حق آزادی نمی‌تواند بی دلیل و خودسرانه باشد. معیارهای «بی دلیل بودن» یا «خودسرانه بودن» محدودیت‌ها ابهام‌انگیز است. از این رو، در اسناد و مقاله‌های حقوق بشر

کوشش شده است تا این شرایط مشخص تر شود. ماده ۴ اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه محدودیت آزادی را آزادی دیگران می‌شمارد: «آزادی عبارت است از توانایی انجام آنچه که به دیگران صدمه نزند. بدین سان، اجرای حقوق طبیعی هر انسان مرزی ندارد مگر آن‌هایی که بهره‌مندی از خود این حقوق را برای دیگر اعضای جامعه تضمین کنند.» (دوآ، ۱۳۸۲: ۳۸) بعداً مسایل دیگری همچون حفظ نظم و امنیت عمومی، منافع جمعی و مصالح اخلاقی نیز جزو محدودیت‌های آزادی مطرح شد که همه ابهام‌انگیز اند و زمینه را بر سوء استفاده نظام‌های سیاسی و اجتماعی برای محدود ساختن آزادی‌های انسان‌ها فراهم می‌سازند. از این رو، تلاش صورت گرفت که در تعریف و تبیین دامنه این محدودیت‌ها معیارهای دیگری وضع شود.

کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی در مواد مختلف و از جمله در ماده ۲۲، و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در ماده ۱۱، راجع به حق آزادی اجتماعات مسألت‌آمیز مقرر می‌دارند که هیچ محدودیتی در اعمال این حق ممکن نخواهد بود مگر آن مقدار محدودیت که به حکم قانون در یک جامعه دموکراتیک، به لحاظ امنیت یا حفاظت ملی، و با منظور جلوگیری از اغتشاش و وقوع جرم یا حفظ بهداشت عمومی یا اخلاق یا حقوق و آزادی‌های دیگران لازم باشد. خلاصه آن که محدودیت امری استثنایی است و برقراری آن باید با حسن نیت توأم باشد و بار اثبات در هر حال بر عهده کسی است که به استثنا استناد می‌کند. به عبارت روشن‌تر، اصل حق باید رعایت شود تا آنگاه که لزوم استثنا و شرایط اعمال آن به اثبات رسد. (موحد، ۱۳۸۴: ۴۰۱)

بنابراین، وضع محدودیت بر این حق ممکن است به یکی از سه جهت زیر ضروری تشخیص داده شود:

الف) حفظ حقوق و آزادی‌های دیگران؛

ب) مقتضیات اخلاقی؛

ج) نظم و رفاه عمومی؛ (همان: ۳۹۹)

شماری از مصادیق حقوق بشر، در حقیقت مصداق‌های حق آزادی اند

و یا در جهت برخورداری انسان از حق آزادی نقش بازی می‌کنند؛ مواردی مثل حق آزادی بیان، حق آزادی عقیده و مذهب، حق آزادی در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، حق آزادی در گشت و گذار، حق دسترسی به اطلاعات، حق دسترسی به امنیت، حق مصونیت از ترس و امثال آن.

با یک نگاه کلی، مصادیق دیگر حقوق بشر اغلب در جهت تأمین این سه حق قرار می‌گیرند. یعنی یا در جهت تأمین حق حیات نقش بازی می‌کنند، یا برای تأمین کرامت انسانی و یا در جهت برخورداری انسان از حق آزادی. از این رو، تأمین این سه حق، می‌تواند یا مطلقاً به معنای تأمین حقوق دیگر باشد و یا زمینه را برای تأمین آن‌ها فراهم سازد. از این رو، این سه حق را بنیادی‌ترین حقوق بشر می‌شماریم.

رابطه ارگانیک حیات، کرامت و آزادی

قبلاً مطرح شد که مصادیق حقوق بشر رابطه به هم پیوسته و تفکیک‌ناپذیر دارند و تأمین یکی نیازمند تأمین حقوق دیگر است. این مسأله تنها از جهت تأکید بر ضرورت تأمین همه مصادیق حقوق بشر نیست، بلکه بیانگر به هم پیوستگی ارگانیکی این حقوق نیز است که تأمین یکی را منوط به وجود دیگری می‌سازد. در این جا این مسأله را در رابطه ارگانیکی سه حق حیات، کرامت و آزادی نشان می‌دهیم.

زندگی: چنانچه گفته شد، حق حیات مبنای برخورداری از حقوق بشری دیگر است. به این دو دلیل ساده، که اولاً این حق، به هر فرد انسانی تعلق می‌گیرد و زندگی او را تضمین می‌کند. ثانیاً انسان باید زنده باشد تا بتواند از حقوق دیگر بهره‌مند گردد. یعنی تا زمانی که حق حیات وجود نداشته باشد، نمی‌توان از اجرا و تأمین حقوق دیگر سخن گفت. به این معنا، حق حیات از لحاظ ترتیب، در زیربنای همه حقوق بشری قرار می‌گیرد و تأمین حقوق دیگر به تأمین آن وابسته است.

کیفیت زندگی: اما، از آنجا که انسان موجودی معناجو، ارزش‌گذار و لذت‌طلب است، در سطح زنده بودن محض اکتفا نمی‌کند و به دنبال ارزش و

معنای زندگی است. این شاید یکی از وجوه تمایز انسان با دیگر موجودات زنده باشد. یعنی زنده جان‌های دیگر در حد زنده بودن اکتفا می‌کنند، ولی انسان از این سطح فراتر می‌رود و به دنبال معنادهی و ارزشگذاری به زندگی خود و در طلب لذت بردن از آن است. چنانچه اشاره شد، کرامت انسانی همان چیزی است که ارزش و معنای زندگی انسان را تعیین می‌کند و باعث می‌شود که زندگی (حیات) لذت بخش شود و از «کیفیت» دلخواه برخوردار گردد. از این رو، کرامت را می‌توان به عنوان «معنابخش» و «ارزش دهنده» و «کیفیت دهنده» به زندگی انسان تعریف کرد. در حقیقت معنا و کیفیت زندگی انسان ارزش زندگی او را تعیین می‌کند. این نکته هم برای فرد انسانی و هم برای جوامع انسانی به قدری از اهمیت برخوردار بوده است که انسان ها گاه حاضر شده اند برای حفاظت از آن، از جان (حق حیات) خود مایه بگذارند. به همین دلیل است که انسان نمی‌تواند بی حرمتی و توهین را نسبت به خود تحمل کند. جوامع انسانی نیز برای حرمت جمعی خود گاه حاضر شده اند جان‌های بیشماری را قربانی دهند. از این رو، از جهت معنابخشی و ارزشگذاری به زندگی، کرامت انسانی در زیربنای حقوق دیگر قرار می‌گیرد و اولویت دارد.

راه زندگی: اما آیا می‌توان بدون آزادی به کرامت دست یافت؟ قبلاً اشاره شده که کرامت در روابط و مناسبات انسان‌ها مطرح می‌شود. این سخن به معنای آن است که از یک سو حرمت و کرامت انسان در رفتار و عملکرد انسان ظاهر می‌شود و از سویی دیگر حرمت و کرامت همچون تصویری زیبا از انسان (یا جوامع انسانی) در ذهن انسان‌ها (یا جوامع انسانی) دیگر نقش می‌بندد و قدر و منزلت او (یا آن‌ها) را تعیین می‌کند. این تصویر زیبا، به خودی خود شکل نمی‌گیرد، بلکه خود انسان‌ها است که این تصویر را با تصامیم، انتخاب‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های خود در ذهن دیگران ترسیم می‌کند. یعنی ما خود ترسیم‌کننده تصویر خود در ذهن دیگران هستیم. کیفیت این تصویر است که ارزش و قدر و منزلت انسانی ما و معنای زندگی ما را تعیین می‌کند. سوال این است که ما چه تصویری از خود در ذهن دیگران ترسیم می‌کنیم؟

کیفیت این تصویر بیانگر توانمندی ما در تصمیم‌گیری و نوعیت انتخاب ما است و این هردو، بازتاب آزادی ما است. زیرا بدون آزادی، ما نه از توان تصمیم‌گیری برخورداریم و نه انتخاب ما به دست خود ما است.

نکته دیگر در تکمیل بحث بالا این است که تصمیم‌گیری و انتخاب درست و به اجرا گذاشتن موثر آن نیازمند توانایی و استعداد ویژه است. این استعداد در سایه آزادی رشد می‌کند و از این رو، آزادی برای توانمندی در عرصه‌های مختلف زندگی یک امر الزامی است. به همین خاطر، آمارتیا سن، از آزادی به عنوان توانمندی‌های اساسی یاد می‌کند و می‌نویسد که «آزادی تنها معیار سنجش موفقیت یا شکست نیست، بلکه مبدأ اصلی نوآوری‌های شخصی و تأثیرات اجتماعی نیز هست.» (سن، ۱۳۸۹: ۱۳۰)

به تعبیری دیگر، کرامت انسانی پاداشی است که به خاطر تصمیم و انتخاب‌های ما به ما داده می‌شود. نکته اینجا است که اگر ما خود انتخاب‌کننده و تصمیم‌گیرنده نباشیم، از این پاداش نیز بهره‌مند نمی‌شویم. یعنی بدون آزادی، ما نه به خاطر عملکردها و انتخاب‌های خوب مان و نه به خاطر عملکردها انتخاب‌های بد مان مورد تقدیر یا نکوهش قرار نمی‌گیریم، زیرا، به قول معروف، «مأمور، معذور است.» بنابراین، تأمین کرامت انسانی منوط به آزادی انسان است. از این جهت، آزادی اولویت می‌یابد و برخورداری از «حیات با کرامت» منوط به آن می‌شود.

بدین سان، می‌بینیم که این سه حق هرکدام از جهتی اولویت دارند، و در یک رابطه ارگانیکی، به همدیگر وابسته می‌شوند که نمی‌توان وجود یکی را بدون دیگری فرض کرد و بدین سان، مبنا و اساس بهره‌مندی از همه مصادیق حقوق بشر می‌گردد.

دیگر مصادیق حقوق بشر:

شمار مصادیق حقوق بشر را به صورت قطعی نمی‌توان محدود به موارد خاصی کرد، زیرا در اثر تحولات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نیز پیشرفت‌های علمی و فناوری، مسایل تازه‌ای پیش پای انسان قرار می‌گیرد که بر موقف

و شأن او به عنوان انسان تأثیر می‌گذارد. از این رو، موارد و مصادیق تازه حقوق بشر برای حفاظت از حقوق انسان به منصفه ظهور می‌رسد و در اسناد تازه حقوق بشر مطرح می‌شود. بسیاری از این حقوق شاخه‌ها یا تبعاتی از یک حق کلی‌تر است. مثلاً حق داشتن وکیل مدافع، حق دفاع در محکمه، یا حق درخواست تجدید نظر بر حکم محکمه از لوازم و تبعات حق دادرسی عادلانه است.

شمار زیادی از بنیادی‌ترین مصادیق حقوق بشر در اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون‌های سال ۱۹۶۶ آمده است. در سال ۲۰۰۰ میلادی کشورهای اروپایی سندی را به نام «میثاق حقوق بنیادین اتحادیه اروپا»^۱ امضا کردند. (European Parliament, 2000) این سند که در هفت بخش تنظیم شده، مجموعه‌ای از حقوق بشر را در شش بخش به صورت زیر مشخص کرده است:

بخش اول، تحت عنوان کرامت؛ از کرامت انسانی، حق حیات، تمامیت جسمی و روانی انسان، ممنوعیت شکنجه و مجازات تحقیرآمیز، ممنوعیت بردگی و کار اجباری و ممنوعیت قاچاق انسان سخن می‌گوید.

بخش دوم، تحت عنوان آزادی؛ حق آزادی و امنیت فردی، حق احترام به حریم زندگی خصوصی و فامیلی، حریمیت خانه و ارتباطات، مصونیت اطلاعات شخصی، حق ازدواج و داشتن خانواده، آزادی اندیشه و وجدان و مذهب، آزادی بیان و دسترسی به اطلاعات، آزادی مجامع و گردهمایی‌ها، آزادی هنر و دانش، حق آموزش، آزادی انتخاب شغل و حق اسخدام شدن به کار، آزادی کسب و کار یا راه اندازی تجارت، حق مالکیت، حق پناهندگی و مصونیت از سلب تابعیت و تبعید و استرداد را مطرح می‌کند.

در بخش سوم، تحت عنوان برابری؛ از برابری در برابر قانون، عدم تبعیض، احترام به تنوع فرهنگی و مذهبی و زبانی، برابری زن و مرد، حقوق کودکان، حقوق سالمندان و حقوق افراد دارای معلولیت سخن می‌گوید.

1. Charter of Fundamental Rights of the European Union

در بخش چهارم، تحت عنوان همبستگی؛ از حق کارگران به اطلاعات و مشاوره در چارچوب تعهدات کاری، حق چانه زنی و اعتراض جمعی در رابطه به امتیازات شغلی، حق دسترسی به خدمات کاریابی، مصوونیت از اخراج غیرموجه از کار، برخورداری از شرایط کار منصفانه و عادلانه، ممنوعیت کار کودکان و حمایت از جوانان در محل کار، برخورداری خانواده از حمایت‌های قانونی و رخصتی با حفظ امتیازات مشاغل حرفه‌یی، برخورداری از امنیت و حمایت اجتماعی، برخورداری از مراقبت‌های بهداشتی، دسترسی به خدمات اقتصادی عمومی، حفاظت از محیط زیست و مصوونیت مصرف کننده حرف می‌زند.

بخش پنجم، تحت عنوان حقوق شهروندی؛ مشتمل است بر حق رای دادن و کاندید شدن در انتخابات، حق برخورداری از اداره خوب، حق دسترسی به اسناد و مدارک عمومی، مراجعه به مراجع دادرسی مردم و حق دادخواهی، آزادی نقل مکان و آزادی اقامت گزیدن، مصوونیت دیپلماتیک و نمایندگی.

بخش ششم، تحت عنوان عدالت؛ حق رسیدگی موثر و حق دادرسی عادلانه، اصل برائت ذمه و حق دفاع، اصل قانونی بودن و متناسب بودن جرایم و مجازات و حق محاکمه یا مجازات نشدن دوبار برای ارتکاب عین جرم را مطرح می‌کند.

در فصل بعدی به مصادیق حقوق بشر ضمن دسته بندی‌های چندگانه نیز اشاره شده است.

خلاصه این فصل:

واژه «حق» معناهای گوناگون دارد که در یک دسته بندی کلی، به دو صورت وصفی یا اسمی به کار برده می‌شود. در معنای وصفی، حق در برابر واژه‌های «باطل»، «نادرست» و «ناحق» استفاده می‌شود و معناهای «صحیح»، «درست» و «راست» را افاده می‌کند. در معنای اسمی، واژه حق معادل «امتیاز»، «استحقاق»، «صلاحیت»، «سزاواری» و «شایستگی» به کار می‌رود و بیانگر

«سلطه» و «اختیار» صاحب حق بر موضوع حق است. دسته اول، منطبق با معنای «حق بودن» است و دسته دوم منطبق با معنای «حق داشتن». حق به معنای اول، همیشه در عرصه فکر به ویژه فکر سیاسی و اخلاقی حضور داشته است. اما به معنای دوم، محصول فکری جدیدی است که در پی کوشش‌های نظری و عملی آزادی خواهانه و برابری خواهانه انسان در دوران مدرن تولد یافته است.

حق از لحاظ خاستگاه اولیه خود می‌تواند اخلاقی باشد یا حقوقی. حق اخلاقی حقی است که از ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی منشأ گرفته باشد. نظام‌های اخلاقی متأثر از الگوها و هنجارهای فرهنگی و عرفی جوامع اند، از این رو، عرف، سنت‌ها و هنجارهای رایج در جامعه را نیز می‌توان منبع یا خاستگاه حق اخلاقی دانست. حق قانونی حقی است که از قواعد قانونی برخاسته باشد. قواعد قانونی، قواعد مشخص و الزام آور اند و معمولاً به صورت اسناد کتبی به نام قانون تدوین می‌شوند.

حقوق بشر مجموعه‌ای از حقوق و امتیازاتی است که همه انسان‌ها صرف به خاطر انسان بودن خود از آن‌ها برخوردار اند و هیچ یک از تعلقات آن‌ها باعث سلب یا محدودیت این حقوق نمی‌گردد، زیرا انسان‌ها برابر زاده می‌شوند و در حیثیت انسانی و کرامت خود نیز با همدیگر برابر اند.

حقوق بشر، به صورت کلی، بر سه اصل اساسی و به هم پیوسته استوار است: آزادی و برابری. در حقیقت این سه اصل نوع نگرش حقوق بشر به انسان را بیان می‌کنند. این سه اصل بنیادین، زیربنای حقوق بشر را تشکیل می‌دهند و موارد و مصادیق حقوق بشر همه به نحوی از این سه اصل ناشی می‌شوند.

حقوق بشر هم وجه اخلاقی دارد و هم وجه حقوقی. ارزش‌های حقوق بشر ریشه در ارزش‌های عام اخلاق انسانی دارد. یا به تعبیر

جک دانلی، منبع حقوق بشر «طبیعت اخلاقی» انسان است. نظام‌ها و اسناد حقوقی به این ارزش‌ها وجه حقوقی می‌دهند و آن‌ها را الزام‌آور می‌سازند. نظام‌های حقوقی حداقل‌هایی از ارزش‌های اخلاقی را تضمین می‌کنند.

چنانچه از تعریف حقوق بشر برمی‌آید، این حقوق به همه انسان‌ها تعلق دارند و برتر از هرگونه نظام حقوقی یا هنجارهای فرهنگی جوامع قرار می‌گیرند و منشأ آن‌ها طبیعت عام انسانی است. از این رو، این حقوق، ذاتی بشر شمرده می‌شوند، سلب ناپذیر اند، به صورت برابر و بدون هیچ‌گونه تبعیض، به همه انسان‌ها تعلق می‌گیرند، همبسته و تفکیک ناپذیر اند و اثبات یکی از این حقوق به اثبات حقوق دیگر منجر می‌شود، نمی‌توان آن‌ها را تقسیم‌بندی کرد و برای هرکس سهمی از آن قایل شد و باید کلیت آن را برای همه انسان‌ها در نظر گرفت و مربوط به جامعه یا فرهنگ یا منطقه خاصی نیز نیست بلکه ارزش‌های جهانشمول اند. این‌ها ویژگی‌های حقوق بشر در زمان ما را تشکیل می‌دهند.

مصادیق حقوق بشر فراوان است و نمی‌توان آن‌ها را به چند حق مشخص محدود و منحصر کرد، زیرا شرایط و مسایل جدید، مباحث و موارد تازه‌ای از حقوق بشر را مطرح می‌سازد. هرچند کلیت حقوق بشر از ارزش اساسی برخوردار است، اما از لحاظ اولویت در اثبات و اجرا، به صورت کلی می‌توان همه مصادیق حقوق بشر را بر سه حق بنیادی استوار کرد. این سه حق عبارتند از حیات، کرامت و آزادی. تأمین این سه حق می‌تواند درجاتی از حقوق دیگر را نیز تأمین کند و حقوق دیگر هرکدام در خدمت تأمین این سه حق اساسی قرار دارند. این سه حق در بین خود نیز همبستگی متقابل دارند، به صورتی که نمی‌توان یکی را بدون دیگری در نظر گرفت: حیات زندگی انسان‌ها را تأمین می‌کند و به نحوی اولین حقی است که باید برای بشر تأمین شود. کرامت، این

زندگی را ارزشمند و معنادار می‌سازد و ارزش و معنای زندگی انسان در گرو بهره‌وری او از آزادی است، به نحوی که نمی‌توان بدون رعایت و احترام به آزادی انسان، از کرامت او سخن گفت. بنابراین، می‌توان گفت، اگر حق حیات به انسان زندگی می‌بخشد، کرامت معنا و کیفیت زندگی او را تأمین می‌کند و آزادی راهی است برای تأمین معنا و کیفیت زندگی انسان.

فصل دوم

دسته بندی‌های حقوق بشر

مهم‌ترین مسایل این فصل عبارتند از:

- حقوق بشر چگونه دسته بندی می‌شوند؟
- "حقوق مدنی-سیاسی و حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی کدام اند؟
- حقوق انتخابی و رفاهی از هم چه فرق دارند؟
- حقوق مثبت و حقوق منفی چیست؟
- نسل‌های حقوق بشر کدام اند؟
- "از لحاظ زمانی کدام یک از دسته‌های حقوق قدمت بیشتر دارند؟

برای معرفی بهتر حقوق بشر، دسته‌های متعددی از مصادیق آن ارایه شده است که تا حدود زیادی با همدیگر همپوشانی و انطباق دارند. اما ویژگی‌هایی که هرکدام از دسته بندی‌ها بر مبنای آن‌ها استوار است، ما را در درک حقوق بشر کمک می‌کند. در این جا به چهار دسته بندی اشاره می‌شود:

(۱) حقوق مدنی-سیاسی و حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی:

براساس آنچه در دو کنوانسیون مهم حقوق مدنی و سیاسی، و کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب سال ۱۹۶۶ آمده است، حقوق بشر به پنج دسته حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی، حقوق اجتماعی و حقوق فرهنگی تقسیم شده است. (Monteiro, 2014: 112) اما از آنجا که این حقوق در دو کنوانسیون معرفی شده است، می‌توان آن را تقسیم بندی دوگانه فرض کرد.

این دسته بندی یک دسته بندی موضوعی است و می‌توان آن را رایج‌ترین و ساده‌ترین دسته بندی حقوق بشر دانست.

تقسیم بندی حقوق به دو دسته حقوق مدنی-سیاسی و حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی رایج‌ترین و ساده‌ترین دسته بندی حقوق بشر است که توسط اسناد معتبر حقوق بشر دسته بندی شده است. بعد از اعلامیه جهانی حقوق بشر، دو سند مهم و اساسی در زمینه تعیین مصادیق حقوق بشر کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اند که هر دو همزمان در سال ۱۹۶۶ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیدند. براساس آنچه که در این کنوانسیون‌ها دسته بندی شده، مصداق‌های حقوق بشر به دو دسته بزرگ حقوق مدنی و سیاسی، و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دسته بندی شده اند.

مهم‌ترین حقوق مدنی و سیاسی مندرج در کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی عبارتند از: حق حیات، حق کرامت، حق مصونیت از شکنجه و رفتار ظالمانه و غیرانسانی، حق مصونیت از بردگی یا انجام اعمال شاقه و کار اجباری، حق آزادی و امنیت شخصی، حق برخورداری از محاکمات عادلانه، حق برابری در برابر قانون، حق مصونیت از توقیف خودسرانه، حق آزادی گشت و گذار، حق انتخاب مسکن، حق برخورداری از شخصیت حقوقی و حق تابعیت، حق مصونیت حریم خصوصی، حق آزادی فکر و وجدان و مذهب، حق مصونیت از تبعیض، حق ازدواج و تشکیل خانواده، حق تشکیل مجامع مسالمت آمیز و اعتراض، حق فعالیت‌های سیاسی و مدنی و غیره. (مجمع عمومی سازمان ملل متحد-الف، ۱۹۶۶)

موارد مهم حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ذکر شده در کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عبارتند از: حق کار و برخورداری از شرایط عادلانه و ایمن کار همراه با مزد منصفانه و برابر، حق تشکیل اتحادیه‌ها و مجامعه برای پیشبرد و حفظ منافع اقتصادی و اجتماعی، حق برخورداری از تأمین اجتماعی، حق برخورداری از خانواده، حق برخورداری از سطح مناسب زندگی، حق مصونیت غذایی، حق برخورداری از سلامتی جسمی و روانی، حق بهداشت محیط زیست، حق امنیت اجتماعی، حق آموزش و پرورش، حق اشتراک آزادانه در فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و برخورداری از منافع مادی و معنوی فعالیت‌های خود و غیره. (مجمع عمومی سازمان ملل متحد-ب، ۱۹۶۶)

از لحاظ تاریخی، حقوق مدنی و سیاسی از سابقه بیشتری برخوردار است. چنانچه اولین مطالبات و مبارزات حق خواهانه انسان‌ها، برای آزادی، حق حاکمیت، حق مشارکت در فعالیت‌های مدنی و سیاسی بوده است. اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه در سال ۱۷۸۹ نیز این حقوق را معرفی کرده است. بیست و یک ماده اول از سی ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر^۱ نیز عموماً از انواع این گونه حقوق سخن می‌گویند. اما ماده ۲۲ به بیان نوع جدیدی از حقوق پرداخت: «هر شخصی به عنوان عضو جامعه حق امنیت اجتماعی دارد

و مجاز است به یاری مساعی ملی و همکاری بین المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ضروری برای حفظ حیثیت و کرامت و رشد آزادانه شخصیت خود را، با توجه به تشکیلات و منابع هر کشور، به دست آورد.»
ماده‌های بعدی تا ماده ۲۸ موارد مشخص‌تر این گونه حقوق را برمی شمارد.
(پلاتنر، ۱۳۸۷)

ب) تقسیم بندی گلدینگ: حقوق انتخابی و حقوق رفاهی:

دسته بندی حقوق به حقوق انتخابی^۱ و حقوق رفاهی^۲ توسط مارتین پی. گلدینگ^۳ ارائه شده است. وی به طور خلاصه این دو دسته حقوق را این گونه تفکیک می‌کند: «حقوق انتخابی اساساً با مفاهیم آزادی و انتخاب و عمل براساس آن انتخاب، و حقوق رفاهی با حق برخورداری از کالا یا منفعت معینی ارتباط دارند. نمونه‌هایی از حقوق رفاهی عبارتند از: حق آموزش ابتدایی، حق مسکن مناسب و حق مراقبت بهداشت کافی.» (گلدینگ، ۱۹۷۸: ۱۸۹)

حقوق انتخابی که به مفهوم «توانایی»، «سلطه» و «اختیار» برای حق، نزدیک‌تر است، انسان‌ها را قادر می‌سازد که از این توانایی خود برای گزینش نحوه و شرایط زندگی خود و کنش‌ها و واکنش‌های مقتضی «در فضای رنگین و متنوع زندگی» استفاده کند. حقوق رفاهی به معانی «امتیاز»، «سزاوای» و «شایستگی» نزدیک است و برای بهبود شرایط و کیفیت زندگی انسان و تأمین رفاه و آسایش بیشتر، به او اختصاص می‌یابد. (موحد، ۱۳۸۴: ۳۸۳)

حقوق انتخابی، به حقوق مدنی و سیاسی در تقسیم بندی بالا نزدیک‌تر است و حقوق رفاهی نیز مشمول حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌شود که به خاطر تأمین زندگی آسوده و آبرومند به انسان تعلق می‌گیرد. هرچند شماری از حقوق مدنی، مثل حق امنیت شخصی نیز در شمار حقوق

1. Option Rights
2. Welfare Rights
3. Martin P. Golding

رفاهی جای می‌گیرد، زیرا موضوع انتخاب در آن مطرح نیست و تأمین آن به رفاه و آسایش انسان‌ها کمک می‌کند. از لحاظ سیر تاریخی مفهوم حق نیز، این نزدیکی صادق است: «مفهوم حق در سیر تاریخی اش ابتدا به معنای حقوق انتخابی، حقوق مربوط به حوزه‌های آزادی شخصی و حاکمیت، به کار رفته است.» (گلدینگ، ۱۹۷۸: ۱۹۸)

ج) دسته بندی دیوید فورسایت: حقوق منفی، حقوق مثبت و حقوق ترکیبی:

دیوید فورسایت^۱، عالم سیاسی، تقسیم بندی سه گانه ای را برای دسته بندی حقوق بشر پیشنهاد می‌کند که به ترتیب عبارتند از حقوق منفی^۲، حقوق مثبت^۳ و حقوق ترکیبی^۴. (Haas, 2014: 5) این تقسیم بندی براساس تعریف آیزایا برلین، فیلسوف سیاسی برجسته بریتانیایی، از «آزادی منفی» و «آزادی مثبت»، ارایه شده است.

براساس این تقسیم بندی، حقوق مدنی و سیاسی، به دلیل نقش بازدارنده آن‌ها در برابر نهاد قدرت، و محافظت از حقوق انسان‌ها در برابر دولت‌ها، به نام حقوق منفی یا سلبی یاد می‌شوند. این حقوق به آزادی‌های اساسی شهروندان می‌پردازند، و در حقیقت معطوف به این مسأله اند که «حکومت‌ها چه اعمالی را نباید در برابر شهروندان انجام دهند.»

در مقابل، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به نام حقوق مثبت یا ایجابی یاد می‌شوند، زیرا به وظایف دولت‌ها برای تأمین رفاه شهروندان و ارایه خدمات اساسی به آن‌ها می‌پردازند. این حقوق، نقش مثبت و فعال دولت‌ها را برای ارایه خدمات اساسی به شهروندان می‌طلبند و در حقیقت از آن‌ها می‌خواهند که «چه کارهایی را برای تأمین یک زندگی مناسب و آبرومند برای شهروندان، انجام دهند.»

-
1. David Forsythe
 2. Negative Rights
 3. Positive Rights
 4. Synthetic Rights

در ایالات متحده آمریکا، تمایز مشابهی میان «آزادی‌های مدنی» و «حقوق مدنی» وجود دارد. آزادی‌های مدنی حقوقی را مطرح می‌کند که حکومت نباید آن‌ها محدود سازد و حقوق مدنی تضمین می‌کند که وقتی حکومت فعلاً به دست به اقدامی می‌زند، تبعیض و نابرابری را از بین ببرد. بدینسان، آزادی‌های مدنی را می‌توان حقوق منفی و حقوق مدنی را به عنوان حقوق مثبت یاد کرد. (Haas, 2014: 140)

فورسایت در کنار حقوق منفی و حقوق مثبت، نوع سوم از حقوق را نیز ذکر می‌کند که اصولاً در چارچوب حقوق منفی و مثبت نمی‌گنجد. او نام این دسته را «حقوق ترکیبی» می‌گذارد و از «حق صلح، حق محیط زیست سالم، توسعه و کمک‌های انسان دوستانه» به عنوان نمونه‌های آن یاد می‌کند. (Forsythe, 2012: 39)

دسته بندی فورسایت با دسته بندی نسلی حقوق بشر منطبق است. از این رو، برای توضیحات بیشتر در مورد این حقوق، به خصوص «حقوق ترکیبی»، در ادامه به دسته بندی نسلی حقوق بشر می‌پردازیم.

د) دسته بندی کارل واساک؛ نسل‌های حقوق بشر:

یکی از دسته بندی‌های نسبتاً رایج، دسته بندی نسلی است که توسط کارل واساک^۱ متخصص علم حقوق، در سال ۱۹۸۲ ارائه شده است. او براساس اصول سه گانه فرانسوی، یعنی آزادی، برابری و برادری، سه نسل حقوق بشر را پیشنهاد می‌کند. (Haas, 2014: 5) این دسته بندی، علاوه بر آنکه می‌تواند همه مصادیق حقوق بشری را پوشش دهد، بر یک تفکیک روشن بنا شده است. هم به دلیل این روشنی، و هم از این رو که این دسته بندی تا حدود زیادی دسته بندی‌های دیگر را تکمیل می‌کند، می‌توان آن را در حکم نتیجه و حاصل نهایی موضوع دسته بندی حقوق بشر در نظر گرفت. از این رو، تلاش می‌شود، در ضمن توضیح نسل‌های حقوق بشر، به ربط دسته بندی‌های دیگر با آن‌ها نیز اشاره شود.

با این حال، اصطلاح «نسل‌های حقوق بشر» ممکن است مغالطه‌انگیز باشد. زیرا «در حیات انسانی، نسل‌ها متعاقب یکدیگر می‌آیند. نسل پدربزرگ‌ها، آن زمان که نوه‌ها دوران طفولیت‌شان را به پایان رسانده و حیات‌شان را به عنوان بزرگسالان متکی به خود آغاز می‌کنند، پایان می‌پذیرد. آن‌ها سپس محکوم به گذراندن مسیری در آینده نه چندان دور هستند.» نسل‌های جدید (نوه‌ها) جایگزین آن‌ها می‌شوند و آن‌ها را تا حدود زیادی به حاشیه می‌رانند. «در مقایسه، ممکن است این تلقی ایجاد شود که نسل‌های جدید حقوق بشر [نیز] نسل‌های قدیمی‌تر را نسخ می‌کنند.» و نسل‌های بعدی حقوق بشر جایگزین نسل‌های قبلی می‌شود و در نتیجه از اهمیت نسل‌های قبلی فرومی‌کاهد. اصطلاح «نسل» حاوی این معنای «جایگزینی» است. در حالی که نسل‌های متأخر حقوق بشر مکمل نسل‌های قبلی است، و نه جایگزین آن‌ها، و همه آن‌ها در کنار هم، به کمال می‌رسند، زیرا «بین سه نسل حقوق بشر یک رابطه همزیستی^۱ و حمایت متقابل^۲ وجود دارد.» (تاموشات، ۱۳۸۶: ۱۰۴)

نسل اول حقوق بشر:

حقوق مندرج در نسل اول بر محور «آزادی» می‌چرخند و در حقیقت همان حقوق مدنی و سیاسی می‌باشند که بر آزادی‌های مدنی شهروندان تأکید می‌کنند. این حقوق، که اساساً حقوق افراد در برابر دولت‌ها است و آزادی آن‌ها را در برابر دولت‌ها تضمین می‌کند، در ضمن اعلامیه‌های حقوق در قرن هجده^۳ معرفی شد و به صورت فزاینده در متون قانونی داخل گردید و اساس دموکراسی‌های لیبرال را تشکیل داد. (Monteiro, 2014: 112)

حقوق نسل اول، حاصل مبارزات درازدامن انسان‌ها در جریان قرون

1. Coexistence

2. Mutual Support

۳. منظور از اعلامیه‌های قرن هجده، یکی «اعلامیه حقوق و برجنینا» آمریکا در سال ۱۷۷۶، و دیگری «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» فرانسه در سال ۱۷۸۹ است. هر دو این اعلامیه‌ها بر موارد و مصادیق آزادی‌های مدنی شهروندان متمرکز است.

متمدادی، به خصوص در قرن هجده، برای آزادی است و از این رو، از سابقه تاریخی بیشتر از حقوق دیگر برخوردار است. این حقوق، در تلاش آن است که دست اربابان، شاهان و قدرت‌های استبدادی را از زندگی مردم کوتاه سازند و آن‌ها را در حیات روزمره و نیز در تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی شان آزاد و مختار و صاحب حق بشناسند. به همین خاطر، مطالبه اصلی این نسل حقوق بشر، «احترام» و «رعایت» دولت‌ها به حقوق و آزادی‌های بشر است و نقش بازدارنده در مقابل «نهادها قدرت» را دارند. به خاطر نقش بازدارندگی این حقوق، آن را در تقسیم بندی قبلی به نام «حقوق منفی» یا «حقوق سلبی» یاد کردیم.

نسل دوم حقوق بشر:

حقوقی که در نسل دوم حقوق بشر دسته بندی شده اند، معطوف به اصل «برابری» اند و در واقع همان حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشند که بر برخورداری مساویانه و شایسته شهروندان از خدمات دولت تأکید می‌کنند. تحولات اجتماعی و اقتصادی در جریان قرن نوزده و نیمه اول قرن بیستم در اروپا، نابسندگی حقوق نسل اول را برای پاسخ گفتن به مطالبات انسان‌ها روشن ساخت و باعث شد که حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مانند حق کار و حق آموزش از متن آن تحولات پدیدار شوند. این حقوق به ویژه توسط ایدئولوژی‌های سوسیالیستی مطرح شد و بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) در سیستم‌های حقوقی کشورها به عنوان اصول قانونی درج گردید. مراحل اساسی توسعه قانونی شدن این حقوق، درج آن‌ها در قوانین اساسی مکزیک در ۱۹۱۷، قانون اساسی آلمان (جمهوری وایمار) در ۱۹۱۹، و قانون اساسی اتحاد شوروی در ۱۹۳۶ بود. بعداً این حقوق، در کنار حقوق نسل اول، در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز درج گردید. (Monteiro, 2014: 112) این حقوق اساس «دولت‌های رفاه» را تشکیل می‌دهند.

حقوق نسل دوم، ناظر بر شرایط و نیازمندی‌های یک زندگی آبرومند، باکیفیت و برابر برای انسان‌ها است و دولت‌ها را مکلف می‌سازد که برای

برخورداری شهروندان شان از این حقوق، اقدامات مقتضی را انجام دهند. از این رو، این حقوق خواهان یک نقش فعال برای دولت‌ها در قبال بهبود شرایط زندگی شهروندان شان است. از این رو، از حد «احترام» و «رعایت» صرف فراتر می‌روند و وظیفه «حمایت» و «محافظت» از این حقوق را نیز به عهده دولت‌ها می‌گذارند و به خاطر نقش فعال و کنشگری که برای دولت‌ها در عرضه خدمات اساسی به شهروندان تعریف می‌کند، منطبق است با «حقوق مثبت» یا «ایجابی» در تقسیم بندی قبلی.

نسل سوم حقوق بشر:

حقوق نسل اول و نسل دوم هر دو «حقوق فردی» اند و به افراد انسانی، صرف نظر از تعلقات آن‌ها به گروه‌های اجتماعی، تعلق دارند. اما تحولات گسترده اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در سطح جهان بعد از جنگ جهانی دوم و به ویژه در دوران جنگ سرد، و مطرح شدن مسایل مهمی همچون آلودگی هوا و تخریب محیط زیست مشخص شد که با صرفاً با حقوق آزادی و برابری برای افراد نمی‌توان به مطالبات انسان‌ها در جهان جدید پاسخ گفت. مسأله از این جا ناشی می‌شود که بعضی از مطالبات انسان‌ها را نمی‌توان به صورت حقوق فردی تعریف کرد. مثلاً صلح، بهداشت محیط زیست و حاکمیت ملی را حق چه کسی باید تعریف کرد؟ روشن است که این حقوق را نمی‌توان به افراد انسانی متعلق دانست. پس آیا جوامع و گروه‌های انسانی، به حیث گروه یا جامعه، مستحق حقوقی شناخته می‌شوند یا نه؟

از اواخر دهه ۱۹۶۰ نوع جدیدی از حقوق مطرح گردید که به نام‌های متعددی همچون «حقوق بشر جدید»^۱، «حقوق برادری»^۲، «حقوق همبستگی»^۳،

-
1. New Human Rights
 2. Rights of Fraternity
 3. Rights of Solidarity

«حقوق جمعی»^۱، «حقوق ترکیبی»^۲، «حقوق تلفیقی»^۳ و غیره یاد می‌شوند. کارل وساک ارایه کننده دسته بندی نسلی حقوق بشر، در سال ۱۹۷۹ آن‌ها را «حقوق نسل سوم» یاد کرد و گفت که این حقوق، جدید اند زیرا که به مسایل و آرزوهای جدید بشر پاسخ می‌گویند. (Monteiro, 2014: 112 & 116) این نسل حقوق بشر، به گروه‌ها یا اجتماعات انسانی به صورت جمعی مربوط است و نه تک تک افراد. یعنی گروه‌ها و اجتماعات انسانی، به عنوان گروه یا جمع از این حقوق برخوردار اند و افراد نیز به خاطر عضویت در آن گروه یا جمع از این حقوق بهره مند می‌شوند. به گونه ای که نمی‌توان مستقل از عضویت این افراد در جمع یا گروه مورد نظر، این حقوق را به آن‌ها متعلق دانست. مثلاً در صورت تأمین «حق به صلح»، یک گروه انسانی از آن بهره می‌برند و تک تک اعضای آن گروه نیز به عنوان عضو گروه از آن بهره مند می‌شوند. بدین سان، نمی‌توان افراد را در برخورداری از آن به صورت جدا جدا در نظر گرفت. یا «حق بر زبان مادری» یا «حق به رسمیت شناختن مذهب» از این رو، شاید اصطلاح «حقوق جمعی» در برابر «حقوق فردی» در زبان فارسی اصطلاح رساتر در مورد این حقوق باشد.

این حقوق، به شعار «برادری» عصر انقلاب کبیر فرانسه معطوف است و هدف آن طرح «برادری انسانی» میان نسل بشر و طرح «همبستگی» میان آن‌ها می‌باشد. مهم‌ترین مصادیق نسل سوم حقوق بشر عبارت از «حق به زبان اقلیت، حق ملی به حاکمیت بر سرنوشت و حق به منافع پراکنده [و مشترک] چون صلح، تمامیت محیطی (بهداشت محیط زیست) و توسعه اقتصادی می‌باشند.» (والدرون، ۱۹۹۶: ۱۶۹)

حقوق نسل سوم با ابهاماتی مواجه است. از جمله اینکه صاحبان این حقوق کیست، تبیین واحد و یکدستی وجود ندارد. گاه انسان‌ها (افراد انسانی) و مردم (واحدهای جمعی) به طور یکسان صاحب این حقوق تعریف شده و

-
1. Collective Rights
 2. Synthetic Rights
 3. Consolidated rights

گاه تنها به مردم اختصاص داده شده است. ابهام دیگر در تعریف «مکلفین» این حقوق وجود دارد. از این مسأله نیز هنوز تبیین روشنی وجود ندارد که مکلفیت رعایت و اجرای این حقوق به دوش چه کسانی است و اصولاً آیا می‌توان کسی یا کسانی را در قبال این حقوق مکلف دانست؟ زیرا تحقق مصادیق این حقوق، مثلاً حق صلح، حق توسعه یا محیط زیست، به عوامل پیچیده، متعدد و گسترده در سطح جهانی بستگی دارد که امکان آن را محدود می‌سازد که «مکلفین» مشخصی را برای آن‌ها تعریف کرد. (تاموشات، ۱۳۸۶: ۱۴۱-۱۴۵)

نکته مهم دیگر در مورد ماهیت حقوقی این حقوق است. «حقوق دو نسل اول و دوم در اسناد قراردادی متعددی منعکس شده اند که به واقع بر مبنای حقوق بین الملل، لازم الاجرا تلقی می‌شوند. اما حقوق نسل سوم، در قطعنامه‌های مجمع عمومی و کنفرانس‌های دولتی تأیید گردیده و هرگز در یک معاهده بین‌المللی لحاظ نگردیده اند. البته این فقدان مبانی حقوقی قابل اعتنا و معتبر، از جذابیت و گیرایی که این دسته از حقوق براساس نفوذ و تأثیر شان برای همه ایجاد می‌کند، نمی‌کاهد.» (تاموشات، ۱۳۸۶: ۱۰۳-۱۰۴)

نسل چهارم حقوق بشر؟

در طول چند دهه اخیر، جهان ما با سرعت سرسام آوری در حال تحول و پیشرفت است. این پیشرفت اگر از یک سو بیانگر گشایش افق‌های تازه فراروی انسان است، از سویی هم حاکی از مواجهه او با چالش‌های فراوانی نیز هست که خود تحول و پیشرفت در برابر او نهاده است. این تحولات و پیشرفت‌ها هم بسیار سریع اتفاق افتاده اند و هم به قدری گسترده و همه جانبه بوده اند که همه جنبه‌های زندگی فردی و جمعی بشر را متأثر ساخته اند. در اثر این تحولات سریع و همه جانبه، جهان ما به قدری پیچیده شده که مشکل است بتوان در چاقوب‌های حقوق تعریف شده در نسل‌های سه گانه حقوق بشر، همه مطالبات و نیازمندی‌های انسان را پاسخ گفت. تحول عظیم «جهانی شدن» و وابستگی شدید جوامع انسانی از جنبه‌های مختلف به همدیگر در

«دهگده کوچک جهانی»، ظهور «عصر ارتباطات» و نفوذ شبکه‌های ارتباطی در ذره ذره لحظات زندگی بشر، و درعین حال وابستگی شدید بشر به این شبکه‌های ارتباطی، گسترش روافزون جهان مجازی و رشد و گسترش بی سابقه علم و تکنولوژی در عرصه‌های مختلف و تسلط روافزون آن‌ها بر سرنوشت بشر، دیگر تنها دستاوردهای بشر در مسیر تسلطش بر زندگی و جهان خودش نیست، بلکه خود او را نیز با تهدیدها و خطرات جدی مواجه ساخته است. علاوه بر این‌ها، معضلات جهانی مثل گرمایش جهانی هوا و ازهم گسیختگی روافزون اکوسیستم مساعد برای حیات در کره زمین، گسترش سایه سنگین کابوس تروریسم بر جهان ما با استفاده از همه امکانات تکنولوژیکی و ارتباطی جدید، مسایل کاملاً جدیدی را پیش پای انسان قرار داده است که می‌تواند سرنوشت جمعی نسل فعلی بشر و حتا نسل‌های آینده را متأثر سازد. در چنین جهانی، ساختارهای حقوقی فعلی برای محافظت از حقوق و آزادی‌های بشر و تأمین مطالبات وی ناکافی و ناکارآمد به نظر می‌رسند.

به هر حال، تحولات مذکور، مسایل متنوعی را پیش پای بشر قرار داده است، از جمله این که فناوری اطلاعات و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی در عرصه‌های مختلف را چگونه و با چه معیارها و راهکارهایی می‌توان در خدمت بشر و منافع او قرار داد؟ نظام جهانی حقوق بشر چگونه می‌تواند این توانمندی‌های علمی و تکنولوژیکی را همچنان در کنترل بشر قرار دهد و در جهت مطالبات او به کار اندازد؟ چگونه می‌توان از میراث‌های فرهنگی و طبیعی جهان محافظت کرد؟ و اگر این میراث‌ها را متعلق به همه نسل‌های بشر بدانیم، مسوولیت ما در قبال نسل‌های آینده چیست؟

این مسایل، از چنددهه قبل توجه جهان، به ویژه اندیشمندان و نهادهای مدافع حقوق بشر را به خود جلب کرده است. از این رو، اعلامیه‌ها و اسناد متعددی برای پاسخ گفتن به این مسایل، طرح و تصویب شده اند که هر کدام ناظر بر بخشی از این مسایل اند. چند نمونه از این اسناد، به ترتیب تاریخی، عبارتند از:

- کنوانسیون مربوط به محافظت از میراث‌های فرهنگی و طبیعی جهان در سال ۱۹۷۲
- اعلامیه استفاده از پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی در جهت تأمین صلح و منافع بشر در سال ۱۹۷۵
- اعلامیه در مورد مسوولیت نسل فعلی بشر در برابر نسل‌های آینده در سال ۱۹۹۷
- اعلامیه جهانی در مورد ژن انسانی و حقوق بشر در سال ۱۹۹۸
- قطعنامه کمیسیون حقوق بشر در رابطه با حقوق بشر و اخلاق-زیستی^۱ در سال ۱۹۹۹
- کنوانسیون محافظت از میراث‌های فرهنگی زیر آب در سال ۲۰۰۱
- اعلامیه در رابطه با ویرانی عمدی میراث‌های فرهنگی در سال ۲۰۰۳
- اعلامیه جهانی در رابطه با داده‌های ارثی (ژنتیکی) انسان ۲۰۰۳
- اعلامیه جهانی در باره اخلاق-زیستی و حقوق بشر ۲۰۰۵ (Haas, 2014: 156-157)

این اسناد می‌توانند مبنای طرح و پیدایش نسل، یا نسل‌های تازه حقوق بشر باشند. براین اساس، نسل تازه ای از حقوق بشر به نام نسل چهارم پیشنهاد شده که مشتمل است بر «حقوق زنان، حقوق نسل‌های آینده، حق دسترسی به اطلاعات و حق ارتباطات» (Claude & Weston, 2006: 26)

چارچوب‌های این حقوق هنوز نه از لحاظ تبیین مبانی حقوقی، نه از لحاظ تعریف دقیق موضوع و نه از نظر تعیین صاحبان حق و مسوولان آن به صورت دقیق تعریف نشده است. از این رو، این سوالات هنوز مطرح است که «آیا نسل چهارم حقوق بشر یک دسته بندی درست و معتبر است؟ اگر

۱. Bioethics بیواتیک یا اخلاق-زیستی به صورت کلی عبارت از بررسی انتقادی علوم زیستی (به ویژه علوم طبی) از منظر اخلاقی و با تکیه بر معیارهای اخلاقی است.

آری، چگونه می‌توان آن را تعریف کرد؟ کدام حقوق شامل آن می‌شوند؟ آیا می‌توان مصادیق آن را همانند نسل‌های قبلی مشخص کرد؟» (Claude & Weston, 2006: 26)

خلاصه این فصل:

از حقوق بشر دسته بندی‌های گوناگون صورت گرفته است. این دسته بندی‌ها هم از جهت پوشش موارد حقوق بشر و هم از لحاظ تطابق تاریخی، با همدیگر همپوشانی نسبی دارند.

ساده‌ترین و رایج‌ترین دسته بندی همان است که در دو کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صورت گرفته است. براساس این دسته بندی، حقوق بشر را می‌توان به پنج شاخه حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی، حقوق اجتماعی و حقوق فرهنگی دسته بندی کرد. اما از آن جایی که این حقوق در ضمن دو میثاق مهم معرفی شده اند، از آن به عنوان دسته بندی دوگانه حقوق مدنی و سیاسی، و حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیز می‌توان یاد کرد.

دسته بندی دیگر حقوق بشر را به دو شاخه حقوق انتخابی و حقوق رفاهی تقسیم می‌کند. حقوق انتخابی اساساً با مفاهیم آزادی و انتخاب و عمل براساس آن انتخاب، و حقوق رفاهی با حق برخورداری از کالا یا منفعت معینی ارتباط دارند. حقوق انتخابی آزادی‌های مدنی و سیاسی انسان‌ها را تأمین می‌کند و حقوق رفاهی در خدمت رفاه و آسایش انسان و تأمین کیفیت زندگی او است و مشتمل بر موارد حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است.

در دسته بندی سوم حقوق بشر به سه دسته حقوق منفی، حقوق مثبت و حقوق ترکیبی تقسیم شده است. حقوق منفی نیز عبارت از همان حقوق مدنی و سیاسی اند که به آزادی‌های اساسی

شهروندان می‌پردازند، و نقش بازدارنده در برابر نهاد قدرت، و محافظت از حقوق انسان‌ها در برابر دولت‌ها را دارند و از این رو، به نام حقوق سلبی نیز یاد می‌شوند. حقوق مثبت منطبق بر حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اند و به وظایف دولت‌ها برای تأمین رفاه شهروندان و ارائه خدمات اساسی به آن‌ها می‌پردازند. این حقوق، نقش مثبت و فعال دولت‌ها را برای ارائه خدمات اساسی به شهروندان می‌طلبند و از این جهت به نام حقوق ایجابی نیز یاد می‌شوند. حقوق ترکیبی حقوقی است که اصولاً در چارچوب حقوق منفی و مثبت نمی‌گنجد و به گروه‌های انسانی به صورت مشترک تعلق می‌گیرند، مانند؛ محیط زیست، صلح، توسعه، دموکراسی، حکومت داری خوب و امثال آن‌ها.

دسته بندی دیگر دسته بندی نسلی حقوق بشر است که براساس سه اصل عصر انقلاب کبیر فرانسه، آزادی، برابری و برادری، سه نسل حقوق بشر پیشنهاد شده است. نسل اول حاصل مبارزات و تلاش‌های طولانی مدت انسان‌ها در قرون متمادی برای تأمین آزادی است. این حقوق از سابقه تاریخی طولانی برخوردار اند و در حقیقت همان موارد حقوق مدنی و سیاسی می‌باشند. نسل دوم حقوق بشر محصول تلاش‌های انسان در قرن نزده و بیست برای تأمین برابری و رفاه انسان‌ها است و بر شرایط و نیازمندی‌های یک زندگی آبرومند و باکیفیت، و برخورداری برابر و شایسته شهروندان از خدمات دولت تأکید می‌کند. این حقوق مشتمل بر موارد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشند. نسل سوم حقوق بشر که محصول نیمه دوم قرن بیستم است، به گروه‌ها یا اجتماعات انسانی به صورت جمعی مربوط است. یعنی گروه‌ها و اجتماعات انسانی، به عنوان گروه یا جمع از این حقوق برخوردار اند و افراد نیز به خاطر عضویت در آن گروه یا جمع از این حقوق بهره مند می‌شوند. به گونه ای که نمی‌توان مستقل از عضویت

این افراد در جمع یا گروه مورد نظر، این حقوق را به آنها متعلق دانست. از این رو، این حقوق را حقوق جمعی یاد می‌کنند. حقوق جمعی همان حقوق ترکیبی در دسته بندی قبلی است.

تحولات گسترده در جهان ما منجر به پیدایش مسایل تازه در برابر انسان شده است که نسل‌های سه‌گانه حقوق بشر نمی‌توانند آنها را کاملاً پوشش دهند. مثلاً، حفظ آثار فرهنگی و تاریخی، شرایط محیط زیست برای نسل‌های آینده، ارتباطات گسترده و جهانی و غیره. از این رو موارد تازه ای از حقوق بشر در ضمن اسناد تازه مطرح شده‌اند. این اسناد می‌توانند مبنای طرح و پیدایش نسل، یا نسل‌های تازه حقوق بشر باشند. براین اساس، نسل تازه ای از حقوق بشر به نام نسل چهارم پیشنهاد شده که مشتمل است بر حقوق زنان، حقوق نسل‌های آینده، حق دسترسی به اطلاعات و حق ارتباطات.

فصل سوم

مبانی نظری و سیر تاریخی حقوق بشر

مهم‌ترین مسایل این فصل عبارتند از:

- مبانی نظری و توجیه فلسفی حقوق بشر کدام است؟
- ادیان در رابطه با حقوق بشر چه می‌گویند؟
- "نظریه حقوق طبیعی چگونه حقوق بشر را توجیه می‌کند؟
- جایگاه حقوق بشر در نظریه فایده‌گرایی در کجاست؟
- "نظریه قراردادی در مورد حقوق بشر چگونه استدلال می‌کند؟
- "سیر تاریخی پیدایش و تکامل حقوق بشر چگونه بوده است؟

در این فصل، تلاش می‌شود که مبانی نظری-فلسفی حقوق بشر و سیر تحولات تاریخی آن مورد مطالعه قرار بگیرد. مبانی نظری حقوق بشر به خودی خود از وجه تاریخی نیز برخوردار است، و بسیاری از مسایل قابل طرح در تاریخ حقوق بشر ضمن آن مطرح می‌شود. از این رو، سیر تاریخی در این کتاب، صرفاً به جنبه‌های مکمل بحث تاریخی با تکیه بر مهم‌ترین تحولات تاریخی که منتج به گسترش ایده حقوق بشر شد، می‌پردازد. بنابراین، این دو بخش مکمل همدیگر اند و به همین دلیل، ضمن یک فصل واحد گنجانده شده‌اند.

یکم- مبانی نظری حقوق بشر:

در فصل اول این کتاب گفته شد که انسان‌ها صرف به خاطر انسان بودن خود از حقوق بشر برخوردار اند. اما باید پرسید که چرا و به چه دلیل انسان‌ها از این حقوق برخوردار اند؟ چگونه می‌توان این حقوق را برای آن‌ها اثبات کرد؟ برای پاسخ به این سوالات نظریه‌های متعددی پرورده شده است که در این فصل به آن‌ها پرداخته می‌شود. هرچند هر کدام این نظریه‌ها با پرسش‌های انتقادی جدی و اساسی مواجه‌اند که قدرت توجیهی و صدق منطقی آن‌ها را به پرسش می‌گیرند. اما در این کتاب به آن‌ها پرداخته نمی‌شود، زیرا اولاً هدف این کتاب تنها معرفی مختصر این نظریه‌ها است و نه بررسی انتقادی آن‌ها، و ثانیاً پرداختن به انتقادات وارده بر این نظریه‌ها مجال بیشتر می‌خواهد.

(۱) نظریه الهی حقوق بشر:

ابتدا باید دو نکته را در رابطه با جستجوی ارزش‌های حقوق بشر در ادیان، روشن سازیم. یکی اینکه حقوق بشر یک اصطلاح جدید است و چارچوب‌های تعریفی و روش شناختی آن نیز محصول دوران جدید، به ویژه

در قرن بیستم است. بنابراین، این انتظار درستی نیست که میان حقوق بشر در تمامی جنبه‌های مفهومی و روش شناختی و گستره مصادیق آن، با ادیان و مذاهب قدیمی انطباق کامل وجود داشته باشد. بنابراین، نوع رابطه ادیان با ارزش‌های حقوق بشری امروزی می‌تواند از نوع همخوانی و سازگاری باشد نه انطباق کامل و این همانی. دوم اینکه، متون دینی از قابلیت تفسیرپذیری متنوع و گاه متضاد برخوردار اند. در عمل نیز تفسیرهای فراوان و گاه متباینی از این متون در ادیان مختلف صورت گرفته است. کمترین نتیجه در باره این تفسیرها، این است که آن‌ها را صرفاً تفسیرهای متون مقدس بدانیم، نه عین آن‌ها.^۱ در غیر این صورت، تفسیرهای متباین از عین متن، تناقض آمیز و غیرقابل توجیه خواهد بود. پس هیچ تفسیری، تفسیر نهایی از متون دینی نیست و هر تفسیر با روش‌های علمی قابل نقد و مآلاً قابل پذیرش یا رد خواهند بود. بنابراین ما می‌توانیم با تکیه بر روش‌های علمی تفسیر، و البته انتظارات ما از ادیان، تفسیر ارجح خود را پیدا کنیم و برگزینیم.

با عطف توجه به این نکات، معیارها و ارزش‌هایی را می‌توان در آموزه‌های ادیان یافت که همخوانی و سازگاری آن‌ها را با ارزش‌های حقوق بشر نشان می‌دهد. به ویژه از آن رو، که حقوق بشر ریشه در ارزش‌های اخلاقی ای دارد که از پشتوانه‌های قوی در ادیان نیز برخوردار اند، زیرا منشأ این قواعد اخلاقی در ادیان، «وجود برتر خداوند» به مثابه خیر مطلق پنداشته می‌شود. بنابراین، ادیان یکی از منابع مهم توجیه کننده حقوق بشر است که از آن به نام نظریه الهی حقوق بشر یاد می‌شود.

نظریه الهی حقوق بشر را می‌توان قدیمی‌ترین نظریه در مورد برخورداری انسان از حقوق بشر دانست که ریشه در آموزه‌های اخلاقی و معنوی ادیان

۱. درباره امکان تفسیرهای متعدد و متفاوت از متون دینی، و اینکه تفسیر متون عین متون نیست، و بنابراین از تقدس برخوردار نیست، نظریه پردازی‌های فراوان صورت گرفته است. در زبان فارسی، می‌توان از کارهای دکتر عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری به عنوان نمونه یاد کرد. بنگرید به: سروش، دکتر عبدالکریم. (ویرایش سوم: ۱۳۷۳). قبض و بسط تیوری شریعت. تهران: نشر موسسه فرهنگی صراط. و مجتهد شبستری، محمد. (۱۳۷۵). هرمنوتیک، کتاب و سنت. تهران: انتشارات طرح نو.

و مذاهب دارد. این نظریه متکی بر پیش فرض‌هایی است که جزو یقینیات تشکیک ناپذیر و ایمان قطعی پیروان ادیان به شمار می‌رود. بر این اساس، در ادیان جایگاه ویژه و حقوق مشخصی را برای انسان تعریف می‌کنند، هرچند این حقوق ممکن است در تمامی ادیان یک سان تعریف نشوند.

نظریه الهی حقوق بشر، منشأ حقوق بشر را در خواست خداوند و خلقت ویژه بشر جستجو می‌کند. در بستر مذهبی، هر انسانی مقدس تلقی می‌شود. پذیرش یک پدر مشترک جهانی به انسانیت مشترک منتهی می‌گردد، و از این امر، یک جهانشمولی در برخی از حقوق پدید می‌آید. به این دلیل که حقوق از منبع الهی نشأت می‌گیرد، به سبب اقتدار و قدرت فناپذیر پروردگار، غیرقابل سلب است. این مفهوم هم در سنت یهودی-مسیحی، و هم در اسلام و دیگر مذاهب با مبنای خداشناسی عقلانی یافت می‌شود. (شستاک، ۱۹۹۸: ۳۴)

در اسلام، مسیحیت و یهودیت، که از جهات زیادی با همدیگر شباهت دارند و به نام ادیان ابراهیمی یاد می‌شوند، انسان از ترکیبی از «روح خدا» خلق شده^۱ و به نام «خلیفه برگزیده خداوند در روی زمین»^۲ یاد گردیده است. همه انسان‌ها از پدر و مادر واحدی به نام «آدم» و «حوا» منشأ گرفته‌اند که برابری آن‌ها را در خلقت نشان می‌دهد.

علاوه بر این، بر اساس روایت قرآن، خداوند به فرشتگان دستور داده که به پای انسان سجده کنند و به مقام برتر او اعتراف نمایند.^۳ همچنین، انسان بنا به

۱. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ «چون آن (عنصر) را معتدل بیاریم و در آن از روح

خویش بدمم، همه (از جهت عظمت آن روح الهی) بر او سجده کنید.» (۲۹: ۱۵)

۲. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... «و خداوند به فرشتگان فرمود که من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت...» (۲: ۳۰)

۳. وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. «و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند، مگر شیطان که ابا و تکبر ورزید و از فرقه کافران گردید.» (۲: ۳۴)

برتری‌های خود، «امانت دار» خداوند معرفی شده است^۱، شأنی که هیچ یک از دیگر مخلوقات خداوند ظرفیت پذیرش آن را نداشته و از آن برخوردار نشده است. براین اساس، خداوند به فرزندان آدم بزرگی بخشیده است.^۲

اشارات نمادین بالا، همه بر خلقت ویژه انسان و جایگاه والای او در عالم خلقت، تأکید می‌کنند و او را صاحب کرامت ویژه می‌دانند که به اساس آن، حقوق و امتیازاتی را مستحق می‌شوند. بدین سان، ادیان الهی حقوق بشر را بر ویژگی «کرامت ذاتی» انسان بنا می‌کنند و این ویژگی را نیز ودیعه خاص الهی برای بشر قلمداد می‌کنند که در خلقت آن‌ها به ودیعت نهاده شده است. بنابراین، انسان از کرامتی برخوردار است که خداوند به آن‌ها بخشیده و این کرامت حقوقی را برای وی ثابت می‌سازد که غیرقابل سلب اند. از آنجا که این کرامت، بنا بر عدالت الهی، به صورت مساویانه در خلقت انسان‌ها نهاده شده است، همه انسان‌ها از کرامت انسانی برابر برخوردار اند و حقوق ناشی از آن نیز، برای همه انسان‌ها برابر ثابت می‌شوند.

علاوه بر کرامت ذاتی انسانی، در قرآن بر تساوی و برابری انسان‌ها در ذات انسانی و کرامت شان، فارغ از تعلقات و وابستگی‌های آنان، تأکید شده است.^۳ بر حرمت حیات انسان به جدیت تأکید شده و قتل یک انسان بی گناه همچون قتل همه انسان‌ها پنداشته شده است.^۴

۱. إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ... «ما بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌های عالم (و قوای عالی و دانی ممکنات) عرض امانت کردیم، همه از تحمل آن امتناع ورزیده و اندیشه کردند و انسان آن را پذیرفت...» (۳۳: ۷۲)

۲. وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا. «و محققا ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم ... و آن‌ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم.» (۱۷: ۷۰)

۳. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ... «ای مردم، ما همه شما را نخست از زن و مردی آفریدیم و آنگاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوار و با افتخارترین شما نزد خداوند با تقواترین شمایند...» (۴۹: ۱۳)

۴. مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. «هر کس نفسی را بدون حق و یا بی آنکه فساد و فتنه‌ای در زمین کرده، بکشد مثل آن باشد که همه مردم را کشته، و هر که نفسی را حیات بخشد (از مرگ نجات دهد) مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده است...» (۵: ۳۲)

از حرمت حیات، کرامت انسانی و برابری میان انسان‌ها که بگذریم، اصل دیگر حقوق بشر، یعنی آزادی نیز در مصادیق متعددی مورد اشاره قرار گرفته است. مثلاً تصریح شده که هیچ جبر و اکراهی در پذیرش دین نیست.^۱ رسالت پیامبران را نیز صرفاً ابلاغ پیام معرفی کرده است.^۲ به آزادی بیان، در قالب شنیدن سخن و پذیرش بهترین آن توصیه شده^۳ و امر شده که به بهترین شیوه با همدیگر بحث و «مجادله» کنید. تحقق این موارد، نیازمند پذیرش و رعایت حق آزادی برای انسان است.

یکی از صفات خداوند در قرآن، «عادل» ذکر شده است. عدالت به عنوان مهم‌ترین ارزش و معیار قضاوت‌ها و کردارهای انسان معرفی شده و به برقراری عدالت و نیکویی میان انسان‌ها دستور اکید داده شده است^۴ و حتا عدالت را نزدیک‌ترین صفت به «تقوا» معرفی کرده است،^۵ که معیار برتری انسان‌ها نسبت به همدیگر گفته شده است.^۶ هدف از فرستادن رسولان نیز چیزی جز برقراری عدالت میان مردم نیست.^۷

با این حساب، برقراری عدالت در زندگی اجتماعی هدف اصلی است و معیار ارزیابی رفتار نظام‌های سیاسی پنداشته می‌شود. و تأمین عدالت نیز در گرو تحقق ارزش‌های حقوق بشری است. بدینسان، اشارات و احکام فراوانی

۱. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ... «کار دین به اجبار نیست...» (۲: ۲۵۶)

۲. مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ... «بر پیغمبر جز تبلیغ (احکام الهی) هیچ وظیفه ای نیست...» (۵: ۹۹)

۳. فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ... «(ای رسول) بندگان مرا بشارت آر. آنانیکه سخن

بشنوند و به نیکوتر آن عمل کنند...» (۳۹: ۱۷ و ۱۸)

۴. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ... «همانا خدا خلق را فرمان می‌دهد و احسان می‌دهد...» (۱۶: ۹۰)

۵. أَلَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقُومَ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ... «ای اهل ایمان، برای خدا پایدار و استوار بوده و به عدالت و راستی و درستی گواه باشید، و البته شما را نباید عداوت گروهی بر آن دارد که از راه عدالت بیرون روید. عدالت کنید که به تقوی نزدیک

تر(از هر عمل) است...» (۵: ۸)

۶. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ... «همانا بزرگوار و با افتخارترین شما نزد خداوند با تقواترین شمایند...» (۴۹: ۱۳)

۷. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ... «همانا ما پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت

گیرانند...» (۵۷: ۲۵)

در ادیان، از جمله در اسلام، وجود دارد که بر ارزش‌های اخلاقی و سیاسی مورد نظر حقوق بشر تأکید می‌کنند.

بنابراین، ارزش‌ها و اصول حقوق بشر در ادیان، ریشه در کرامت ذاتی انسان دارد که در خلقت ویژه وی توسط خداوند نهاده شده است. پس به پرسش چرایی حقوق بشر، با توسل به «اراده الهی»^۱ در «خلقت ویژه انسان» پاسخ داده می‌شود.

اما این نکته نیز قابل تذکر است که از متون مقدس در طول تاریخ ادیان، تفسیرهای گوناگون ارایه شده است که برخی از این تفاسیر حاوی احکام و دستورات بسیار سخت‌گیرانه است که با ارزش‌های حقوق بشر تناقض‌آمیز و تعارض‌انگیز اند. این تفاسیر توسط اندیشمندان و فلاسفه مذهبی پرشماری در همه ادیان مورد نقد و تردید قرار گرفته‌اند. این فلاسفه مذهبی «درگیر فرایند تفسیر دکترین‌های مذهبی به منظور تأثیرگذاری و انجام مصالحه‌ای با نقطه نظرات حقوق بشر بنیادی هستند. بنابراین، دکترین مذهبی، امکان و احتمال نویدبخش ایجاد منطق بین فرهنگی گسترده‌ای را ارایه می‌کند که از اصول بنیادی متعدد «برابری» و «عدالت»، که مبنای حقوق بشر بین‌المللی است، حمایت می‌کند... مفهوم انسان‌ها در وحی خداوندی، تحقیقا به زنان و مردان، ارزش و کرامتی موهبت کرده است که از آن اجزای یک سیستم حقوق بشر جامع و فراگیر به طور منطقی سرچشمه می‌گیرد.» (شستاک، ۱۹۹۸: ۳۵)

ب) نظریه حقوق طبیعی^۲

نظریه حقوق طبیعی تلاش می‌کند که برای حقوق بشر، فارغ از باورهای مذهبی، مبانی و اساس محکم در طبیعت و قوانین حاکم بر آن جستجو کند. مطابق این نظریه، «واقعیت‌های این جهان است که ضرورت‌ها را دیکته می‌کند؛ طبیعت، مقتضی و موجب پاره‌ای حقوق برای نوع بشر است.»

1. Divine will

2. Natural Rights

(مردیها، ۱۳۸۷) به تعبیری دیگر حقوق طبیعی مجموعه ای از قواعد دارای موضوعیت جهانی است که «کاملاً معقول و منطقی است و از آنجا که نظرات و مفاهیم "قانون طبیعت" ریشه در شعور بشر دارد چنین نتیجه گیری می شود که این قواعد را نمی توان به یک گروه یا ملت خاص محدود ساخت. در این دیدگاه، حقوق فردی به مثابه حقوق طبیعی از حقوق مسلمی است که هیچ قاعده و مقرره ای نمی تواند آن را از انسان جدا کند، مقرراتی والایتر و برتر از اراده قانونگذار، که غیرقابل نفی و انکار بوده و از ذات انسانی تفکیک ناپذیر است، تا آن حد که هیچ کس نمی تواند از آن‌ها صرف نظر و یا به دیگری منتقل کند.» (شریفی طرازکوهی، ۱۳۹۰: ۱۰۱)

این نظریه «اگرچه ریشه در اندیشه‌های ارسطو و سوفسطائیان دارد، اما ابتدا رواقیون یونان دوره هلنی‌ها آن را تبیین کردند و متعاقباً رواقیون دوره رومی‌ها آن را توسعه بخشیدند. آن‌ها معتقد بودند که حقوق طبیعی مشتمل بر اصول اولیه عدالت است که دلیل حق تلقی می شود: یعنی مطابق با طبیعت، غیرقابل سلب و ازلی است.» (شستاک، ۱۹۹۸: ۳۵-۳۶) ارسطو انسان را «جانوری سیاسی» یا مدنی بالطبع می دانست و به موجب این طبع مدنی خود صاحب حقوق. در فلسفه اخلاق ارسطو، نوعی ذات گرایی اخلاقی نهفته است که بر پایه «طبع» و «حسن و قبح ذاتی» قرار دارد. «از این منظر، ارزش‌ها و خوب و بد در ذات موجودات خارجی قرار دارند و بدین معنا، نوعی "ویژگی طبیعی" می باشند.» (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۶۱) این ویژگی طبیعی منشأ حقوقی است که هر انسان به طور طبیعی از آن برخوردار اند.

در دوران امپراتوری روم، سیسرو^۱، سناتور مشهور رومی، نظریه قانون طبیعی را، به عنوان قانون برتر از قوانین انسانی، مطرح کرد که می تواند از اندیشه عقلانی استنتاج شود که قوه اجرایی باید اطاعت کند. (Haas, 2014: 24) در قرون وسطی تلاش شد که میان نظریه الهی و نظریه طبیعی حقوق

1. Cicero (140-43 bce)

تلفیق ایجاد شود. فیلسوفان مسیحی نظیر توماس آکویناس^۱ به حقوق طبیعی، به عنوان اعطا کننده برخی حقوق غیر قابل سلب، نسبت به افراد، به مثابه بخشی از حقوق الهی تأکید زیاد به عمل آوردند. (شستاک، ۱۹۹۸: ۳۶) آکویناس، ایده قانون طبیعی سیسرو را بر دو اصل مبتنی کرد که یک قسم همان وحی الهی بود و قسم دیگر قانون طبیعی که توسط طبع عقلانی بشر تشخیص داده می‌شود و موقعیت هنجار عمومی رفتار را به خود می‌گیرد. (مردیها، ۱۳۸۷) این نظریه، حقوق طبیعی را ناشی از طبیعت انسانی می‌داند که توسط خداوند در خلقت انسان نهاده شده است. بدین سان، حقوق طبیعی، بخشی از حقوق الهی است.

صورت تلفیقی نظریه الهی-طبیعی حقوق در جریان قرون وسطی تسلط خود را حفظ کرد. اما همزمان با سقوط قرون وسطی و آغاز عصر رنسانس در اروپا، «نظریه‌های نوین غیرمذهبی ناظر بر حقوق طبیعی، به ویژه آن گونه که از سوی گروسیوس^۲ و پوفندورف^۳ تبیین شد، پدیدار گشت. فلسفه آن‌ها حقوق طبیعی را از مذهب جدا کرد و مقدمات و پیش زمینه‌هایی را برای اندیشه‌های غیرمذهبی (عرفی) و برداشت عقلانی از حقوق طبیعی مدرن فراهم آورد. مطابق نظر گروسیوس یک ویژگی و خصلت طبیعی انسان‌ها، تمایل اجتماعی به زندگی صلحجویانه و توأم با آرامش و تفاهم با دیگران است. هرچیزی با طبیعت انسان‌ها (زنان و مردان) به عنوان موجودات معقول و اجتماعی سازگار باشد، درست و عادلانه است. هرآنچه که باعث از هم گسیختگی هماهنگی و توافق اجتماعی شود، با طبیعت انسانی سازگاری ندارد و خطا و ناعادلانه است. گروسیوس حقوق طبیعی را به عنوان فرمان عقل سلیم توصیف می‌کرد و مدعی بود که هر اقدامی اعم از این که مطابق طبیعت عقلانی باشد، یا نباشد، حایز و واجد ضرورت اخلاقی یا ابتدای اخلاقی است.» (شستاک، ۱۹۹۸: ۳۶)

1. Thomas Aquinas(1227-1274)

2. Hugo Grotius(1583-1645)

3. Pufendorf(1632-1694)

بعد از گروسایوس، نخستین آموزه کاملاً ساخته و پرداخته در باره حقوق طبیعی در آثار توماس هابز^۱ ظاهر شد. کلید فلسفه سیاسی هابز، آموزه حالت طبیعی است، اصطلاحی که او برای توصیف وضعیتی پیشاسیاسی به کار می‌برد که آن را وضعیت انسانی طبیعی می‌داند. از نظر هابز، همه انسان‌ها بنابر طبیعت خویش، برابر اند، و میل به صیانت نفس بر همه کس غلبه دارد. در نتیجه، هر جا که قدرتی قاهر بر آن‌ها حکومت نکند، در حالتی از جنگ دائمی با یکدیگر اند. در این وضعیت، هیچ قانونی وجود ندارد و هیچ عملی را نمی‌توان غیرعادلانه خواند. بدینسان، انسان‌ها، با آنکه هیچ وظیفه طبیعی ندارند، از «حق طبیعی» برخوردار اند: همه افراد آزاد اند که هرکاری را که برای صیانت نفس ضروری می‌دانند انجام دهند. (دایره المعارف دموکراسی: ۶۱۱-۶۱۲) هابز، نسبت به طبیعت انسان بدبین بود و حالت طبیعی را یک حالت جنگی و وحشیانه می‌دانست. از این رو، می‌گفت که وجود حکومت به عنوان شری ناگزیر، ضروری است. با این همه، «اصولی که او مطرح کرد به صورت چارچوب اساسی مکتب آزادی خواهی درآمدند: اینکه انسان‌ها طبیعتاً آزاد، برابر و مستقل اند و تنها موافقت خود آنان می‌تواند شالوده شایسته و مشروع برای حاکمیت سیاسی فراهم آورد.» (دایره المعارف دموکراسی: ۶۱۲)

جان لاک^۲ فیلسوف سیاسی انگلیسی قرن هفدهم، حالت طبیعی و حقوق طبیعی هابز را با تلطیف نظر بدبینانه وی در مورد طبیعت انسانی، با آزادی خواهی نزدیک‌تر کرد و از این طریق نظریه حقوق طبیعی را پذیرفتنی‌تر نمود. «لاک مدعی است که برحالت طبیعی «قانونی طبیعی» فرمان می‌راند که به افراد می‌آموزد که به یکدیگر آسیب نرسانند. با این همه، او همچنین معتقد است که درحالت طبیعی، افراد از حق مقابله با هرگونه تخلف از قانون طبیعت، از جمله حق نابود کردن کسانی که آنان را تهدید به نابودی می‌کنند، برخوردار اند... او، همانند هابز، موافقت اختیاری افراد با تشکیل جامعه سیاسی را به عنوان راه چاره ترس‌ها و خطرهای دائمی حالت طبیعی

1. Tomas Hobs(1588-1679)

2. John Locke(1632-1704)

تجویز می‌کند. اما مطابق برداشت لاک، افراد در هنگام تشکیل یک جامعه و گروه مشترک المنافع، حقوق طبیعی خود را به گونه ای بی قید و شرط به فرمانروا انتقال نمی‌دهند. از آنجا که هدف آنان از داخل شدن در جامعه سیاسی تأمین و حفظ حقوقی است که در حالت طبیعی از آن‌ها برخوردار اند، اعطای قدرت خودسرانه مطلق به فرمانروا احمقانه و ویرانگرانه است... لاک آنچه را به صورت تثلیث کلاسیک حقوق طبیعی درآمد - یعنی حیات، آزادی، و دارایی - صورت بندی کرد.» (دایره المعارف دموکراسی: ۶۱۲) افراد «در تعیین اقتدار سیاسی، حقوق طبیعی ناظر بر حیات، آزادی و دارایی را (برای خود) حفظ می‌کنند. حکومت موظف به حمایت از حقوق طبیعی اتباع خود است و اگر از این تعهد عدول و تخلف ورزد اعتبار و قدرت خود (مشروعیت) را از دست می‌دهد.» (شستاک، ۱۹۹۸: ۳۷)

ایده حقوق طبیعی و به ویژه تفسیری که جان لاک از آن ارایه کرد، در دامن زدن به آزادی خواهی و رشد و گسترش حقوق بشر بسیار موثر افتاد. این ایده «منبع الهام نظری هر دو انقلاب آمریکا و فرانسه شد. اعلامیه استقلال آمریکا می‌گوید: "ما به این حقایق بدیهی معتقدیم که همه انسان برابر آفریده شده اند؛ که آفریدگار آنان حقوق غیرقابل انتقال خاصی را بدانان اعطا کرده است؛ که حیات، آزادی، و جستجوی خوشبختی از جمله این حقوق اند. که برای تأمین این حقوق حکومت‌ها در میان انسان‌ها تأسیس می‌شوند و قدرت قانونی خود را از موافقت حکومت شونده‌گان به دست می‌آورند؛ که هر زمان هرشکلی از حکومت به این هدف‌ها آسیب رساند، این حق مردم است که آن حکومت را تغییر دهند یا از میان بردارند." و اعلامیه حقوق انسان و حقوق شهروندان، که در سال ۱۷۸۹ توسط «مجلس ملی فرانسه» صادر شد، می‌گوید: "هدف همه انجمن‌های سیاسی حفظ حقوق طبیعی و زایل نشدنی انسان است؛ و این حقوق عبارتند از آزادی، دارایی، امنیت، و مقاومت در برابر تعدی و ظلم." (دایره المعارف دموکراسی: ۶۱۲-۶۱۳)

اعلامیه فرانسوی همچنین مجموعه ای از حقوق مدنی و سیاسی را برمی شمرد که شهروندان می‌توانند انتظار داشته باشند که حکومت شان به عنوان

راهی برای تحقق حقوق طبیعی اساسی آنان از آن‌ها حمایت کند. تضمین‌های مشابهی را برای حقوق مدنی و سیاسی می‌توان در «قانون اساسی ایالات متحد» و در «منشور حقوق شهروندی»، که اصلاحیه‌ای برای قانون اساسی است، یافت. در این دو سند، حقوقی چون حقوق زیر مورد حمایت قرار گرفتند: حاکمیت قانون؛ حمایت‌های گوناگونی برای اجرای عدالت جزایی؛ آزادی دین، بیان، و قلم؛ حمایت از حقوق مربوط به مالکیت؛ تفکیک قوا در حکومت؛ و حق شهروندان برای شرکت جستن در انتخابات نمایندگان خود برای قوه مقننه. (دایره المعارف دموکراسی: ۶۱۳)

ایمانویل کانت، فیلسوف آلمانی عصر روشنگری، در گسترش جهانی حقوق طبیعی نقش برجسته‌ای داشت. حقوق بشر امروز به شدت متأثر از اندیشه‌های او است. او بر ضرورت یک اصل محوری مطلق و همگانی برای قواعد اخلاقی تأکید می‌کرد. او در سال ۱۷۸۵ نوشت که قوانین باید مبتنی بر اصول جهانی باشند، که به عنوان ضروریات قطعی یا امر مطلق^۱ دانسته می‌شوند: عمل کردن مطابق قاعده کلی که در عین زمان بتوانید اراده کنید که به صورت قانون جهانی درآید. به عبارت دیگر، قدرت‌های سیاسی باید با انسان به عنوان غایت رفتار کنند و نه وسیله. براساس این فرض که همه انسان‌ها خردمند اند، کانت، اصول کرامت انسانی، خودارادیت فردی و برابری سیاسی را نتیجه می‌گیرد. (Haas, 2014: 29-30)

در جریان قرون ۱۹ و ۲۰، حقوق طبیعی مورد حمله واقع شد. پوزیتیویست‌ها^۲ یا اثبات‌گرایان، ایده حقوق طبیعی را پوچ و بی معنا دانستند. جرمی بنتام^۳ فیلسوف پوزیتیویست انگلیسی معتقد بود که حق تنها از طریق قانون و نظام حقوقی ثابت می‌شود. ریچارد رورتی فیلسوف پراگماتیست آمریکایی در قرن بیستم، نیز معتقد بود که «این اندیشه که عضویت در گونه بیولوژیک ما "حق و حقوقی" را الزام می‌کند، نه یک حقیقت بلکه مبنایی متافیزیک برای آسایش

1. categorical imperative

2. Positivists

3. Jeremy Bentham (1748-1832)

فکری است.» (مردیها، ۱۳۸۷)

بعد از جنگ جهانی دوم، نظریه حقوق طبیعی دوباره احیا شد. مسلماً این امر تاحدی به سبب نفرت و انزجار علیه نازیسم و وحشتی بود که از هر نظام اثبات‌گرایی نشأت می‌گرفت که در آن، افراد و اشخاص (حقیقی) هیچ تلقی می‌شدند. عجیب نبود که تحقیق و جستجوی مکرر برای یافتن اصول غیرقابل تخلف برای حمایت از انسانیت علیه چنین خشونت‌ی حضور یافت. (شستاک، ۱۹۹۸: ۴۷)

نظریه جدید حقوق طبیعی، از جهاتی بازگشت به اندیشه‌های کانت است، به ویژه بر هدف غایی پنداشتن انسان و اصول کرامت ذاتی و استقلال فردی و برابری انسان به عنوان اصول جهانی و ثابت. «پیامد طبیعی نظر کانت این است که عالی‌ترین هدف زندگی انسانی باید اراده مستقل باشد. هر شخص همیشه باید به عنوان هدف تلقی شود، و عالی‌ترین هدف دولت، ارتقای بستر مساعد آزادی و سازگاری و هماهنگی فرد است.» (شستاک، ۱۹۹۸: ۴۸)

علی‌رغم انتقاداتی که از لحاظ فلسفی بر نظریه حقوق طبیعی وارد شده است، احیای حقوق طبیعی از جنبه عملی، تأثیرات زیادی در مقررات حقوق بشر بین‌المللی فعلی داشته است. مقررات امروزین حقوق بشر، آنگونه که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و اسناد دیگر آمده است، به شدت متأثر از نگرش حقوق طبیعی است. دست کم، از لحاظ عملی و دادخواهی، حقوق طبیعی گیراترین و موثرین نظریه در توجیه حقوق بشر بوده است.

ج) نظریه فایده‌گرایی:

چنانچه اشاره شد، بتنام، نظریه حقوق طبیعی را بی‌معنا می‌دانست. او معتقد بود که چنین حقوقی که ریشه در طبیعت، یا خواست خداوند داشته باشد، وجود ندارد. اساساً او همه نگرش‌های معطوف به متافزیک را رد می‌کند. اخلاق نیز از نظر او منشأ متافزیکی ندارد. از نظر او، «خاستگاه همه اعمال بشری یک محاسبه پنهانی شادی جویانه براساس احساس لذت و الم است. آدمی از میان امکانات مختلف آنچه را که برای خویش سودمندتر

می‌یابد، یعنی شادی و رضایت، و مزیت بیشتری برای او به ارمغان می‌آورد بر می‌گزیند.» (موحد، ۱۳۸۴: ۸۲) بدینسان، او نظریه اخلاقی و سیاسی مبتنی بر سود را بنیاد نهاد که براساس آن، هرچه که سودمند باشد، خوب است. قاعده او «بیشینه سازی سود برای بیشترین تعداد افراد است.» (Haas, 2014: 32) یعنی او چیزی را که مفید بیشترین فایده برای بیشترین تعداد انسان‌ها باشد درست می‌داند. براساس قاعده ای که بتنام بیان می‌کند، حکومت‌ها نیز مکلف اند که برای به حداکثر رساندن سعادت و رفاه شهروندان تلاش کنند.

آنچه بتنام لذت می‌خواند مقصودش البته خوشی و شادمانی است. او برآن بود که اصل «فایده» در قلمرو حقوق و اخلاق به مثابه قانون نیوتن است در قلمرو فزیک... به تعبیر بتنام آدمی موجودی است که در قلمرو لذت و الم زندگی می‌کند و همه اندیشه‌ها و داوری‌های او از این احساس ابدی و غیرقابل مقاومت برمی‌خیزد که آنچه را به سود خود می‌داند انتخاب کند. آنچه به سود یک فرد باشد، مایه سعادت او می‌شود و آنچه به سود یک جامعه باشد مایه سعادت افرادی می‌شود که جامعه از آن تشکیل یافته است. از این دیدگاه، وجود یک رشته حقوق ثابت و جدایی ناپذیر، که مبتنی بر عقل و ملازم طبیعت آدمی باشد، از بیخ و بن موهوم است و قابل اثبات نیست. (موحد، ۱۳۸۴: ۸۴)

پس براساس نظریه پوزیتویسم، منشأ حق چیست؟ آن‌ها در صورت بندی نظریه خود، حق را اصولاً ناشی از قانون می‌دانستند و هرگونه حقی پیشاقانونی یا فراقانونی را، به شمول حقوق اخلاقی، رد می‌کردند. از نظر آن‌ها، حق اساساً امری پساقانونی است. قانون نیز از نظر آن‌ها تعریف مشخصی دارد: آن‌ها «اصرار می‌ورزد که «استدلال حقوقی» تماماً با واقعیت بیرونی ارتباط دارد. از این رو، برای تعیین اینکه چه چیز قانون است «صرفاً» بایستی ببینیم چه چیزی از طرف مقامات، قانون اعلام شده است.» (دورکین، ۱۹۹۵: ۷۳)

جان آستین^۱ شاگرد بتنام، برآن است که قانون چیزی جز حکم حاکم

1. John Austin(1790-1859)

نیست. او می‌گوید که قانون اگرچه حکم است، اما هر حکمی قانون نیست. قانون نوع خاصی از حکم است. حکم آنگاه صورت قانون دارد که منتسب به شخص یا مقامی به عنوان «حاکم» باشد. (موحد، ۱۳۸۴: ۲۴۹)

براساس آنچه توضیح داده شد، پوزیتویسم دیدگاه بسیار مضیقی در باره حقوق بشر ارایه می‌کند. از این رو، این مکتب را جزو ایده‌های «نفی‌کننده حق» (به عنوان امری فراتر از قانون) به شمار می‌رود و حقوق بشر را نیز در صورتی به رسمیت می‌شناسد که در «قانون» تسجیل شده باشد. بنابراین، مبنای حقوق بشر، قانون یا مقررات وضع شده از سوی مرجع اتوریته یا مقام حاکم است.

نظریه پوزیتویستی بنتام و پیروانش، از جهتی دیگر نیز با حقوق طبیعی متفاوت است. حقوق طبیعی بر «حقوق فردی» تأکید داشت، ولی آن‌ها به منافع جمعی اهمیت بیشتر قایل می‌شود. پیامد جمع‌گرایی پوزیتویستی این بود که «هرگونه لطمه و ضرری که به یک فرد وارد می‌شود، با سودی که به نحو گسترده نصیب دیگران می‌شود قابل جبران است. حتا اگر سود مزبور صرفاً رفاه جزئی باشد که هریک از اعضای یک گروه بزرگ به دست می‌آورند. منطق حداکثرسازی^۱ آنان لازم می‌آورد که با خونسردی تمام بپذیرند می‌توان عده ای اندک را برای رفاه دیگران کنار گذارد یا فدا کرد.» (والدرون، ۱۹۹۶: ۱۷۶)

انتقاد اصلی و اساسی بر فایده‌گرایی این است که توانایی شناسایی استقلال فردی را ندارد و حقوق را جدی تلقی نمی‌کند. معهذا سودگرایی به رغم اصلاح، متضمن اصل اساسی پیشینه‌سازی تمایلات و خواسته‌های جمعی یا رفاه عمومی به عنوان معیار و محک نهایی ارزشی است. اگرچه تلقی سودگرایی از اشخاص به صورت برابر و متساوی است، (و با این حال این تلقی تنها به این شکل است که آن‌ها در یک معادله ریاضی قرا می‌گیرند.) اما برای اشخاص ارزش قایل نیست. در معادله سودباوری، تمایلات یا رفاه

فرد، مادامی که در جهت افزایش رفاه و سعادت کل جامعه باشد، قابلیت قربانی شدن و توقیف را دارند. از این حیث سودباوری توانایی تلقی افراد به عنوان اشخاص برابر را ندارد، چرا که حقیقتاً شخصیت اخلاقی را در سودگرایی جمع، منحل کرده است. افزون بر این، افزایش صرف سعادت و رفاه جمع، اگر از مسایل ناظر بر «توزیع» و ارزش شخص منفک شود، ارزش واقعی یا هدف اخلاقی حقیقی نیست. (شستاک، ۱۹۹۸: ۴۶)

اصل سعادت و رضایت خاطر بتتام، از نفوذ و اشاعه قابل توجهی در نیمه اول قرن نوزدهم برخوردار گردید، زمانی که اکثریت اصلاح طلبان به زبان «سودگرایی» سخن می‌گفتند. (شستاک، ۱۹۹۸: ۴۵) اما این نظریه ظرفیت‌های بالایی برای بهره‌برداری در جهت خواسته‌های غیردموکراتیک و ضدانسانی را دارا بود. زیرا معیار مشخصی برای سنجش اخلاقی «سود بیشتر برای تعداد بیشتر مردم» در آن وجود نداشت و در نتیجه می‌توانست در خدمت گرایش‌های راسیستی و تبعیض‌آمیز قرار بگیرد و به نام «منافع بیشترین تعداد مردم» حقوق و آزادی‌های اقلیت‌ها را نقض کند. چنانچه در نیمه اول قرن بیستم به عنوان ابزاری برای توجیه فاشیسم هیتلری در آلمان استفاده شد. از این رو، وجهه خود را از دست داد.

با این حال، نحله تازه‌ای از سودگرایی در قرن بیستم توسط اندیشمندان سودگرا مطرح شد. آن‌ها دکترین مزبور را «به لحاظ و بر حسب» ترجیحات آشکار «بازاندیشی کرده‌اند. از این جهت راهنمای سودگرایی برای رفتار حکومتی نباید سود و زیان باشد، بلکه باید به لحاظ اقتصادی، بر ارزش رفاه عمومی تمرکز یابد که حداکثر رضایت خاطر و حداقل نارضایتی را از خواسته‌ها و اولویت‌ها منعکس کند. (شستاک، ۱۹۹۸: ۴۵)

در عرصه حقوق بشر نیز نظریه سودگرایی هنوز یکی از منابع توجیه‌کننده به شمار می‌رود. یعنی حقوق بشر به جهت سود و منفعتی که برای تأمین زندگی مناسب برای انسان‌ها فراهم می‌آورد قابل توجیه و دفاع است. از این رو، «نظریه فایده‌گرایی کارکرد حقوق بشر را در این می‌داند که منافع

و مطالبات اساسی انسان را محافظت کند و گسترش دهد. برآورده ساختن منافع اساسی انسان‌ها اصلی است که حقوق بشر براساس آن می‌تواند به لحاظ اخلاقی توجیه شود. بدینسان، نگرش مبتنی بر سود اساساً علاقمند است که پیش زمینه‌های اجتماعی و بیولوژیکی را مشخص کند که حداقلی از زندگی خوب را فراهم می‌سازد.» (Fagan, 2005) این نگرش فایده‌گرایان متأخر، آن‌ها به نظریه پردازان حقوق طبیعی جدید نزدیک می‌سازد. جان فینیس^۱، از نظریه پردازان حقوق طبیعی، می‌گوید که حقوق بشر بنابر ارزش ابزاری خود برای برآورده ساختن شرایط ضروری رفاه انسانی قابل توجیه است. (Fagan, 2005)

د) نظریه قرارداد گرایی:

این نظریه نیز از لحاظ فلسفی و منطقی نظریه طبیعی حقوق بشر را قابل دفاع نمی‌داند و معتقد است که برای حقوق نمی‌توان مبانی متفاوتی جستجو کرد. قراردادگرایی ریشه حقوق بشر را در توافق عقلانی بشر برای حفظ مصالح عمومی انسان‌ها و فراهم آوری زمینه یک زندگی آبرومند و مناسب برای بشر می‌داند. بنابراین، قرارداد گرایی از جهت تعیین هدف برای حقوق بشر، مبتنی بر ایده فایده گرایی است. یعنی منافع و مصالح انسان‌ها را عامل توجیه کننده حقوق بشر می‌شمارد.

قراردادگرایی، به عنوان یک نظریه سیاسی، از تاریخ طولانی برخوردار است و چنانچه اشاره شد، به نظریات توماس هابز و جان لاک در مورد منشأ تشکیل دولت، برمی‌گردد. این نظریه، که با نام «قرارداد اجتماعی»^۲ معروف است، بعدها توسط اندیشمندان عصر روشنگری از قبیل مونتسکیو و روسو شرح و بسط بیشتری یافت و جنبه‌های تازه‌ای پیدا کرد.

قراردادگرایی جدید، به عنوان نظریه‌ای برای توجیه حقوق بشر، با ایده قرارداد اجتماعی قرون هفده و هجده متفاوت است. و چنانچه قبلاً ذکر

1. John Finnis(1940-)

2. Social Contract

شد، هابز و لاک، بنیانگذاران نظریه قرارداد اجتماعی، خود از طرفداران و شارحان نظریه حقوق طبیعی بودند. نظریه آن‌ها در مورد منشأ دولت بود. اما قراردادگرایی به عنوان نگرش توجیه کننده حقوق بشر، با آنکه سازوکار قرارداد را از آن‌ها می‌گیرد، ولی از لحاظ فلسفی نگرش پوزیتیویستی دارند؛ یعنی مبانی متافیزیکی حقوق بشر را نمی‌پذیرند. آن‌ها حقوق بشر را محصول عقلانی بشر برای فراهم سازی یک زندگی آبرومند می‌شمارند. یعنی در توجیه حقوق بشر، «بیش از آنکه کشفی کار باشد، چیزی از سنخ جعل و نسبت دادن و استحسان وجود دارد. در این معنا، شایسته‌تر است که حقوق بشر مذکور را حقوق آشکارا شایسته دانسته شده برای عموم انسان‌ها، از سوی عقلا، بر شمرد.» (مردیها، ۱۳۸۷) پس حقوق بشر «یک اختراع بوده تا یک کشف.» (همان)

بدین سان، براساس این نظریه، حقوق بشر ماهیت اعتباری دارد، نه طبیعی و این اعتبار از طریق قرارداد حاصل می‌شود. متنها قرارداد در اینجا به معنای مضیق کلمه، یا قانون، که مورد نظر پوزیتیویست‌های قرن نوزدهم بود، به کار نمی‌رود. این توافق می‌تواند توافق رسمی و مکتوب در قالب قانون یا قرارداد باشد، همانند اسناد مکتوب و لازم‌الاجرای حقوق بشر بین‌المللی، یا توافق ضمنی و غیرصریح باشد که عملاً در هیچ متنی مکتوب نشده، ولی اندیشمندان و عقلای جهان، یا اکثریت مردم جهان، بر سر آن همراهی‌اند. بنابراین «حقوق بشر حقوق بشر است، صرفاً به این دلیل که جمع کثیری از عقلای عالم، با انگیزه‌های عاطفی و عقلانی، نسبت به فایده و ضرورت آن متقاعد شده‌اند و توانسته‌اند، تدریجاً، افکار عمومی جمع کثیری از شهروندان جوامع مختلف را با خود همراهی کنند و، این دو، توانسته‌اند، تا حدودی، نهادهای سیاسی را در این جهت برنامه ریزی نمایند.» (مردیها، ۱۳۸۷: ۳۱۱)

البته این نکته را باید دقت کرد که، قراردادگرایان، علی‌رغم آن که مبنای طبیعی برای حقوق بشر قایل نیستند، اما برویژگی‌های مشترک انسان‌ها در سراسر جهان، از قبیل احساسات و عواطف، غریز و تمایلات، نیازهای جسمی و روانی، توان ادراکی و محاسبه منافع و مصالح، به عنوان واقعیت‌های وجودی

انسان اذعان دارند. این ویژگی‌های مشترک، می‌تواند عامل پیوند دهنده آن‌ها و مبنای توافقات آنان بر سر حقوق و ارزش‌های مشترک باشند. بنابراین، نظریه قراردادگرایی با واقعیت وجودی انسان‌ها کاملاً بیگانه نیست. به تعبیری دیگر «ربط واقعیت و اعتبار، مثلاً طبیعت انسان و حقوق او، "ضرورت ذاتی" نیست، اما می‌تواند "تناسب" باشد. این که جنیس فلسفی حقوق بشر توافق و قرارداد و اعتبار است، به این معنا نیست که هر توافقی در این باره ممکن یا موفق است. توافقاتی از سنخ حقوق بشر، موضوعی صد در صد دلخواهانه نیست که از جانب جمعی با عقاید و احساسات خاص بر دیگران تحمیل شده باشد. نیز محصول یک تصادف صرف یا، به تعبیر اشتراوس، یک نیاز خاص و گذاری اجتماعی نیست، که به راحتی بتواند با تغییراتی در حوادث، به نتایج کاملاً متفاوتی برسد.» (مردیها، ۱۳۸۷: ۳۱۱)

روشن است که حصول توافق جمعی بر سر ارزش‌های حقوق بشر کار ساده‌ای نیست. درک اولیه از مفیدیت این ارزش‌ها و اصول، محصول تجربه‌های تلخ فراوان انسان‌ها در طول تاریخ است و ضرورت آن‌ها را نیز قبل از هرچیز «تاریخ فاجعه» در زندگی بشر، اثبات می‌کند. روند نهادینه شدن حقوق بشر، از استدلال عقلانی در مورد مفیدیت حقوق بشر توسط اندیشمندان و توافق ضمنی عقلای عالم تا انعقاد قراردادهای رسمی در باره آن‌ها و درج آن‌ها در قوانین لازم‌الاجرای کشورها و سرانجام گسترش و پذیرش جهانی آن ادامه پیدا می‌کند.

علاوه بر این، چیزی که در نگرش قراردادی جدید مهم است و می‌تواند یکی از وجوه تفاوت آن با نگرش صرفاً فایده‌باورانه باشد، ضرورت نگاه استراتژیک و فراگیر به «فایده» و «مصلحت» است. یعنی، حقوق بشر از یک سو، مصالح درازمدت، باثبات و مداوم انسان‌ها را در نظر دارد و از سویی دیگر در پی آن است که مصالح و مطالبات همه انسان را بر مبنای اصول و معیارهای مشخصی که بتواند برابری آن‌ها را تضمین کند، فراهم سازد. این نگرش استراتژیک و فراگیر، هم می‌تواند پشتوانه اخلاقی حقوق بشر باشد و هم موفقیت آن را تضمین کند.

دوم- سیر تاریخی تکوین و تکامل حقوق بشر:

آنچه که در بحث مبانی نظری حقوق بشر در صفحات گذشته توضیح داده شد، می‌تواند وجه تاریخی پیدایش حقوق بشر را نیز نشان دهد. از این رو، در اینجا به صورت بسیار مختصر، صرفاً به تحولاتی که در پیدایش اندیشه حقوق بشر و بسط و گسترش دامنه‌های آن نقش داشته اند اشاره می‌شود.

چنانچه قبلاً اشاره شد، می‌توان اولین نطفه‌های ارزش‌های حقوق بشر را در آموزه‌های ادیان دید. از آنجا که از نظر ادیان، خلقت فرایندی مقدس است که توسط خداوند صورت گرفته و انسان در آن جایگاه ویژه و برتر دارد، بنابراین، حقوق و امتیازات ویژه ای نیز برای وی به رسمیت شناخته شده است. این حقوق مبتنی بر ویژگی «کرامت» است که حقوق دیگر مثل حیات و آزادی از آن نشأت می‌گیرد. از این رو، آموزه‌های دینی نقش مهمی در پیدایش ارزش‌های حقوق بشر داشته است.

اما فارغ از باورهای مذهبی، اولین ریشه‌های حقوق بشر را می‌تواند در تمدن‌های باستانی بین‌النهرین (بابل / عراق امروزی)، ایران باستان و سند باستان یافت. (Haas, 2014: 44) قانون حمورابی (قرن هجدهم قبل از میلاد) را شاید بتوان اولین سند مکتوب قانونی دانست که پاره از مقررات لازم الاجرا را وضع کرد، هرچند که در مواردی از قبیل مجازات‌ها بسیار خشن و غیرعادلانه بوده است. در منشور کوروش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) مواردی از حقوق برای انسان‌ها درج شده بود و از این رو، گاهی از آن به عنوان اولین سند حقوق بشر یاد می‌شود.

تمدن یونان باستان، به ویژه دولت‌شهر آتن، می‌تواند از جهات زیاد در پیدایش ارزش‌های حقوق بشر بسیار مهم تلقی شود. چنانچه قبلاً ذکر شد، اندیشه‌های فلسفی در رابطه با حقوق طبیعی بار اول توسط فیلسوفان یونانی مطرح شد. علاوه براین، اولین نظام دموکراسی در آتن به وجود آمد که شهروندان را از «آزادی سیاسی» برخوردار می‌دانست و در تعیین زمامدار و انتخاب حکومت نقش می‌داد.

اما باید توجه کرد که آزادی فردی در مفهومی که امروز می‌شناسیم، در تمدن‌های باستان، به شمول آتن، وجود نداشت. بنابه قول آیزایا برلین، فیلسوف مشهور معاصر، مسأله آزادی فردی مفهومی است که در جهان غرب و در قرون جدید مطرح شده و آن محصول مرحله‌ای از رشد اجتماعی است که در زمان‌های باستان وجود نداشته است. (موحد، ۱۳۸۴: ۲۲۹)

سیستم حقوقی تمدن روم باستان نیز مرحله دیگری از رشد حقوق بود. چنانچه قبلاً اشاره شد، ایده قانون طبیعی توسط رومی‌ها پرداخته شد. بعد از ظهور مسیحیت، هرچند ایده حقوق طبیعی وجه مذهبی پیدا کرد و از این طریق همچنان ایده رایج بود، اما دوران قرون وسطا، برای حقوق و مطالبات آدمی دوران تاریکی بود. نظام کلیسایی قرون وسطا، بشر را، همانند جنبه‌های دیگر، در عرصه گسترش حقوق و مطالبات آنان نیز گرفتار محدودیت‌ها و سختگیری‌های فراوان ساخت.

گسترش نظام فیودالی و قدرت گرفتن طبقه اشراف و فیودال، در دوران متأخر قرون وسطا منشأ تحولاتی شد که شماری از آزادی‌های اساسی از درون آن‌ها گسترش یافت. فشار اشراف و فیودالان انگلیستان باعث شد که شاه انگستان در سال ۱۲۱۵ منشور کبیر (مگناکارتا)^۱ به صورت فرمانی صادر کند. به سبب این منشور، شماری از حقوق و صلاحیت‌های ویژه برای طبقات بالای جامعه، به ویژه اشراف و زمین داران بزرگ، داده شد، آزادی‌های مذهبی تا حدودی تأمین گردید و صلاحیت محاکمه و مجازات به هیأت منصفه سپرده شد. همچنین، شاه مکلف بود در برخی از امور، از جمله در وضع مالیات، با اشراف و فیودالان مشورت کند.

این سند از لحاظ سیاسی اهمیت فراوانی داشت، زیرا مهم‌ترین اثر آن مشروط ساختن نسبی قدرت شاه بود. روند محدود ساختن قدرت در انگلیستان، بعد از مگناکارتا توسط اسناد و فرامین تازه‌تر در جرون قرون آینده ادامه یافت و در اثر آن آزادی‌های عمومی گسترش پیدا کرد و به ویژه حق

مداخله در امور سیاسی از بالاترین رده ساختار طبقاتی جامعه، از اشراف و فیودالان قدرتمند، اندک اندک به طبقات پایین تر رسید. این روند، در قرون شانزدهم و هفدهم در انگلستان منشأ پیدایش پارلمان شد. پارلمان انگلیس در قرن هفده در حقیقت مجلس اعیان بود که از طبقات بالای جامعه نمایندگی می‌کرد. اقشار پایین جامعه و مردم عادی حق عضویت در آن را نداشتند. اما همین مجلس اعیان، نقش بزرگی در محدودیت قدرت شاه داشت.

روند رو به رشد محدودیت قدرت شاه، منجر به جنگ میان پارلمان انگلیس و شاه چارلز اول در سال ۱۶۴۲ شد که در اثر آن شاه شکست خورد و بنا به دستور پارلمان سرش از بدن جدا گردید. شکست شاه در برابر پارلمان باعث شد که قدرت پارلمان در نظام سیاسی انگلیس تثبیت گردد. (پالمر، ۱۳۸۴: ۲۶۸-۲۷۷) متعاقب این حوادث، در سال ۱۶۸۹ پارلمان قانونی به تصویب رسانید موسوم به لایحه حقوق.^۱ این لایحه مقرر می‌داشت که سلطان حق تعلیق هیچ قانونی را ندارد و بدون رضایت پارلمان هیچ گونه مالیاتی نمی‌توان اخذ کرد و هیچ یک از رعایا را نمی‌توان بدون جریان قانونی دستگیر و توقیف نمود. در این سال قانون دیگری به نام «قانون تساهل»^۲ به تصویب پارلمان رسید که تساهل مذهبی را ضمانت می‌کرد. (پالمر، ۱۳۸۴: ۲۸۵) به موجب این قوانین جدید، حقوق بیشتری برای شهروندان ضمانت شد و حق مشارکت سیاسی فراگیرتر گردید.

تحولات انگلیس در قرن هجدهم و نوزدهم نیز روند تدریجی خود را پی گرفت و حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی اقشار بیشتر مردم به صورت روز افزون گسترش یافت. همزمان با تحولات آرام انگلستان، فرانسه محور و محل دگرگونی‌های انقلابی در اروپا شد.

در دهه ۱۷۶۰ میلادی در فرانسه برای اولین بار اصطلاح «حقوق بشر» به جای حقوق طبیعی به کار برده شد. (Monteiro, 2014: 161) در سال

1. Bill of Rights

2. Tolerance Act

۱۷۸۹ انقلاب کبیر فرانسه به پیروزی رسید که محور اصلی خواست‌های انقلابیون در آن آزادی خواهی و حق خواهی بود. همزمان با تحولات انقلاب، اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه توسط مجلس موسسان قانون اساسی به تصویب رسید. چند سال قبل از آن انقلاب استقلال آمریکا به پیروزی رسیده بود و مطالبات حق خواهانه انقلابیون در اعلامیه استقلال درج گردید که حاوی شماری از مهم‌ترین حقوق مدنی و سیاسی شهروندان بود. اعلامیه استقلال آمریکا و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، از اهمیت بسیار زیادی در تاریخ حقوق بشر برخوردار است. این دو سند، حاوی بسیاری از حقوق مدنی و سیاسی شهروندان است که آزادی‌های اساسی شهروندان را در برابر حکومت تضمین می‌کند.

استقلال آمریکا و به خصوص انقلاب فرانسه، الگوی آزادی خواهی برای بسیاری از جوامع اروپای آن روز شد. البته در جریان قرن نوزدهم نیز چندین انقلاب و جنگ به وقوع پیوست که مهم‌ترین آن‌ها انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ بود. این حوادث نیز بر گسترش حقوق مدنی و سیاسی تأثیرات فراوان گذاشت.

جنگ‌های پرشمار قرن نوزده میان دولت‌های ملی اروپا، در نیمه دوم این قرن بستر پیدایش حقوق بین‌الملل بشردوستانه را فراهم ساخت. در سال ۱۸۵۹ جنگ سختی میان سپاهیان فرانسه و اتریش در شمال ایتالیا رخ داد که به نام جنگ سالفَرینو مشهور است. این جنگ علاوه بر قتل و ویرانی گسترده، حدود ۳۶۰۰۰ نفر مجروح برجا گذاشت که به حال رقت باری در میدان نبرد در حال جان کندن بودند. این صحنه تأثرآور، بازرگانی سوئسی به نام «هانری دونان» را به شدت متأثر ساخت و وی را واداشت که با همکاری شماری از داوطلبان محلی به کمک مجروحان پردازد. دونان بعدها خاطرات خود را از این جنگ تحت عنوان «خاطرات سالفَرینو» منتشر ساخت و ضمن آن پیشنهاد ایجاد یک نهاد امدادی برای آسیب دیدگان جنگ و اصول بین‌المللی حاکم بر منازعات مسلحانه به منظور محدود ساختن دامنه‌های خسارات جنگ را مطرح کرد. پیشنهادهای او منجر به تأسیس سازمان صلیب سرخ و تصویب

اولین کنوانسیون ژنو در دهه ۱۸۶۰ شد. این کنوانسیون و کنوانسیون‌های متعاقب آن، به ویژه کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو در سال ۱۹۴۹ چارچوب‌ها و اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه را تعریف و تعیین کرد.

چنانچه قبلاً نیز ذکر شد، تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، سخنی از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در میان نبود. تحولات اجتماعی و اقتصادی اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، باعث شد که این حقوق نیز مورد توجه قرار بگیرد و تأمین آن‌ها به عنوان مسوولیت دولت‌ها قلمداد شود. سرانجام بعد از جنگ جهانی دوم، و تشکیل سازمان ملل متحد بود که هر دو دسته این حقوق مورد توجه و تأکید یکسان قرار گرفت. با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط مجمع عمومی سازمان در سال ۱۹۴۸، مصادیق حقوق مدنی و سیاسی و نیز حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در این اعلامیه درج گردید. سپس در سال ۱۹۶۶ در دو کنوانسیون جداگانه، کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این حقوق با شرح بیشتر و ذکر مکلفیت دولت‌ها تصریح شد. در طی بیش از ۶۰ سال بعد از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، اسناد و معاهدات متعددی به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید که یا برجسته‌های خاصی از حقوق تأکید داشتند و یا گروه‌های آسیب پذیر را مورد نظر داشتند. همچنین اسناد متعددی نیز موارد تازه‌ای از حقوق بشر را معرفی کردند که در مبحث نسل‌های حقوق بشر به آن‌ها اشاره شده است.

خلاصه این فصل:

این که چرا انسان‌ها از حقوق بشر برخوردار اند، نیازمند توجیه نظری و فلسفی است. برای توجیه حقوق بشر نظریه‌های مختلف پرورده شده است که در این فصل به آن‌ها پرداخته شد.

نظریه الهی، منشأ برخورداری انسان از حقوق بشر را در خواست خداوند و خلقت ویژه بشر توسط او می‌داند. از نظر ادیان، از جمله اسلام، انسان‌ها از یک پدر و مادر واحد خلق شده

اند و لذا در منشأ پیدایش و شأن انسانی خود با همدیگر برابر اند. آن‌ها حامل روح خداوند اند و مقام امانت دار خدا و جانشینی او در زمین را دارند. با این خلقت و مقام ویژه، خداوند انسان‌ها را کرامت بخشیده و صاحب حقوق مشخصی شناخته است. بدین سان نظریه الهی، حقوق بشر را ناشی از کرامت ذاتی انسان می‌داند و کرامت را نیز ودیعه الهی برای بشر قلمداد می‌کند.

نظریه طبیعی، حقوق بشر را ناشی از طبیعت و قوانین حاکم بر آن و یا تشخیص عقل سلیم می‌داند. مبنای این نظریه به شماری از فیلسوفان یونان باستان و به ایده قانون طبیعی سیسرو در روم باستان برمی‌گردد. در قرون وسطا، فیلسوفان مسیحی میان نظریه طبیعی و نظریه الهی حقوق تلفیق ایجاد کردند و گفتند که حقوق طبیعی ناشی از طبیعت انسانی است که توسط خداوند در خلقت انسان نهاده شده است. در آغاز عصر رنسانس حقوق طبیعی دوباره از نظریه الهی جدا شد. حقوق طبیعی که در جریان قرون هفده و هجده توسط اندیشمندانی همچون هابز، لاک و کانت پرورده شده بود، منجر به رشد گرایش‌های آزادی خواهی در اواخر قرن هجده گردید و انقلاب‌های امریکا و فرانسه را به شدت متأثر ساخت و اعلامیه استقلال آمریکا و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه بسیاری از ایده‌های حقوق طبیعی در مورد آزادی‌های مدنی و سیاسی شهروندان را در خود گنجاند. در جریان قرن نوزده و اوایل قرن بیست، ایده حقوق طبیعی مورد حمله پوزیتیویست‌ها قرار گرفت. آن‌ها حقوق طبیعی را بی معنا می‌دانستند و معتقد بودند که حقوق ناشی از قانون است. اما بعد از جنگ جهانی دوم حقوق طبیعی دوباره احیا شد. بسیاری از اسناد حقوق بشر، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر، زیر تأثیر این نظریه قرار دارد.

نظریه فایده گرایی در قرن نوزده توسط پوزیتیویست‌ها به عنوان نظریه ای بدیل برای حقوق طبیعی مطرح شد. آن‌ها حقوق را

امری ناشی از قانون می دانستند و هرگونه حقوق پیشاقانونی، به شمول حقوق اخلاقی، را موهوم و بی معنا می دانستند و رد می کردند. فایده گرایان، سود را اصل می دانستند و معتقد بودند که چیزی که بیشترین فایده را برای بیشترین تعداد انسان‌ها به بار آورد درست است. بنا به این نظر، حکومت‌ها نیز مکلف اند که برای به حداکثر رساندن سعادت و رفاه شهروندان تلاش کنند. بدینسان نظریه فایده گرایی دامنه‌های حقوق بشر را بسیار محدود می سازد. این نظریه در نیمه اول قرن نوزدهم بسیار طرفدار پیدا کرد. اما در جریان تحولات نیمه اول قرن بیست در خدمت گرایش‌های راسیستی و تبعیض آمیز قرار گرفت. از این رو، با قدرت گرفتن فاشیسم در اروپا و بعد از جنگ‌های نیمه اول قرن بیستم مورد انتقادات فراوان واقع شد. علی رغم این انتقادات، در عرصه حقوق بشر نظریه سودگرایی هنوز یکی از منابع توجیه کننده به شمار می رود. یعنی حقوق بشر به جهت سود و منفعتی که برای تأمین زندگی مناسب برای انسان‌ها فراهم می آورد قابل توجیه و دفاع است.

قراردادگرایی ریشه حقوق بشر را در توافق عقلانی بشر برای حفظ مصالح عمومی انسان‌ها و فراهم آوری زمینه یک زندگی آبرومند و مناسب برای بشر می داند. بنابراین، قرارداد گرایی از جهت تعیین هدف برای حقوق بشر، مبتنی بر ایده فایده گرایی است. یعنی منافع و مصالح انسان‌ها را عامل توجیه کننده حقوق بشر می شمارد. قراردادگرایی جدید به عنوان نگرش توجیه کننده حقوق بشر، با آنکه سازوکار قرارداد را از قراردادگرایان قرون هفده و هجده می گیرد، ولی از لحاظ فلسفی نگرش پوزیتیویستی دارد؛ یعنی مبانی متافیزیکی حقوق بشر را نمی پذیرد. به باور قراردادگرایان، حقوق بشر ماهیت اعتباری دارد و نه طبیعی و این اعتبار از طریق قرارداد حاصل می شود. منتها قرارداد در اینجا به معنای مضیق کلمه، یا قانون، که مورد نظر پوزیتیویست‌های قرن نوزده بود، به

کار نمی‌رود. این توافق می‌تواند توافق رسمی و مکتوب در قالب قانون یا قرارداد باشد، همانند اسناد مکتوب و لازم‌الاجرای حقوق بشر بین‌المللی، یا توافق ضمنی و غیرصریح باشد که عملاً در هیچ متنی مکتوب نشده، ولی اندیشمندان و عقلای جهان، یا اکثریت مردم جهان، بر سر آن هم‌رأی‌اند.

از لحاظ تاریخی ریشه‌های حقوق بشر را می‌توان در ادیان و تمدن‌های باستانی بین‌النهرین و سند یافت. سپس تمدن یونان و رُم باستان در تکوین حقوق بشر نقش موثر داشته است. گسترش نظام فیودالی و قدرت گرفتن طبقه اشراف و فیودال، در دوران متأخر قرون وسطا باعث شد که شاه انگلیستان در سال ۱۲۱۵ منشور کبیر (مگناکارتا) را به صورت فرمانی صادر کند. به سبب این منشور، شماری از حقوق و صلاحیت‌های ویژه برای طبقات بالای جامعه داده شد، آزادی‌های مذهبی تا حدودی تأمین گردید و صلاحیت محاکمه و مجازات به هیأت منصفه سپرده شد. این سند از لحاظ سیاسی اهمیت فراوانی داشت، زیرا مهم‌ترین اثر آن مشروط ساختن نسبی قدرت شاه بود. روند محدود ساختن قدرت در انگلیستان، بعد از مگناکارتا توسط اسناد و فرامین تازه‌تر در جریان قرون آینده ادامه یافت. این روند، در قرون شانزدهم و هفدهم در انگستان منشأ پیدایش پارلمان شد. تصویب قانون «لایحه حقوق» و «قانون تساهل» توسط پارلمان انگلیس در اواخر قرن هفدهم قدرت شاه را محدودتر از پیش ساخت و آزادی‌های مذهبی را تضمین کرد.

استقلال آمریکا و انقلاب کبیر فرانسه و اعلامیه‌های حقوق آن‌ها در اواخر قرن هجدهم قدم‌های بزرگی در راستای آزادی‌های اساسی و تثبیت حقوق مدنی و سیاسی شهروندان بود. در جریان قرن نوزدهم، جنگ‌های پرشماری که میان دولت-ملت‌های اروپایی اتفاق افتاد باعث پیدایش حقوق بشردوستانه در نیمه دوم

این قرن شد که بعدها در جریان قرن بیستم، به ویژه بعد از تصویب کنوانسیون‌های ژنو در سال ۱۹۴۹ به نظام حقوقی مشخصی برای کنترل و نظارت بر منازعات مسلحانه تبدیل شد.

تحولات اجتماعی و اقتصادی اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، باعث شد که حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز مورد توجه قرار بگیرد و تأمین آن‌ها به عنوان مسوولیت دولت‌ها قلمداد شود. سرانجام بعد از جنگ جهانی دوم، و تشکیل سازمان ملل متحد بود که هر دو دسته این حقوق مورد توجه و تأکید یکسان قرار گرفت. با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر و دو کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مصادیق حقوق مدنی و سیاسی و نیز حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در این اسناد درج گردید. پس از آن اسناد متعددی به تصویب سازمان ملل و نهادهای وابسته یا همسوی آن رسیده است که هر کدام به شاخه‌های مشخصی از حقوق بشر و یا گروه‌های آسیب پذیر تأکید می‌کنند.

فصل چهارم

منابع حقوق بشر براساس اسناد بین‌المللی

مهم‌ترین مسایل این فصل عبارتند از:

- اسناد بین‌المللی حقوق بشر چیست؟
- اسناد حقوق بشر چند گونه‌اند؟
- "مهم‌ترین منابع حقوق بشر براساس اسناد بین‌المللی کدام‌اند؟"

هرچند تلاش‌ها برای شکل‌گیری و ایجاد حقوق بشر را می‌توان در قوانین باستان مانند قانون حمورابی و یا منشور کرورش کبیر پیگیری نمود. اما، منابع اصلی و اساسی حقوق بشر به مفهوم امروزی را، اسناد بین‌المللی که توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده‌اند، تشکیل می‌دهد. منشور ملل متحد مصوب ۱۹۴۵ در واقع پایه‌های اصلی حقوق بشر را ایجاد نمود. به تعقیب آن، اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ نخستین گام اساسی و جهان‌شمول در عرصه حقوق بشر شمرده می‌شود. کنوانسیون‌هایی که در زمینه‌های مختلف حقوق بشر به تصویب رسیده، بر بنیاد اعلامیه جهانی حقوق بشر شکل گرفته است. برای درک بحث منابع حقوق بشر، باید اسناد بین‌المللی حقوق بشر مورد مطالعه قرار گیرد.

تعریف اسناد بین‌المللی حقوق بشر

اسناد بین‌المللی حقوق بشر جز معاهدات عمومی بین‌المللی به شمار می‌رود. به موجب ماده دوم کنوانسیون حقوق معاهدات وین، «معاهده عبارت از یک توافق بین دولت‌ها است که صورت کتبی منعقد شده مشمول حقوق بین‌الملل باشد، صرف نظر از عنوان خاص آن و اعم از اینکه در سند واحد یا در چند سند مرتبط به هم منعکس شده باشند» (موسی‌زاده، ۱۳۹۱) در مناسبات بین‌المللی واژه‌های گوناگون برای اسناد بین‌المللی به کار می‌رود، مانند: معاهده،^۱ پروتکل،^۲ میثاق یا پیمان،^۳ منشور،^۴ کنوانسیون،^۵ اعلامیه،^۶ سند^۷

-
1. Treaty
 2. Protocol
 3. Pact
 4. Charter
 5. Convention
 6. Statement
 7. Act

و غیره. از لحاظ حقوقی هریک از این واژه‌ها بار معنایی خاص خود را دارد، اما تمام این‌ها عناوینی اند که برای اسناد رسمی بین‌المللی اطلاق می‌شوند. به طور کلی به هر گونه مصوبه مکتوب رسمی دولت‌ها [تابعان حقوق بین‌الملل] که در قالب سند یا مدرکی تنظیم می‌شود، و در آن اهداف و مقاصد دولت‌ها در ارتباط با اصول یا هنجارهای حقوق‌بشری مورد تأکید قرار داده می‌شود اصطلاح سند حقوق‌بشری اطلاق می‌گردد. (ابراهیمی، ۱۳۹۰) اسناد بین‌المللی تحت عناوین مختلفی طبقه‌بندی شده است. برخی حقوق دانان و دانشمندان، اسناد بین‌المللی حقوق‌بشری را به دو دسته تقسیم نموده‌اند. اسناد بین‌المللی حقوق‌بشری عام و اسناد بین‌المللی حقوق‌بشری خاص. اسناد بین‌المللی عام حقوق‌بشری آن دسته از اسنادی هستند که گروه‌های خاصی را مدنظر نداشته و به حقوق همه انسان‌ها صرف نظر از تعلقات همچون جنسیت، مذهب، تابعیت و غیره می‌پردازد، مانند اعلامیه جهانی حقوق‌بشر مصوب ۱۹۴۸. اما اسناد بین‌المللی حقوق‌بشری خاص، گروه‌های خاصی را مورد پوشش حمایتی خود قرار می‌دهند، مانند کنوانسیون اطفال، کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، کنوانسیون افراد دارای معلولیت، و غیره.

مهمترین اسناد بین‌المللی حقوق‌بشر:

پس از ختم جنگ جهانی دوم، اسنادی متعدد بین‌المللی در زمینه ترویج، توسعه و حمایت از حقوق‌بشر به تصویب رسیده که هر یک از این اسناد دارای جایگاه ممتاز و ویژه‌ای در عرصه حقوق‌بشری می‌باشد. این اسناد در جهت توجه به اصول و اهداف خاص حقوق‌بشری و تضمین و حمایت از حقوق انسان‌ها به طور عام یا حمایت از گروه‌های خاص بشری تدوین و تصویب شده‌اند. اسناد حقوق‌بشری زیادی وجود دارد که لیست آنها در ضمیمه تذکر خواهد یافت. در این بخش به معرفی و توضیح برخی مهم‌ترین اسناد بین‌المللی در عرصه حقوق‌بشر می‌پردازیم که قرار ذیل است:

۱- منشور ملل متحد مصوب ۱۹۴۵

هرچند منشور ملل متحد که حکم اساسنامه سازمان ملل متحد را دارد،

مباحث عمومی را در خود جاداده، اما موضوع حقوق بشر یکی از موارد قابل توجه در این سند محسوب می‌شود. از این رو می‌توان گفت که این سند نخستین سند بین‌المللی حقوق بشر جدید به شمار می‌آید که در قالب یک مقدمه و ۸۵ ماده تدوین یافته و به تصویب رسیده است. در ماده ۱ آن که اهداف سازمان ملل بیان شده، تشویق و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان به عنوان یکی از اهداف سازمان ملل بیان گردیده است.

۲- اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۹۴۸

اعلامیه جهانی حقوق بشر در دهم دسامبر ۱۹۴۸ در میان ۵۶ دولت عضو سازمان ملل، با ۴۸ رای مثبت و ۸ رای ممتنع به تصویب رسید. این سند نخستین اعلامیه فراگیر حقوق بشر است که از سوی سازمان بین‌المللی اعلام شده که مهم‌ترین سند حقوق بشر شمرده می‌شود. اعلامیه مزبور مشتمل بر یک مقدمه و ۳۰ ماده می‌باشد. این اعلامیه بخش‌های مختلف حقوق بشر را مورد بحث قرار داده است. کنوانسیون‌های خاص حقوق بشری که پس از این اعلامیه به تصویب رسیده، اکثراً مبنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد.

۳- کنوانسیون منع و مجازات کشتار دسته جمعی (۱۹۴۸)

این سند بین‌المللی در ۹ دسامبر ۱۹۴۸ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد طی ۱۹ ماده به تصویب رسید. مطابق ماده اول این کنوانسیون، قتل عام یک جرم بین‌المللی محسوب می‌گردد و دولت‌های عضو مکلف اند که از آن جلوگیری نمایند. این کنوانسیون در واقع از «حق حیات» افراد حمایت می‌کند که حق حیات یکی از مباحث اساسی در حوزه حقوق بشر می‌باشد.

۴- کنوانسیون منع قاچاق انسان، و بهره کشی جنسی مصوب ۱۹۵۰

این کنوانسیون در ۲۱ مارچ ۱۹۵۰ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. این کنوانسیون در حالی ایجاد گردید که قاچاق انسان بویژه زنان برای سؤ استفاده جنسی، در کشورهای اروپایی گسترش یافته بود. در این کنوانسیون، قاچاق انسان ممنوع قرار داده شده و کشورهای عضو،

مكلف به تطبيق این کنوانسیون گردیده است. در پیوند با این، در دسامبر سال ۲۰۰۰ میلادی، پروتکل تحت عنوان «پروتکل پیشگیری، توقیف و مجازات قاچاق‌انسان، به ویژه زنان و کودکان» از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب گردیده که در آن روی جلوگیری از قاچاق انسان تأکید شده است.

۵- کنوانسیون مربوط به وضع پناهنده گان (۱۹۵۱)

کنوانسیون مربوط به وضع پناهنده گان، شامل ۶ فصل، ۴۶ ماده و یک الحاقیه می‌باشد. این کنوانسیون در ۲۸ جولای ۱۹۵۱ به تصویب سازمان ملل متحد رسید. واژه «پناهنده» در این کنوانسیون به صورت مشخص تعریف شده و هدف از ایجاد این کنوانسیون، حمایت از پناهنده گان خوانده شده است. در ابتدای این کنوانسیون آمده است: «نظر به اینکه سازمان ملل متحد در مواقع مختلف نسبت به وضع پناهندگان علاقه‌مندی بسیار نشان داده و کوشیده است تا برخورداری از حقوق بشری و آزادی‌های اساسی را به وسیع‌ترین شکل ممکن، برای پناهندگان تضمین کند.» این کنوانسیون که بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر ایجاد شده، شرایط و راهکارهای مشخصی را در راستای امور پناهندگان ارایه کرده است.

۶- کنوانسیون منع تبعیض در استخدام و اشتغال (۱۹۵۸)

کنوانسیون منع تبعیض در استخدام و شغل، در سال ۱۹۵۸ در چهل و دومین اجلاس سازمان بین‌المللی کار در ژنو به تصویب رسید. این کنوانسیون شامل یک مقدمه و ۱۴ ماده است. هدف از این کنوانسیون، شفافیت در استخدام می‌باشد. در ماده اول این کنوانسیون تأکید شده است که «هرگونه تفاوت، محرومیت یا تقدم که بر پایه نژاد، رنگ پوست، جنسیت، مذهب، دیدگاه سیاسی، یا خاستگاه ملی یا اجتماعی برقرار بوده و در امور مربوط به استخدام و اشتغال تساوی احتمال موفقیت و رعایت مساوات در شرایط رفتار با کارگر را به کلی از میان برده و با بدان آسیب وارد کند، تبعیض محسوب می‌شود.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۵۸) از لحاظ این کنوانسیون

اصطلاح «استخدام» و «اشتغال» حق استفاده از راهنمایی حرفه‌ای و آموزش حرفه‌ای و حق استخدام و اشتغال به حرفه‌های مختلف و همچنان شرایط کار را شامل می‌گردد.

۷- کنوانسیون مربوط به رضایت با ازدواج، حد اقل سن برای ازدواج و ثبت ازدواج‌ها

این کنوانسیون بر اساس قطع‌نامه (هفدهم) مورخ ۷ نوامبر ۱۹۶۲ مجمع عمومی برای امضا و تأیید آن گشوده شد و از تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۶۴ به اجرا در آمد. این کنوانسیون شامل یک مقدمه و ۱۰ ماده می‌باشد. در این کنوانسیون، بر حسب اعلامیه جهانی حقوق بشر، روی حق آزادی و رضایت در ازدواج تأکید شده است. مطابق ماده شانزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر، «هر زن و مرد بالغی حق دارد بدون هیچ‌گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت، یا مذهب با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند...». (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸) همچنین در بند دوم این ماده تصریح شده که ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود. کنوانسیون مزبور نیز روی آزادی در ازدواج و منع ازدواج قبل از وقت تأکید نموده است. در ماده دوم این کنوانسیون تصریح شده است که: «کشورهای طرف این کنوانسیون باید برای تعیین حداقل سن برای ازدواج، اقدام قانونی انجام دهند...» مباحث عمده این کنوانسیون، جلوگیری از ازدواج‌های اجباری، ثبت قانونی ازدواج و منع هرگونه تبعیض در ازدواج می‌باشد.

۸- کنوانسیون بین‌المللی رفع هر نوع تبعیض نژادی (۱۹۶۵)

این کنوانسیون در ۲۱ دسامبر سال ۱۹۶۵ میلادی، در دویکس و ۲۵ ماده، توسط سازمان ملل به تصویب رسید. در این کنوانسیون، تأکید شده است که هر نوع تمایز، ممنوعیت یا محدودیت که بر اساس قوم، رنگ و نژاد باشد ممنوع است. در مقدمه توضیح داده شده که هدف از این کنوانسیون از بین بردن تبعیض‌های نژادی و قومی می‌باشد. بخش اول این کنوانسیون در مورد مکلفیت‌های دولتهای عضو، در رابطه رفع هر نوع تبعیض نژادی تأکید شده و

آمده است که دول عاقد سیاستی را دنبال کنند که هدف آن از بین بردن هر نوع تبعیض نژادی در بین کلیه نژادها باشد. بخش دوم شان در مورد وظایف کمیته که به منظور نظارت از تطبیق این کنوانسیون تشکیل شده، اختصاص یافته است.

۹- میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)

میثاق مزبور مشتمل بر یک مقدمه و ۳۱ ماده بوده در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. این سند فهرست جامع‌تر و طولانی‌تری از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نسبت به اعلامیه جهانی حقوق بشر در بر دارد. این میثاق علاوه بر آنکه فهرستی از حقوق را بیان کرده، آنها را تعریف و تشریح نموده و اقداماتی را که باید در جهت دستیابی به آن حقوق انجام داد نیز مطرح کرده است. حق کار و اشتغال، حق مصونیت اجتماعی، حق ازدواج و تشکیل خانواده، حق دسترسی به سطح مناسب زندگی، حق صحت و حق آموزش و پرورش از جمله موارد اساسی است که در این میثاق از آن یاد شده است.

۱۰- میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید. این میثاق مشتمل بر یک مقدمه و ۵۳ ماده بوده و فهرست جامع از حقوق مدنی و سیاسی را در بر دارد. پنج ماده اول این میثاق، اصول و چشم انداز عمومی در رابطه به خود میثاق و تعیین مکلفیت برای دولتها می‌باشد. سپس مباحث مفصل در مورد حقوق مدنی و سیاسی افراد دارد که در آن بخش‌های مختلف حقوق مدنی و سیاسی مطرح شده است. بخش اخیر این کنوانسیون، شامل طرزالعمل‌هایی در مورد تطبیق و مؤثریت این میثاق بوده که وظایف کمیته را که برای نظارت و حمایت این میثاق تشکیل شده، شرح می‌دهد.

۱۱- کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان مصوب (۱۹۷۹)

این سند بین‌المللی به تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ به منظور منع تبعیض علیه زنان از سوی سازمان ملل به تصویب رسید. این سند دارای یک مقدمه و ۳۰ ماده می‌باشد. این کنوانسیون به منظور رفع هرگونه تبعیض علیه زنان ایجاد گردیده و کلمه تبعیض در این کنوانسیون به صورت مشخص تعریف شده است. ماده اول این کنوانسیون تصریح شده است که: «در این کنوانسیون، عبارت «تبعیض علیه زنان» به هرگونه تمایز، محرومیت یا محدودیت بر اساس جنسیت اطلاق می‌شود که نتیجه و هدف آن خدشه‌دار کردن یا نقض شناسایی، بهره‌مندی یا استفاده از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی زن در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و یا هر زمینه دیگر، صرف‌نظر از وضعیت زناشویی او، بر اساس برابری زن و مرد باشد.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۷۹) این کنوانسیون در شش بخش دسته‌بندی شده که هربخش آن موارد مشخصی را مورد بحث قرار داده است. در این کنوانسیون روی برابری حقوق زن و مرد تأکید صورت گرفته است.

۱۲- اعلامیه در باره محو همه اشکال تعصب و تبعیض مبتنی بر دین یا اعتقاد

این اعلامیه در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۱ تصویب شد. بر اساس این اعلامیه، آزادی مذهب و عقیده باید محترم شمرده شود و تضمین گردد. این اعلامیه شامل یک مقدمه و ۸ ماده می‌باشد که با در نظر داشت ماده هجدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر ایجاد شده است. در بند نخست ماده اول این اعلامیه آمده است: «هر کس حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و مذهب برخوردار باشد. این حق متضمن آزادی داشتن مذهب یا هر نوع عقیده و هم چنین آزادی ابراز مذهب و عقیده، به صورت فردی یا جمعی، چه آشکار و چه پنهان، از طریق عبادت و انجام آیین‌های مذهبی، عمل و آموزش مذهب است.» ماده ششم این اعلامیه، روی بخش‌های مختلف آزادی مذهبی به صورت فهرست وار اشاره نموده است.

۱۳- کنوانسیون منع شکنجه (۱۹۸۷)

این کنوانسیون تحت عنوان « کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها و مجازات ظالمانه، غیر انسانی یا تحقیر آمیز » در ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴ طی یک مقدمه و ۳۳ ماده از سوی مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. این کنوانسیون شامل سه بخش می‌باشد و در ۲۶ جون ۱۹۸۷ میلادی، قدرت اجرایی پیدا نمود. این کنوانسیون، با توجه به ماده پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر که مقرر می‌دارد (هیچ کس را نمی‌توان تحت شکنجه، یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا برخلاف انسانیت و شأن انسانی یا اهانت آمیز باشد) ایجاد شده است. از نظر این کنوانسیون شکنجه چنین تعریف می‌گردد: «هر عمل عمدی که بر اثر آن درد یا رنج شدید جسمی یا روحی علیه فردی به منظور کسب اطلاعات یا گرفتن اقرار از او و یا شخص سوم اعمال می‌شود، شکنجه نام دارد.» منظور از ایجاد این کنوانسیون، حفظ کرامت انسانی خوانده شده است.

۱۴- کنوانسیون حقوق اطفال (۱۹۸۹)

کنوانسیون حقوق اطفال در ۲۰ نوامبر، سال ۱۹۸۹ میلادی در سه بخش و ۵۴ ماده از سوی مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. در این کنوانسیون به صورت مفصل در مورد حقوق کودک بحث شده و دولتهای عضو را مکلف به رعایت و تطبیق محتوای این کنوانسیون نموده است. قبل از ایجاد این کنوانسیون، در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۹ «اعلامیه جهانی حقوق کودک» که مشتمل بر ده اصل است، از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به تصویب رسیده که به صورت فشرده روی حقوق کودک پرداخته است.

۱۵- اعلامیه حقوق اقلیت‌ها (۱۹۹۲)

این اعلامیه تحت عنوان « اعلامیه اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، زبانی و مذهبی » از سوی مجمع عمومی در قطع نامه ۴۷/۱۳۵، مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ در ۹ ماده به تصویب رسید. این اعلامیه شامل یک مقدمه مفصل است که طی این مقدمه، میان این سند و سایر اسناد حقوق بشری

ارتباط برقرار شده است. در ماده اول اعلامیه، از دولتهای عضو خواسته شده که هویت اقلیت هارا شناسایی و تقویت کنند. در اوایل دهه ۹۰ مسأله حقوق اقلیتها به یکی از مهمترین دغدغه‌های جهانی بدل گردید که در نتیجه، مجمع عمومی سازمان ملل، اعلامیه مزبور را به منظور تأمین کلیه حقوق اقلیتها شکل داد.

۱۶- اعلامیه جهانی منع خشونت علیه زنان، مصوب ۱۹۹۴

این اعلامیه که شامل یک مقدمه و ۶ ماده است، در ۲۳ فیبروری ۱۹۹۴ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. هدف این اعلامیه منع هر نوع خشونت علیه زنان، عنوان شده است. در ماده اول این اعلامیه تصریح شده است که: «در این اعلامیه، عبارت «خشونت علیه زنان» به معنی هر عمل خشونت آمیز بر اساس جنس است که به آسیب یا رنجاندن جسمی، جنسی، یا روانی زنان منجر بشود، یا احتمال آن وجود داشته باشد، از جمله تهدیدات یا اعمال مشابه، اجبار یا محروم کردن مستبدانه زنان از آزادی، که در منظر عموم یا در خلوت زندگی خصوصی انجام شود.»

۱۷- پروتکل پیشگیری، توقف و مجازات قاچاق انسان، به خصوص زنان و کودکان

این پروتکل در سال ۲۰۰۰ میلادی از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. پروتکل مزبور یکی از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی در حوزه حقوق بشر محسوب می‌شود. هدف اصلی این سند، جلوگیری از هرگونه قاچاق انسان است. ماده سوم این پروتکل قاچاق انسان را چنین تعریف می‌کند: «قاچاق انسان عبارت است از استخدام، انتقال، جابه جایی یا پذیرش اشخاص با توسل به تهدید، یا استفاده از زور، یا سایر شیوه‌های اجبار، یا از طریق اختطاف، فریب، نیرنگ یا سؤ استفاده از قدرت یا آسیب پذیری اطفال یا از طریق دادن پول، یا هر امتیاز مالی دیگر، برای جلب رضایت شخص، به قصد استثمار و بهره کشی. استثمار و بهره کشی مشتمل بر حد اقل استفاده برای روسپی‌گری و فحشا، یا اشکال دیگر بهره برداری

جنسی، کار یا خدمات اجباری، بردگی یا اعمال مشابه، غلامی یا قطع اعضای بدن است.»

۱۸- کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت مصوب ۱۳ دسامبر ۲۰۰۶
این کنوانسیون، در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۶ طی یک مقدمه جامع و ۵۰ ماده از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. در ماده اول این کنوانسیون آمده است: «هدف کنوانسیون حاضر، ارتقاء، حمایت و تضمین بهره‌مندی برابر و کامل افراد دارای معلولیت از کلیه حقوق بشرو آزادیهای بنیادین و ارتقاء احترام نسبت به منزلت ذاتی آنها می‌باشد. افراد دارای معلولیت شامل کسانی می‌شوند که دارای نواقص طویل‌المدت فیزیکی، ذهنی، فکری و حسی می‌باشند که در تعامل با موانع گوناگون امکان دارد مشارکت کامل و موثر آنان در شرایط برابر با دیگران در جامعه متوقف گردد.» بر مبنای این اعلامیه، افراد معلول باید مانند سایر افراد از کلیه حقوق بشری خود برخوردار باشد و نباید مورد تبعیض قرار گیرد.

پروتکل اختیاری^۱ چیست؟

اصطلاح «پروتکل» در لغت به معنای قرار داد، صورت جلسه سیاسی، پیش‌نویس سند و مذاکرات می‌باشد. این اصطلاح در حوزه‌های مختلف معناهای متفاوت دارد. اما در حوزه حقوق بشر اصطلاح پروتکل، به منظور توصیف آن دسته از اسناد حقوقی بین‌المللی به کار گرفته می‌شود که جهت اصلاح، ارتقا یا تعدیل سند موجود تدوین و تنظیم می‌گردد. یعنی پروتکل‌ها، به توصیف، تشریح و راهکارهای اسناد الحاقی و ضمیمه‌ای به معاهده می‌پردازد. (UN women, ۲۰۰۹) در حقیقت هر پروتکل در نفس خود یک سند محسوب می‌شود که در اختیار کشورهای عضو، قرار داده می‌شود. هر پروتکل در واقع مکمل آن کنوانسیون می‌باشد و یا یک بخش مهم آنرا توسعه می‌دهد و یا اینکه به شرح وظایف کمیته مؤلف برای نظارت از تطبیق کنوانسیون می‌پردازد. تعدادی از کنوانسیونهای بین‌المللی حقوق بشر،

پروتکل‌های اختیاری نیز دارند. اکنون چند پروتکل مهم حقوق بشری را به صورت فشرده به معرفی می‌گیریم.

پروتکل‌های اختیاری مربوط به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی:

کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی دارای دو پروتکل اختیاری بوده که پروتکل اول آن به تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۶۶ در ۱۴ ماده به تصویب رسید. هدف از این پروتکل، دسترسی به اهداف کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی خوانده شده و به شرح وظایف کمیته پرداخته است. دومین پروتکل حقوق مدنی و سیاسی به منظور الغای مجازات مرگ، در ۱۵ دسامبر ۱۹۸۹ در یازده ماده به تصویب مجمع عمومی رسید. این پروتکل مشتمل بر یک مقدمه فشرده و ۱۱ ماده می‌باشد. در ماده اول این پروتکل تصریح شده است که هیچ فردی در قلمرو قضاوت کشورهای عضو این پروتکل اعدام نخواهد شد.

پروتکل اختیاری حذف کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (۱۵ اکتبر، ۱۹۹۹)

این پروتکل به منظور نظارت، حمایت و تطبیق بهتر کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان ایجاد، و در ۱۵ اکتبر سال ۱۹۹۹ میلادی، طی ۲۱ ماده به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. در این پروتکل توافق شده است که یک کمیته به منظور رسیدگی به شکایات و تطبیق این کنوانسیون ایجاد شود و در مورد صلاحیت‌ها و وظایف این کمیته توضیحات داده شده است.

پروتکل‌های اختیاری کنوانسیون حقوق طفل

در سال ۲۰۰۰ میلادی، دو پروتکل اختیاری، (پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق طفل در مورد منع فروش، سواستفاده جنسی و هرزه نگاری اطفال و پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق طفل در مورد منع اشتراک اطفال در منازعات مسلحانه) به صورت جداگانه از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. این پروتکل‌ها سند ارزنده و مهم در زمینه حمایت از حقوق طفل محسوب می‌شوند که دولت‌های عضو، مکلف به تطبیق آن می‌باشند.

پروتکل اختیاری کنوانسیون ضد شکنجه و سایر مجازات یا رفتار بیرحمانه، غیر انسانی یا تحقیر آمیز (۲۰۰۲)

این پروتکل در ۱۸ دسامبر سال ۲۰۰۲ میلادی از سوی مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. پروتکل مزبور شامل یک مقدمه، هفت فصل و ۳۷ ماده می‌باشد. در مقدمه این پروتکل اشاره شده است که شکنجه و سایر مجازات یا رفتار بیرحمانه، غیر انسانی یا تحقیر آمیز ممنوع است و نقض شدید حقوق بشر به شمار می‌آید. در ماده اول این پروتکل تصریح شده است که: «هدف پروتکل حاضر ایجاد نظامی برای انجام دیدارهای مرتب از سوی نهادهای مستقل ملی و بین‌المللی از اماکنی است که مردم در آنجا از آزادی خود محروم هستند، تا از شکنجه و سایر مجازات یا رفتار بیرحمانه، غیر انسانی یا تحقیر آمیز پیشگیری شود.» در این پروتکل از ایجاد کمیته پیشگیری از شکنجه یاد شده و وظایف آن شرح داده شده است.

خلاصه این فصل

در این فصل در مورد منابع حقوق بشر بحث صورت گرفت. ما در یافتیم که منابع حقوق بشر را اسناد بین‌المللی حقوق بشر تشکیل می‌دهد. اصطلاح سند بین‌المللی حقوق بشر به هر گونه مصوبه مکتوب رسمی دولت‌ها، که در قالب سند یا مدرکی تنظیم می‌شود، و در آن اهداف و مقاصد دولت‌ها در ارتباط با اصول یا هنجارهای حقوق بشری مورد تأکید قرار داده می‌شود اطلاق می‌گردد. این اسناد یا به صورت عام به مسایل حقوق بشر پرداخته و یا به صورت خاص روی یکی از موارد حقوق بشر بحث کرده است. منشور ملل متحد، اولین سند معتبر بین‌المللی در زمینه حقوق بشر محسوب می‌شود. اما سند اصلی و رسمی که در خصوص حقوق بشر منتشر شد، اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ می‌باشد که از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. این سند در موارد مختلف حقوق بشر را به صورت عمومی پرداخت و پس از آن کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و

فرهنگی و کنوانسیون حقوق سیاسی و مدنی از اسناد مهم دیگر حقوق بشری محسوب می شود که اصول و راهکارهای مشخصی را در راستای حقوق اساسی بشر وضع کرد. کنوانسیونهای متعدد دیگری که بیشتر آن در این فصل به معرفی گرفته شد، به صورت خاص روی یکی از موارد حقوق بشر مانند حقوق اطفال، حقوق معلولین و... اختصاص یافته اند. در اخیر راجع به پروتکل اختیاری بحث صورت گرفت و مشخص شد که پروتکل ها، به توصیف، تشریح و راهکارهای اسناد الحاقی و ضمیمه ای به معاهده می پردازند و وظایف کمیته تعیین شده را برای تطبیق آن کنوانسیون مشخص می سازد.

فصل پنجم حقوق بشر در قوانین افغانستان

مهم‌ترین مسایل این فصل عبارتند از:

• حقوق بشر در قوانین افغانستان، به ویژه در قانون اساسی،

چه جایگاهی دارد؟

• حقوق اقلیت‌ها و آسیب‌پذیر در قوانین افغانستان چگونه

بازتاب یافته است؟

• افغانستان کدام اسناد بین‌المللی در رابطه با حقوق بشر را

امضا و تصویب کرده است؟

افغانستان طی چند دهه گذشته، دوره‌های مختلف سیاسی را سپری کرده است. رژیم‌ها و دوره‌های مختلف سیاسی هرکدام قوانین و طرز العمل‌های خود را داشته‌اند. اما پس از پایان دوره طالبان، افغانستان وارد مرحله جدید سیاسی گردید که طی این دوره قوانین متعددی در عرصه‌های مختلف از سوی دولت افغانستان تصویب و تنفیذ گردید. با به وجود آمدن حکومت جدید (اوایل دهه هشتاد) و ایجاد قانون اساسی، بیشتر از قوانین دوره‌های گذشته، ملغا اعلام شدند. از همین رو، محور بحث حاضر را، حقوق بشر در قوانین فعلی افغانستان تشکیل می‌دهد. افغانستان در سال ۱۹۴۸ عضویت سازمان ملل را به دست آورد و اعلامیه جهانی حقوق بشر را امضا نمود. پس از آن کنوانسیونها و معاهده‌هایی بین‌المللی در عرصه حقوق بشر که به تصویب رسیده‌اند، افغانستان بیشتر این کنوانسیونها را امضا نموده و جز دولت‌های عضو، محسوب می‌شود. حقوق بشر در قانون اساسی کشور و سایر قوانین که بر مبنای قانون اساسی ایجاد شده‌اند، تا حدودی زیادی رعایت شده است. می‌توان گفت که، حقوق بشر یکی از بحث‌های مورد توجه در قوانین فعلی افغانستان می‌باشد.

جایگاه حقوق بشر در قانون اساسی افغانستان

قانون اساسی افغانستان شامل ۱۲ فصل و ۱۶۲ ماده است که در ششم دلو سال ۱۳۸۲ نافذ گردید. موضوع حقوق بشر یکی از مباحث قابل توجه در این قانون می‌باشد. قانون اساسی افغانستان، به بخش‌های مختلف حقوق بشری مانند حق حیات، حق کار و غیره پرداخته و معاهدات بین‌المللی مرتبط به حقوق بشر، در آن تا حدودی زیادی رعایت شده است. ماده ۷ قانون اساسی افغانستان کاملاً صراحت دارد که: «دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است، و اعلامیه

جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند.» (دولت جمهوری اسلامی افغانستان، ۱۳۸۴) این نشان می‌دهد که دولت افغانستان از لحاظ قانون داخلی نیز مکلف به رعایت موازین حقوق بشر می‌باشد. همچنین در ماده ۵۸ قانون اساسی افغانستان راجع به ایجاد کمیسیون مستقل حقوق بشر آمده است که: «دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و بهبود و حمایت از آن، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تأسیس می‌نماید. هر شخص می‌تواند در صورت نقض حقوق بشری خود، به این کمیسیون شکایت نماید. کمیسیون می‌تواند موارد نقض حقوق بشری افراد را، به مراجع قانونی راجع سازد و در دفاع از حقوق آنها مساعدت نماید...» (دولت جمهوری اسلامی افغانستان، ۱۳۸۴) با در نظر داشت اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر، دیده می‌شود که جنبه‌های مختلف حقوق بشری در قانون اساسی افغانستان صراحت یافته است. سایر قوانین نافذ کشور که بر مبنای قانون اساسی افغانستان ایجاد شده است نیز، حاوی رعایت اصول و معیارات حقوق بشری می‌باشد. فصل دوم قانون اساسی که از حقوق اساسی و وجایب اتباع بحث نموده، حاوی بخش‌های مختلف حقوق بشری می‌باشد. در این مبحث به بخش‌های عمده حقوق بشر که در قانون اساسی و سایر قوانین نافذ کشور انعکاس یافته است اشاره می‌کنیم.

۱- حق حیات: حق حیات یکی از بحث‌های اساسی حقوق بشر است. در ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که: «هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸) همچنین ماده ششم میثاق بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی صراحت دارد که: حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است، این حق باید به موجب قانون حمایت شود.» حق حیات در ماده ۲۳ قانون اساسی افغانستان چنین تذکر یافته است: «زندگی موهبت الهی و حق طبیعی انسان است. هیچ شخصی بدون مجوز قانونی، از حق زندگی محروم نمی‌گردد.»

۲- حق کرامت: کرامت از مفاهیم اساسی حقوق بشر به شمار می‌آید. زندگی انسان، همراه با کرامت معنا پیدا می‌کند. حق کرامت در ماده اول اعلامیه

جهانی حقوق بشر تصریح شده است. بر اساس این ماده، انسانها از لحاظ حیثیت و کرامت باهم برابر اند. این حق در بند دوم ماده ۲۴ قانون اساسی افغانستان گنجانده شده است. بر اساس ماده ۲۴ قانون اساسی افغانستان: « آزادی و کرامت انسان از تعرض مصئون است. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می باشد.» (دولت جمهوری اسلامی افغانستان، ۱۳۸۴)

۳- حق کار: هر فرد برای پیشبرد زندگی شان، ضرورت به کار کردن دارد. هر فرد حق دارد که کار نماید. این حق در ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین تصریح شده است: «هرکس حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه انتخاب نماید، شرایط منصفانه و رضایت بخش برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد...» ماده های ششم و هفتم حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز کار را حق فرد دانسته و دولت های عضو را مکلف خوانده است تا شرایط عادلانه کار را برای مردم مساعد سازد. حق کار در ماده ۴۸ قانون اساسی افغانستان تصریح شده است. بر اساس این ماده « کار حق هر افغان است» مطابق این قانون سایر امور مربوط به کار توسط قانون تنظیم می گردد. به تاسی از ماده ۴۸ قانون اساسی، قانون کار افغانستان در ۱۴ فصل و ۱۵۳ ماده تصویب شده که در آن معیارات حقوق بشری تا حدود زیادی رعایت گردیده است. در این قانون به صورت مفصل در مورد شرایط کار، اوقات کار، مزدکارمند، کار زنان و اختلافات ناشی از کار بحث شده است. عدم تبعیض در استخدام و اشتغال یکی از مباحث دیگر حقوق بشری است که در بند دوم ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شده است که: «همه حق دارند که بدون هیچ تبعیض در مقابل کار مساوی اجرت مساوی دریافت دارند.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸) در همین رابطه در سال ۱۹۵۸ کنوانسیون تحت عنوان «کنوانسیون منع تبعیض در استخدام و اشتغال» از سوی سازمان ملل متحد به تصویب رسید که این کنوانسیون در سال ۱۹۶۹ از سوی افغانستان به تصویب رسیده است. در بند دوم ماده دوم قانون کار افغانستان، هدف از ایجاد قانون کار، تأمین حق مساوی کار

خوانده شده است. «لغو کار اجباری» از مباحث دیگر در بخش کار می باشد که براساس قوانین بین المللی کار اجباری ممنوع شده است. در همین رابطه در سال ۱۹۵۷ کنوانسیون لغو کار اجباری از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید که افغانستان نیز این کنوانسیون را امضا نموده است. مطابق ماده ۴۹ قانون اساسی افغانستان تحمیل کار اجباری ممنوع است. ماده چهارم قانون کار افغانستان، نیز کار اجباری را منع قرار داده و تصریح شده است که: «کار اجباری ممنوع است. کار وقتی اجباری پنداشته می شود که کارکن به وسیله تهدید یا به نحو دیگر خلاف اراده وی به اجرای آن مکلف گردد. کاری که کارکن به حکم قانون به اجرای آن مکلف گردد، اجباری پنداشته نمی شود.» (وزارت عدلیه افغانستان، ۱۳۸۷) کار اطفال که آسیب هایی را در پی داشته باشد، نیز از لحاظ اصول حقوق بشری ممنوع است. در ماده ۳۲ کنوانسیون حقوق اطفال تصریح شده که: «دول طرف کنوانسیون باید حق طفل را به حمایت در برابر استثمار و انجام هرکاری که میتواند مشقت بار باشد، و یا به تحصیل طفل تداخل نماید، یا به رشد جسمی، ذهنی، روحی، معنوی و اجتماعی طفل ضرر برساند، به رسمیت بشناسد.» این حق در ماده یکصد و بیستم قانون کار افغانستان چنین صراحت یافته: «استخدام زنان و نوجوانان، به کارهای فزیکتی ثقیل، مضر صحت و زیرزمینی جواز ندارد...» سایر موارد مرتبط به کار، مانند رخصتی ولادی و دیگر رخصتی ها، اوقات کاری و غیره در این قانون به صورت مشرح بحث شده که در برگرنده رعایت اصول حقوق بشری می باشد.

۴- حق آموزش و پرورش: آموزش و پرورش از مهم ترین حقوق بشری هر فرد است. زمینه دسترسی به آموزش و پرورش باید برای همه افراد فراهم باشد. در ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که: «هرکس حق دارد از آموزش و پرورش بهره مند شود» همچنین در ماده ۱۳ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در مورد آموزش و پرورش تأکید شده است. در بند اول این ماده آمده که کشورهای طرف این میثاق حق هرکس را به آموزش و پرورش به رسمیت میشناسد. در بند دوم این ماده گفته شده است

که آموزش و پرورش ابتدایی باید رایگان در دسترس عموم قرار گیرد.

قانون اساسی افغانستان نیز بر حق آموزش تأکید کرده و تعهدات مشخصی را برای دولت پیش بینی کرده است. ماده‌های ۴۳ الی ۴۶ در مورد آموزش پرداخته است. در ماده ۴۳ قانون اساسی افغانستان آمده است: «تعلیم حق تمام اتباع افغانستان است که تا درجه لیسانس در مؤسسات تعلیمی دولتی به صورت رایگان از طرف دولت تأمین می‌گردد. دولت مکلف است به منظور تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان، تأمین تعلیمات متوسطه اجباری، پیرگرم مؤثر طرح و تطبیق نماید و زمینه تدریس زبانهای مادری را در مناطقی که به آنها تکلم می‌کنند فراهم کند.» (دولت جمهوری اسلامی افغانستان، ۱۳۸۴) دولت افغانستان همچنین وزارتی را بنام «وزارت معارف» در تشکیلات خود دارد که این وزارت مسئولیت تقویه و حمایت آموزش و پرورش را به عهده دارد. قانون وزارت معارف در ۱۱ فصل و ۵۲ ماده تشکیل شده که در آن راجع به بخش‌های مختلف معارف به صورت مفصل بحث شده است. در ماده دوم قانون معارف افغانستان، موارد چون: تأمین حق مساوی تعلیم و تربیه برای اتباع جمهوری اسلامی افغانستان از طریق رشد و توسعه نظام معارف همگانی، متوازن و عادلانه؛ تربیه اطفال، نوجوانان و جوانان به حیث افراد متدین و اعضای مفید و سالم جامعه؛ تقویه روحیه احترام به حقوق بشر، حمایت از حقوق زن و دموکراسی و رفع هر نوع تبعیض در پرتو ارزشهای اطفال کشور؛ تأمین و رشد تعلیمات تربیه معلم، تعلیمات اسلامی، انکشاف نصاب واحد تعلیمی، مطابق به اقتضای زمان و معیارهای معاصر؛ تأسیس، توسعه، ارتقا، اعمار، ترمیم و تجهیز مکاتب، مدارس و سایر مؤسسات تعلیمی معارف، به عنوان مهم‌ترین اهداف این قانون یاد شده است.

۵- حق صحت: برخورداری از صحت و سلامتی یکی از مهم‌ترین حقوق بشری افراد محسوب می‌شود. این حق در اسناد بین‌المللی به صورت واضح از آن یاد شده است. ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر صراحت دارد که هر کس از حق صحت برخوردار است. ماده ۱۲ کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز بر تأمین این حق برای شهروندان تأکید

می‌کند و دولت را ملزم به اجرای تدابیر ویژه در این زمینه می‌سازد. حق صحت در قانون اساسی افغانستان نیز بازتاب یافته است. ماده ۵۲ قانون اساسی افغانستان صراحت دارد: «دولت وسایل وقایه و علاج امراض و تسهیلات صحی رایگان را برای همه اتباع مطابق به احکام قانون تأمین می‌نماید. دولت تأسیس و توسعه خدمات طبی و مراکز صحی خصوصی را مطابق به احکام قانون تشویق و حمایت می‌کند.» در تشکیلات حکومت افغانستان، وزارت تحت نام «وزارت صحت عامه» وجود دارد که مسوولیت حمایت و نظارت خدمات صحی را به عهده دارد. این وزارت طرز العمل‌های مشخصی را در راستای تقویه خدمات صحی دارد.

۶- حق ازدواج: ازدواج رکن اساسی خانواده را تشکیل می‌دهد. حق ازدواج و تشکیل خانواده از حقوق اساسی و بنیادی افراد به شمار می‌رود. حق آزادی در ازدواج و تشکیل خانواده در اسناد بین‌المللی نیز صراحت دارد. ماده شانزده هم اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح نموده که: «۱- هر زن و مرد بالغی حق دارد بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت، یا مذهب باهمدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی میباشند. ۲- ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود. ۳- خانواده رکن اساسی و طبیعی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره‌مند شود.» در ماده ۲۳ حقوق مدنی و سیاسی نیز این حق تصریح شده است. مطابق این ماده: «حق نکاح و تشکیل خانواده برای زنان و مردان از زمانی که به سن ازدواج می‌رسند به رسمیت شناخته می‌شود...» ماده ۵۴ قانون اساسی افغانستان در این زمینه اشاره داشته و آمده است که خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد و مورد حمایت دولت قرار دارد. ازدواج یکی از بحث‌های مورد توجه جامعه ملل بوده است. از همین رو، «کنوانسیون مربوط به رضایت با ازدواج، حداقل سن برای ازدواج و ثبت ازدواج‌ها» از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد که در سال ۱۹۶۴ به اجرا درآمد. در این کنوانسیون روی سن قانونی ازدواج

تأکید صورت گرفته است. در قانون مدنی افغانستان، با در نظر داشت اوضاع اجتماعی و فرهنگی و معیارات حقوق بشری، سن ازدواج برای دختر ۱۶ و برای پسر ۱۸ سال تعیین شده است.

۷- حق مالکیت: حق مالکیت بخشی از حقوق اقتصادی افراد به شمار می‌رود. حق مالکیت امکان تصرف و استفاده از دارایی‌های فرد را به او می‌دهد و به موجب آن هر فرد می‌تواند آزادانه بر دارایی‌های خود تصرف مالکانه داشته باشد. ماده ۴۰ قانون اساسی افغانستان حکم می‌کند که: «ملکیت از تعرض مصون است. هیچ شخصی از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمی‌شود. مگر در حدود احکام قانون.»

۸- حق برخورداری از سطح مناسب زندگی: برخورداری از زندگی مناسب و داشتن امکانات زندگی حق هر فرد است. داشتن حق مناسب زندگی، بیشتر معطوف به وضعیت زندگی اقشار آسیب پذیر جامعه مانند اطفال، کهنسالان، بیجا شده گان، معتادین، مهاجرین و عودت کننده گان می‌باشد. اقشار آسیب پذیر جامعه، حق دارند که مورد حمایت دولت قرار گیرند تا زمینه دسترسی به سطح مناسب زندگی مانند: دسترسی به آموزش و پرورش، دسترسی به آب و غذای کافی، دسترسی به مسکن، دسترسی به مراکز صحتی و غیره فراهم گردد. ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، برخورداری از سطح مناسب زندگی حق هر شخص است. این ماده صراحت دارد: «هر شخصی حق دارد که سطح زندگی سلامتی و رفاه خود و خانواده اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت‌های طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند و همچنین حق دارد که در موقع بیکاری، بیماری، نقص اعضا، بیوگی، پیری، یا در تمام موارد دیگری که به علل خارج از اراده انسان، وسایل امرار معاش از بین رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود...» حق برخورداری از سطح مناسب زندگی در قانون اساسی افغانستان نیز مورد تأکید قرار گرفته است. ماده ۱۴ قانون اساسی افغانستان صراحت دارد که: «... دولت به منظور تهیه مسکن و توزیع ملکیت‌های عامه برای اتباع مستحق، مطابق به احکام قانون در حدود امکانات مالی تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید.» داشتن مسکن مناسب و مصونیت

مسکن نیز از حقوق بشری افراد به شمار می‌رود. این حق در ماده ۱۱ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی چنین تذکر یافته است: «کشورهای طرف این میثاق، حق هرکس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده اش شامل خوراک، پوشاک و مسکن کافی، و همچنین بهبود شرایط زندگی به رسمیت می‌شناسد.» مصونیت مسکن از هرگونه تعرض، از موارد مهم مربوط به حق مسکن است. این حق در ماده ۳۸ قانون اساسی افغانستان صراحت دارد که: «مسکن شخص از تعرض مصون است. هیچ شخص به شمول دولت نمی‌تواند بدون اجازه ساکن یا قرار محکمه باصلاحیت و به غیر از حالات و طرزی که در قانون تصریح شده است، به مسکن شخص داخل شود و یا آنرا تفتیش نماید.»

حق مصونیت اجتماعی نیز در حوزه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مطابق ماده ۲۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر، هرکس به عنوان عضو اجتماع، حق امنیت اجتماعی دارد. کهنسالان، اشخاص دارای معلولیت، یتیمان و بازمانده گان شهدا، تذکره تابعیت و تصدیق ولادی از جمله مباحث در حوزه حق مصونیت اجتماعی می‌باشد. ماده ۵۳ قانون اساسی افغانستان در این زمینه تصریح کرده است که: «... دولت حقوق متقاعدین، بازنشسته گان را تضمین نموده، برای کهنسالان، زنان بی سرپرست، معلولین و ایتم بی بضاعت مطابق به احکام قانون کمک لازم به عمل می‌آورد». رخصتی ولادی که یکی از مباحث حق مصونیت اجتماعی است، در ماده ۵۴ قانون کار افغانستان تصریح شده است که در صورتی کارکن زن باشد، مستحق ۹۰ روز رخصتی با مزد می‌باشد. افراد کهنسال مستحق کمک بیشتر می‌باشند. یکی از راه‌های حمایتی داشتن خانواده سالمندان می‌تواند باشد که این طرح از سوی مجلس نماینده گان افغانستان مورد قبول قرار نگرفته است.

۹- حق آزادی و امنیت شخصی: آزادی و امنیت شخصی بخشی از حقوق بنیادین بشر به حساب می‌آید. هرکس حق دارد که آزادانه زندگی کند و از امنیت شخصی برخوردار باشد. این حق در اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شده است. مطابق ماده سوم حقوق بشر، هرکس حق زندگی، آزادی

و امنیت شخصی دارد. همچنین میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی روی حق آزادی و امنیت شخصی تأکید نموده و در ماده نهم آن آمده است که: «هر کسی حق آزادی و امنیت شخصی دارد، هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه، (بدون مجوز قانونی) توقیف یا بازداشت کرد.» حق آزادی و امنیت شخصی در ماده ۲۴ قانون اساسی افغانستان چنین صراحت یافته است: «آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است...» همچنین در ماده ۳۲ قانون اساسی افغانستان تصریح شده است که: «مدیون بودن شخص موجب سلب یا محدود شدن آزادی وی نمی‌شود.»

۱۰- حق آزادی گشت و گذار: مطابق ماده ۱۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر، «هر شخصی حق دارد، در داخل هر کشور، آزادانه رفت و آمد کند و اقامت گاه خود را برگزیند، هر کسی حق دارد هر کشوری از جمله کشور خود را ترک کند با به کشور خویش باز گردد.» این حق در ماده ۳۹ قانون اساسی افغانستان چنین تصریح شده: «هر افغان حق دارد به هر نقطه کشور سفر نماید و مسکن اختیار کند، مگر در مناطقی که قانون ممنوع قرار داده است، هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به خارج افغانستان سفر نماید به آن عودت کند.»

۱۱- حق آزادی اندیشه، وجدان و مذهب: براساس ماده ۱۸ حقوق بشر، «هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود...» همچنین، اعلامیه در باره محو همه اشکال تعصب و تبعیض مبتنی بر دین یا اعتقاد، که در سال ۱۹۸۱ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل تصویب شد، نیز آزادی مذهب و عقیده را حق هر فرد دانسته است. این حق در ماده دوم قانون اساسی افغانستان اشاره شده است: «دین رسمی دولت جمهوری اسلامی افغانستان دین مقدس اسلام است، پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی شان در حدود احکام قانون، آزاد می‌باشند.»

۱۲- حق آزادی عقیده و بیان: حق آزادی عقیده و بیان در ماده ۱۹ اعلامیه

جهانی حقوق بشر چنین تصریح شده: «هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد، و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن با تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.» قانون اساسی افغانستان نیز در این مورد صراحت دارد. در ماده ۳۴ قانون اساسی افغانستان آمده است که: «آزادی بیان از تعرض مصئون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر، با رعایت احکام، مندرج این قانون اساسی اظهار نماید...» قانون رسانه‌های همگانی افغانستان، در ۱۰ فصل و ۴۳ ماده به تصویب رسیده که ترویج و حمایت از حق آزادی فکر و بیان از اهداف عمده این قانون شمرده شده است.

۱۳- حق آزادی تشکیل اجتماعات و انجمن‌ها: ماده ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر در زمینه آزادی اجتماعات صراحت دارد. بر اساس ماده بیستم اعلامیه جهانی حقوق بشر، «هرکس حق دارد آزادانه، مجامع و جمعیت‌های مسالمت آمیز تشکیل دهد». ماده‌های ۲۱ و ۲۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حق تشکیل مجامع مسالمت آمیز را به رسمیت شناخته، آزادی اجتماعات و فعالیت‌های صنفی مسالمت آمیز را حق هر فرد دانسته است. قانون اساسی افغانستان نیز در مورد آزادی اجتماعات صراحت دارد. ماده ۳۶ قانون اساسی افغانستان تصریح کرده که: «اتباع افغانستان حق دارند برای تأمین مقاصد جایز، صلح آمیز، بدون حمل سلاح، طبق قانون اجتماع و تظاهرات نمایند.» همچنین در ماده ۳۵ قانون اساسی تصریح شده است که اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تأسیس نمایند.

۱۴- حق مشارکت سیاسی: حق مشارکت سیاسی در اسناد بین‌المللی حقوق بشر به صورت واضح و مشخص بازتاب یافته است. حق مشارکت سیاسی معطوف به مسأله انتخابات بوده و از آن به عنوان یک حق سیاسی یاد شده است. در ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که: «هرکس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت

نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جویند. در بند سوم ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح شده است که: «اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی برگزار گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد...» ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز روی آزادی و شفافیت انتخابات تأکید نموده است. حق مشارکت سیاسی در ماده ۳۳ قانون اساسی افغانستان تصریح شده است. مطابق این ماده: «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشند.»

۱۵- حق رسیدگی مؤثر: حق رسیدگی مؤثر و دسترسی به طی مراحل رسیدگی مؤثر از جمله حقوق شهروندی هر فرد شمرده می‌شود. حل هرگونه اختلافات و دعوا نیازمند رسیدگی مؤثر باشد. اصل عدم تبعیض، مصونیت از دستگیری و توقیف خودسرانه، حق استماعیه عادلانه، حق دسترسی به وکیل مدافع از مباحث عمده حق رسیدگی مؤثر را تشکیل می‌دهد. قانون اساسی افغانستان در فصل دوم، بخش حقوق اساسی و وجایب اتباع در این زمینه پرداخته است. ماده ۳۱ قانون اساسی افغانستان صراحت دارد که، هر شخص می‌تواند برای دفع اتهام، به مجرد گرفتاری و یا برای اثبات حق خود، وکیل مدافع تعیین کند.»

۱۶- حق تابعیت: حق تابعیت یکی از حقوق شهروندی افراد به شمار می‌آید. بر اساس ماده پانزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر، «احدی را نمی‌توان از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.» در مورد بی‌تابعیتی اصطلاح «آپاترید»^۱ به کار می‌رود. اشخاص آپاترید یا بدون تابعیت، اشخاصی هستند که تابع هیچ دولت نبوده و قانون ملی ندارند تا بر احوال شخصیه آنان حکومت کند. (الماسی، ۱۳۹۰: ۲۴۹)

به منظور مبارزه با آپاترید، مجمع عمومی سازمان ملل کنوانسیون کاهش بی‌تابعیتی را در سال ۱۹۶۱ تصویب نمود. مطابق این کنوانسیون داشتن

تابعیت حق هر فرد است. این حق در قانون اساسی افغانستان نیز صراحت یافته است. در بخشی از ماده چهارم قانون اساسی افغانستان آمده است که «هیچ فرد از افراد ملت، از تابعیت افغانستان محروم نمی‌گردد.» در بند دوم ماده ۲۸ قانون اساسی افغانستان آمده است: «هیچ افغان به سلب تابعیت و یا تبعید در داخل یا خارج افغانستان محکوم نمی‌شود.»

۱۷ - حق تساوی در برابر قانون: موضوع تساوی و برابری یکی از پایه‌های اساسی حقوق بشر را تشکیل می‌دهد. حق تساوی در برابر قانون و حمایت مساوی توسط قانون در ماده‌های اول، دوم و هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر تأکید شده است. ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می‌دارد که: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابر اند...» بر مبنای این اعلامیه، هرگونه تبعیض از حیث نژاد، زبان و مذهب منع قرار داده شده است. کنوانسیون بین‌المللی رفع هر نوع تبعیض نژادی، نیز بر اصل برابری تأکید می‌کند. در ماده ۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر همچنین تصریح شده است که: «همه در برابر قانون مساوی هستند، و حق دارند بدون تبعیض و بالاسویه از حمایت قانون برخوردار شوند.» این حق در قانون اساسی افغانستان نیز صراحت یافته و ماده ۲۲ قانون اساسی، هر نوع تبعیض را بین اتباع افغانستان ممنوع دانسته است. همچنین ماده ششم قانون اساسی افغانستان روی تأمین عدالت اجتماعی تأکید نموده است.

۱۸ - حق برخورداری از حریم خصوصی: حریم خصوصی به عنوان یک امر اخلاقی از توجه خاص برخوردار است. لازمه برخورداری از حریم خصوصی نیز احترام به برخورداری از موجودیت فردی، ماهیت فردی و اعتبار یک انسان است. حمایت از حق مسکن، حق برخورداری از خانواده و برخورداری از فضای خصوصی برای ارتباطات عناصری هستند که در ساحت حمایت از حق برخورداری از حریم خصوصی قرار می‌گیرد. حق برخورداری از حریم خصوصی در اسناد بین‌المللی حقوق بشر نیز تصریح شده است. ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر صراحت دارد که: «احدی در زندگی خصوصی، امور زندگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود نباید مورد مداخله‌های خود سرانه

واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد. هر کس حق دارد که در مقابل اینگونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد». همچنین ماده ۱۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی اعلام می‌دارد که: «هیچ کس نباید در زندگی خصوصی و خانواده و اقامتگاه یا مکاتبات مورد مداخلات خود سرانه یا خلاف قانون قرار گیرد و همچنین شرافت و حیثیت او نباید مورد تعرض غیر قانونی قرار گیرد». حق برخورداری از حریم خصوصی در قانون اساسی افغانستان نیز صراحت یافته است. مطابق ماده ۳۷ قانون اساسی افغانستان: «آزادی و محرمیت مراسلات و مخابرات اشخاص چه به صورت مکتوب باشد و چه به وسیلهٔ تلفون، تلگراف و وسایل دیگر از تعرض مصون است...» همچنین ماده ۳۸ قانون اساسی افغانستان تصریح نموده که: «مسکن شخص از تعرض مصون است. هیچ شخص به شمول دولت نمی‌تواند بدون اجازه ساکن یا قرار محکمه باصلاحیت و به غیر از حالات و طرزی که در قانون تصریح شده است، به مسکن شخص داخل شود یا آن را تفتیش نماید.»

حقوق اқشار آسیب‌پذیر جامعه در قوانین افغانستان

حقوق زنان:

موضوع از بین بردن تبعیضات جنسیتی یکی از بحث‌های قابل توجه در چند دههٔ اخیر، میان جهانیان بوده است. مساوی بودن حقوق زن و مرد به عنوان حق طبیعی بشری همواره مورد تأکید مجمع عمومی سازمان ملل قرار داشته است. بدین منظور در سال ۱۹۷۹ کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان، به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. در این کنوانسیون روی حقوق مساوی زن و مرد تأکید شده است. این حق در ماده ۲۲ قانون اساسی افغانستان تصریح شده که: «اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند.» در برخی ماده‌های دیگر قانون اساسی کشور نیز در مورد حقوق زنان توجه شده است. ماده‌ی ۴۴ قانون اساسی، دولت را مکلف به اتخاذ تدابیر و انجام برنامه‌های انکشافی

به نفع سوادآموزی و انکشاف آموزش زنان نموده است. ماده‌ی ۵۴ قانون اساسی جدید افغانستان، مکلفیت دولت را در حمایت از خانواده تذکر داده است. در این ماده سلامتی روحی و بدنی مادر و کودک به عنوان یکی از مکلفیت‌های مهم دولت تعریف گردیده و به دولت وظیفه داده شده است تا شرایط لازم و مبتنی بر نیاز را در این زمینه، به وجود آورد. ماده‌ی ۸۳ قانون اساسی به تناسب نفوس از هر ولایت طور اوسط حداقل دو وکیل زن در ولسی جرگه را به عنوان عضو پیش‌بینی کرده است. هم‌چنین ماده‌ی ۸۴ در مورد یک سوم از اعضای انتصابی مجلس سنا که توسط رییس جمهور معرفی می‌گردد، از رییس جمهور می‌خواهد تا نصف این افراد را از میان زنان معرفی کند. (نوابی، ۱۳۹۰)

حقوق معلولین:

معلولین به عنوان قشر آسیب پذیر جامعه نیازمند حمایت می‌باشند. در سال‌های اخیر، بحث حمایت از معلولین، توجه سازمان ملل متحد را نیز به خود جلب نمود. از همین رو مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۰۶ کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت را به تصویب رساند. افراد دارای معلولیت بر اساس تعریف کنوانسیون حقوق معلولین، کسانی اند که: « دارای نقایص طولانی مدت فیزیکی، ذهنی یا حسی باشند و در تعامل با موانع مختلف ممکن است از نظر مشارکت کامل و مؤثر براساس اصول مساوی با دیگران دچار تأخیر شوند.» مطابق این سند بین‌المللی، دولت‌ها باید فرصت‌ها و زمینه‌های مساوی را در تمام عرصه‌ها برای افراد دارای معلولیت فراهم سازند. این حق در قانون اساسی افغانستان نیز بازتاب یافته است. ماده ۵۳ قانون اساسی افغانستان می‌نگارد: «دولت به منظور خدمات طبی و مساعدت مالی برای بازماندگان شهدا و مفقودین، و برای بازتوانی معلولین و سهم گیری فعال آنان در جامعه مطابق احکام قانون تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید.» به تاسی از همین ماده قانون اساسی افغانستان، در سال ۱۳۸۹، «قانون حقوق و امتیازات معلولین» از سوی دولت افغانستان به تصویب رسیده است. این قانون دارای ۴۰ ماده بوده که حقوق معلولین را به صورت مفصل مورد بحث

قرار داده و معیارات حقوق بشری در آن رعایت شده است.

حقوق کودکان:

اطفال به عنوان قشر آسیب پذیر جامعه نیازمند حمایت‌های اساسی و بنیادی می‌باشد. حقوق اطفال در اسناد بین‌المللی به صورت گسترده و همه جانبه بازتاب یافته است. اعلامیه جهانی حقوق کودک مصوب ۲۰ نوامبر ۱۹۵۹، کنوانسیون حقوق اطفال مصوب ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹، پروتکل اختیاری حقوق طفل در مورد منع فروش، سواستفاده جنسی و هرزه نگاری اطفال، پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق طفل در مورد منع اشتراک اطفال در منازعات مسلحانه، از جمله مهمترین اسناد بین‌المللی در زمینه حقوق اطفال می‌باشد. در اسناد مزبور روی حمایت از اطفال و برخورداری اطفال از تمام حقوق شان تأکید شده است. قانون اساسی افغانستان در ماده ۵۴ دولت را مکلف به رعایت حقوق طفل نمود و تصریح شده است که «دولت به منظور تأمین سلامت جسمی و روحی خانواده بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام تدابیر لازم اتخاذ می‌کند.» گام دیگر دولت افغانستان برای حفظ و رعایت حقوق طفل ایجاد «قانون رسیدگی به تخلفات اطفال» می‌باشد. در بند اول ماده چهارم این قانون معیار سن طفولیت چنین تعریف شده: «طفل شخصی است که سن هجده سالگی را تکمیل نکرده باشد.» در ماده پنجم قانون رسیدگی به تخلفات اطفال آمده است: «شخصی که سن دوازده سالگی را تکمیل نکرده باشد، در صورت ارتکاب جرم مسوولیت جزایی به او راجع نمی‌شود» کار اطفال یکی از موضوعات دیگریست که در زمینه حقوق اطفال مورد بحث قرار می‌گیرد. بر اساس اسناد بین‌المللی، کار بالای اطفال ممنوع است. ماده ۳۲ کنوانسیون حقوق طفل در این زمینه وضاحت دارد و کار مشقت بار و مضر و یا کاری که مانع تحصیل طفل شود منع قرار داده شده. در زمینه کار اطفال، در ماده ۴۹ قانون اساسی افغانستان تصریح شده که: «تحمیل کار بر اطفال جواز ندارد».

حقوق سالمندان:

سن پیری یا کهنسالی در قوانین افغانستان به صورت مشخص تعریف نشده است، اما سن تقاعد مطابق قانون سن ۶۵ سالگی تعیین شده است. اشخاص سالخورده معمولاً به کسانی اطلاق می‌شود که نیازمند مراقبت و حمایت باشد. بنا به این ضرورت، مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۹۱ قطع نامه را تحت عنوان «اصول ملل متحد برای سالمندان» به منظور حمایت از سالمندان به تصویب رساند و از دولت‌ها خواست تا آن را در برنامه‌های ملی خود بگنجانند. این اصول نامه شامل دسترسی سالمندان به خدمات صحتی، آب و غذا، سرپناه، مشارکت سیاسی و اجتماعی، بهره‌مندی از مراقبت و حمایت، خودسازی و بازتوانی، امکان زندگی با حفظ کرامت می‌باشد. حقوق سالمندان در قانون اساسی افغانستان نیز مورد توجه قرار گرفته است. در ماده ۵۳ قانون اساسی افغانستان تصریح شده است که: «... دولت حقوق متقاعدین را تضمین نموده، برای کهنسالان، زنان بی سرپرست، معلولین و ایتم بی بضاعت مطابق به احکام قانون کمک لازم به عمل می‌آورد.»

حق سلب آزادی شدگان:

سلب آزادی شدگان کسانی اند که بنا به احکام قانون، توسط مراجع مسوول در توقیف خانه‌ها قرار دارند. هرچند آنها از متهم یا محکوم به جرم اند، اما از حقوق خاصی برخوردار اند. مثلاً بدرفتاری و شکنجه، وضعیت ناگوار صحتی، عدم دسترسی به آب و غذا، تبعیض و غیره مطابق اسناد بین‌المللی منع قرار داده شده است. ماده پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر، صراحت دارد که: «احدی را نمی‌توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا برخلاف انسانیت یا موهن باشد.» قانون اساسی افغانستان در فصل دوم، تحت عنوان حقوق اساسی و وجایب اتباع، این معیارات بین‌المللی حقوق بشری را رعایت نموده است، از جمله در ماده ۲۹ قانون اساسی کشور آمده است که «تعذیب انسان ممنوع است». در مورد ممنوعیت

شکنجه، کنوانسیون تحت عنوان « کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها و مجازات ظالمانه، غیر انسانی یا تحقیر آمیز» در ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسیده است که ماده ۲۹ قانون اساسی افغانستان این اصل را رعایت نموده است.

کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی حقوق بشر که افغانستان امضا نموده است

ردیف	نام میثاق	تاریخ تصویب توسط سازمان ملل	تاریخ امضا توسط افغانستان	تاریخ تصویب توسط افغانستان
۱	کنوانسیون بین‌المللی رفع هرگونه تبعیض نژادی	۲۱ دسامبر ۱۹۶۵	۱۴ اگست ۱۹۸۰	۵ مارچ ۲۰۰۳
۲	میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی	۱۶ دسامبر ۱۹۶۶	الحاق	۲۴ جنوری ۱۹۸۳
۳	میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی	۱۶ دسامبر ۱۹۶۶	الحاق	۲۴ جنوری ۱۹۸۳
۴	کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان	۱۸ دسامبر ۱۹۷۹	۱۴ اگست ۱۹۸۰	۵ مارچ ۲۰۰۳
۵	کنوانسیون منع شکنجه و دیگر رفتارهای مجازات‌های بی‌رحمانه	۱۰ دسامبر ۱۹۴۸	۴ فبروری ۱۹۸۵	۱ اپریل ۱۹۸۷

۶	کنوانسیون حقوق کودک	۲۰ نوامبر ۱۹۸۹	۲۷ سپتامبر ۱۹۹۰	۲۸ مارچ ۱۹۹۴
۷	پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق کودک در مورد عدم شمولیت اطفال در منازعات مسلحانه	۲۵ می ۲۰۰۰	الحاق	۲۴ سپتامبر ۲۰۰۳
۸	پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق کودک در مورد قاچاق، استفاده جنسی و عکس برداری برهنه از اطفال	۲۵ می ۲۰۰۰	الحاق	سپتامبر ۲۰۰۳

منبع: (وزارت عدلیه افغانستان, ۱۳۸۸)

افغانستان، علاوه از معاهدات یاد شده، برخی کنوانسیون‌های دیگر مرتبط به حقوق بشر را نیز به امضا رسانده است که از آن جمله می‌توان از کنوانسیون بین‌المللی جلوگیری از کشتار جمعی، کنوانسیون منع برده داری، کنوانسیون منع قاچاق انسان و بهره کشی جنسی، کنوانسیون لغو کار اجباری، کنوانسیون منع تبعیض در استخدام و اشتغال نام برد.

خلاصه این فصل

در این فصل واضح شد که ارزش‌ها و معیارات حقوق بشری در قانون اساسی افغانستان و سایر قوانین کشور تا حدودی زیادی رعایت شده و بازتاب خوبی یافته است. قانون اساسی افغانستان با توجه به اسناد و ارزش‌های بین‌المللی حقوق بشری موارد مشخصی

را در زمینه رعایت مسایل حقوق بشری در خود دارد. چنانچه ماده ۷ آن، دولت را به رعایت اسناد بین‌المللی حقوق بشری مکلف نموده است. در این قانون، حقوق هجده گانه بشری مورد رعایت قرار گرفته و هرکدام آن به گونه‌ی در این قانون بازتاب یافته است. ماده ۲۳ قانون اساسی در مورد حق حیات، ماده ۲۴ در مورد حق کرامت، ماده ۴۸ در مورد حق کار، ماده ۴۳ در مورد حق آموزش، ماده ۵۲ در مورد حق صحت، ماده ۵۴ در مورد حق تشکیل خانواده، ماده ۴۰ در مورد حق مالکیت، ماده ۲۴ در مورد حق آزادی و امنیت شخصی، ماده ۳۹ در مورد حق آزادی گشت و گذار، ماده ۳۴ در مورد حق آزادی بیان، ماده ۳۶ در مورد حق آزادی اجتماعات و ماده چهارم در مورد حق تابعیت صراحت دارند. همچنین سایر قوانین کشور مانند قانون کار، قانون معارف و غیره که بر مبنای قانون اساسی کشور ایجاد شده اند، نیز از ارزشهای حقوق بشری بهره مند اند.

افغانستان علاوه از اینکه عضویت اعلامیه جهانی حقوق بشر را دارد، سایر کنوانسیونهای مهمی که در راستای حقوق بشر از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شده، به امضا رسانده است. کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض نژادی، کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان، کنوانسیون حقوق کودک و پروتکل‌های اختیاری مربوط به کنوانسیون حقوق کودک از جمله مهمترین کنوانسیونهای است که افغانستان عضویت آنرا دارد.

فصل ششم حقوق بین الملل بشردوستانه

مهم ترین مسایل این فصل عبارتند از:

- حقوق بین الملل بشردوستانه چیست؟
- "حقوق بین الملل بشردوستانه با حقوق بشر چه رابطه دارد؟
- "سیر تاریخی تکوین و تکامل حقوق بین الملل بشردوستانه چگونه بوده است؟
- اصول و معیارهای حقوق بین الملل بشردوستانه چیست؟
- "ماهیت اخلاقی و حقوقی حقوق بشردوستانه چگونه است؟
- "دخالت بشردوستانه چیست و در کدام موارد صورت می گیرد؟

تعریف و مفهوم حقوق بین الملل بشردوستانه

حقوق بین الملل بشردوستانه یا حقوق بشردوستانه بین المللی^۱ شاخه ای از حقوق بین الملل عمومی است که برمخاصمات مسلحانه بین المللی و داخلی نظارت دارد. حقوق بین الملل بشردوستانه، که از آن به عنوان حقوق جنگ نیز یاد می شود، قواعد مشخصی را برای جنگ و مخاصمات مسلحانه بین المللی وضع نموده است. حقوق بین الملل بشردوستانه در بردارنده دو مفهوم اصلی است. اول اینکه اعلام می کند که هنگام درگرفتن درگیری مسلحانه، حق دولتها در انتخاب روش ها و سلاح های جنگی نامحدود نیست و آنها فقط می تواند از آن دسته از روش ها و سلاح های جنگی استفاده کنند که رنج زاید و غیر انسانی ایجاد نکند. دوم اینکه از حیات، سلامت و کرامت انسانهای که در درگیری مشارکت نکرده یا به مشارکت خود در درگیری پایان داده اند، حمایت می کند. (امیدی، ۱۳۸۸)

از حقوق بین الملل بشردوستانه تعریف های متعددی صورت گرفته که بیانگر مفهوم یکسان است. برخی هم حقوق بشردوستانه را اینگونه تعریف کرده اند؛ اصول و قواعدی که استفاده از خشونت را در دوران منازعات مسلحانه محدود می کند و هدف از آن عبارت است از: حمایت از اشخاصی که مستقیماً درگیر جنگ نیستند یا دیگر درگیر نیستند یعنی زخمی ها، بیماران، کشتی شکسته ها، اسیران و افراد غیر نظامی و محدود کردن آثار خشونت درجنگ، پرهیز از انتقام جویی و اذیت و آزاری که تأثیری در اهداف جنگ ندارند. (مهرپور، ۱۳۷۷) یکی از قواعد پایه و اساسی حقوق بشردوستانه این است که حملات باید کاملاً به اهداف نظامی محدود باشد تا غیر نظامیان متضرر نشوند. تعاریف حقوق بشردوستانه ای بین المللی نشان می دهد که هدف عمده حقوق بشردوستانه محدود نمودن تلفات ناشی از

1. International Humanitarian law

جنگ و حفاظت از کسانی در جنگ بی طرف هستند می‌باشد.

ماهیت حقوق بشردوستانه بین‌المللی

حمایت از افراد آسیب پذیر در جنگ، هدف اصلی حقوق بشردوستانه بین‌المللی است. بدیهی است که در زمان مخاصمات مسلحانه خشونت علیه افراد زیاد می‌شود و حقوق شان بشدت نقض می‌گردد. بنابراین احترام به شأن و منزلت افراد و حمایت از آنها در چنین وضعیتی یک تعهد اولیه و اساسی حقوق بین‌الملل بشر دوستانه است و باید از سوی طرفین مخاصمه رعایت گردد. در واقع این حقوق، حقوقی حمایتی است، حمایت از افراد، چه نظامی و چه غیرنظامی، و کرامت آنها در زمان مخاصمات مسلحانه. (سلیمان‌زاده، ۱۳۹۰) تمام قوانین و مقررات این حقوق بر اساس حمایت از افراد شکل گرفته و قاعدتاً ماهیت اصلی چنین حقوقی حمایت از افراد به طور عام است و اصل حمایت پایه و اساس نظام بین‌الملل حقوق بشر دوستانه را تشکیل می‌دهد.

رابطه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه

حقوق بشر و حقوق بشردوستانه هر دو از شاخه‌های حقوق بین‌المللی می‌باشند. انسانها در همه موارد از حقوق بشری خود برخوردار اند، اما حقوق بشردوستانه تنها در زمان جنگ مطرح می‌شود. در صورتی که جنگ نباشد بحث حقوق بشردوستانه در میان نیست. موضوع حقوق بشر و حقوق بشردوستانه باهم رابطه اساسی دارند و هر دو در مورد حمایت از بشر مطرح است. طوریکه گفته شد، محور اصلی بحث حقوق بشردوستانه را حمایت از افرادی که درگیر جنگ نیستند یا در معرض آسیب پذیری قرار دارند هست. حمایت از افراد آسیب پذیر در جریان منازعات مسلحانه، تضمین کننده حیات آنان است. حق حیات یکی از بخش‌های اصلی حقوق بشر است. از اینرو منع نمودن یا محدود کردن استفاده از سلاح‌های که به دیگران آسیب

می‌زند، در واقع همان حمایت از حق حیات بشری است که در حقوق بشر روی آن تأکید شده است.

حقوق بشردوستانه به دنبال حمایت از افراد در دوران درگیریهای مسلحانه و پس از آن است. این حقوق بر چند قرن حقوق بین‌الملل عرفی استوار است و مهمترین مقررات آن عبارتند از:

✓ کنوانسیونهای لاهه که حقوق و تعهدات دولتهای درگیر را مشخص میکنند و

✓ کنوانسیونهای ژنو که مقررات حمایت از افراد غیررزمنده و غیرنظامیان را توضیح میدهند.

هدف حقوق بشردوستانه محدود کردن رفتار خصمانه دولتها، و قاعده مند کردن نحوه رفتار آنها با غیرنظامیان و رزمندگان در بند طرف متخاصم (اسرای جنگی)، در زمان وقوع درگیریهای مسلحانه بین المللی (و غیرین المللی) است. اما هدف حقوق بشر حمایت از تمامی افراد در تمامی زمانها اعم از زمان وقوع درگیریهای مسلحانه یا زمان صلح است.

برای روشنی بیشتر روی شباهت‌های حقوق بشر و حقوق بشردوستانه به صورت فهرست وار به آن می‌پردازیم:

۱- حقوق بشر و حقوق بین الملل بشر دوستانه، هر دو شاخه‌ای پر اهمیت از حقوق بین الملل محسوب می‌شوند.

۲- اصل احترام به انسان و کرامت ذاتی او پایه و اساس هر دو حقوق است.

۳- معاهدات حقوق بین الملل بشر دوستانه و نیز معاهدات حقوق بشری، هر دو بر خلاف سایر معاهدات بین المللی مبتنی بر اصل تقابل نمی‌باشند.

۴- این دو حقوق در توسعه و تدوین یکدیگر تأثیر متقابل داشته‌اند از جمله تأثیر حقوق بشر در تدوین پروتکل‌های الحاقی به کنوانسیون‌های

چهارگانه ژنف و تأثیر حقوق بشر دوستانه در تدوین کنوانسیون حقوق کودک.

۵- در حوزه این دو حقوق، قواعد و مقرراتی مشترکی یافت می‌شود که هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ قابلیت اجرایی دارند از جمله منع شکنجه و آزار منع رفتار بی‌رحمانه، منع لطمه به حیثیت اشخاص. (ارجمند، ۱۳۸۶)

حقوق بشردوستانه در منازعات داخلی و بین‌المللی:

هرچند نخستین گام برای شناسایی نیازهای قربانیان، در درگیری‌های داخلی در سال ۱۹۲۱ برداشته شد، زمانی که دهمین کنفرانس صلیب‌سرخ در ژنو قطع‌نامهٔ مربوط به جنگ داخلی را مورد پذیرش قرار داد و در آن حق همه قربانیان جنگ‌های داخلی در دریافت کمک مطابق با اصول کلی صلیب‌سرخ پایه‌گذاری شد و کمیتهٔ بین‌المللی صلیب‌سرخ مأموریت دخالت در مسایل داخلی را در قالب نقش حمایتگری به دست آورد. اما در سال ۱۹۴۹ یک ماده مشترک در کنوانسیون‌های چهارگانهٔ ژنو وارد شد که مطابق آن، در مخاصمات مسلحانه با ویژه‌گی غیر بین‌المللی برخی تضمینات حد اقلی باید رعایت شود. (تاموشات، ۱۳۸۶)

اصولاً کنوانسیون‌های ژنو مقررات حقوق بشردوستانه در مورد جنگ‌های بین‌المللی را بیان می‌کنند و دولتهای عضو این کنوانسیونها در صورت درگیرشدن در یک جنگ که جنبهٔ بین‌المللی داشته باشد موظف به رعایت مقررات مزبور هستند، ولی در مورد جنگ‌های داخلی و درگیری دولت با شورشهای داخلی طبعاً قوانین لازم‌الاجرا داخلی کشور و احیاناً تعهدات دولت طبق اسناد بین‌المللی حقوق بشر لازم‌الاجرا است، ولی با وجود این، یک ماده مشترک در کنوانسیون‌های چهارگانهٔ ژنو گنجانده شده که دولتهای عضو را ملزم می‌کنند که حتا در جنگ‌های داخلی یا جنگ‌های که وصف بین‌المللی ندارند نیز حق احد اقل حقوق انسانی در آن شمرده شده است رعایت کنند. (مهرپور، ۱۳۷۷)

تاریخچه حقوق بشردوستانه

حقوق بشردوستانه بین‌المللی مانند سایر قواعد حقوق بین‌الملل به گذشته‌های دور بر نمی‌گردد. در قرن نهم بود که بحث حمایت از قربانیان جنگ و معقول کردن جنگ از سوی فلاسفه و حقوق دانان مطرح شد. اما گفتمان‌ها به صورت رسمی تحت قاعده مشخص وجود نداشت. در عصر روشنگری (قرنهای ۱۷ و ۱۸) در نگرش دولتها نسبت به رفتارهای جنگی، تاحدی تحت تاثیر نظرات روسو در کتاب قرارداد اجتماعی، تغییرات اساسی بوجود آمد: روسو معتقد بود: «جنگ یک رابطه است اما نه رابطه انسان با انسان، بلکه رابطه دولت با دولت. افراد فقط بطور اتفاقی با هم دشمن می‌شوند اما نه به عنوان انسان و حتی شهروند بلکه به عنوان سرباز، اگر هدف جنگ نابودی دولت متخاصم باشد طرف دیگر حق دارد نیروی مسلح آن را از بین ببرد، اما همین که آنها سلاح خود را زمین بگذارند و خود را تسلیم کنند، دیگر انسان هستند و کسی حق سلب حیات از آنها را ندارد». (تاموشات، ۱۳۸۶) اما بحث حمایتی تاریخچه حقوق بشردوستانه به «هانری دونان» بر می‌گردد. هانری دونان یک فرد سویسی در سال ۱۸۵۹ به طور اتفاقی درگیر جنگ فرانسه و اتریش شد و جز از سربازان زخمی قرار گرفت. پس از جنگ برای خدمات و ایجاد تسهیلات به سربازان زخمی تلاش نمود. وی پس از این جنگ، یک کتاب نوشت و در آن پیشنهاد نمود که به مجروحین جنگی باید مساعدت صورت گیرد، سپس به کمک همکاران شان، کمیته را بنام «کمیته بین‌المللی کمک به مجروحین» ایجاد نمود. بعدها این کمیته بنام کمیته بین‌المللی صلیب سرخ تغییر یافت. (مهرپور، ۱۳۷۷) در سال ۱۸۶۴ نمایندگان ۱۶ کشور اروپایی طی یک کنفرانس کنوانسیون را تحت عنوان کنوانسیون «بهبود وضعیت مجروحین در جنگهای زمینی» تصویب نمودند. این سند نخستین کنوانسیون ژنو است که اصول جهانی را در مورد حمایت از متضررین جنگ مطرح نمودند. نقش «صلیب» به رنگ سرخ روی پارچه سفید به عنوان نماد پرسونل پزشکی تصویب شد. اما بعدها در کشورهای اسلامی به جای علامت «صلیب» علامت «هلال» به رنگ سرخ به کار گرفته

شد و بنام هلال احمر مسمی گردید.

در سال ۱۸۹۹ کنفرانس صلح لاهه که به منظور ایجاد قواعد جنگی برگزار گردید، قواعد تازه را در عرصه منازعات وضع نمود که از آن بنام قانون جنگ یاد می‌شود. مهمترین دست‌آورد کنفرانس ۱۸۹۹ نیل به توافق راجع به عهد نامه رعایت قواعد و عرف‌های جنگ زمینی و ضمیمه آن یعنی مقررات مربوط به قواعد و عرف جنگ زمینی بود که معمرات ماهوی زیادی را در برمی‌گرفت. برای نخستین بار در تاریخ بشر، یک رژیم حقوقی جامع برای جنگ زمینی رژیمی که به دنبال اجرا در سطح جهان بود، ایجاد شد. در سال ۱۹۰۷ در دومین کنفرانس لاهه عهد نامه مزبور با اصلاحاتی چند، ترمیم شد. (تاموشات، ۱۳۸۶)

حقوق بشردوستانه پس از جنگ جهانی اول:

پس از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) که تلفات سنگین انسانی را در پی داشت، بار دیگر جامعه بین‌المللی به فکر تقویت کنوانسیون مربوط به حقوق بشردوستانه افتاد. در سال ۱۹۲۹ طی یک کنفرانس در ژنو کنوانسیون با مقررات بهتر برای رفتار با بیماران و مجروحین، و کنوانسیون دیگر در زمینه رفتار با اسرا تصویب شد.

حقوق بشردوستانه پس از جنگ جهانی دوم:

جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) کسترده‌ترین جنگ جهان شمرده می‌شود که حدود ۷۰ میلیون نفر در این جنگ متضرر شدند. این تلفات و خسارات ناشی از جنگ، جامعه جهانی را وادار نمود که اصلاحات اساسی را در قواعد جنگی و حمایت از آسیب دیده گان جنگ به میان آورند. تنها پس از جنگ جهانی دوم بود که شرایط مناسبی برای اصلاحات اساسی به وجود آمد. در سال ۱۹۴۹ در ژنو چهار عهد نامه مورد پذیرش قرار گرفت که مشتمل بر زخمیان و بیماران در خشکی، زخمیان در دریاها، اسرای جنگی و غیر نظامیان به عنوان قربانیان مخاصمه مسلحانه بود. (تاموشات، ۱۳۸۶)

موضوع حقوق بشردوستانه بین‌المللی

موضوع حقوق بشردوستانه، در واقع حقوق انسان در زمان جنگ است. بحث حقوق بشردوستانه زمانی مطرح می‌شود که مسأله جنگ در میان باشد. جنگ معمولاً آسیب و خسارات را همراه دارد. از این رو، موضوع حقوق بشردوستان پیرامون حقوق افراد در زمان جنگ بحث می‌کند.

به صورت مشخص موضوع حقوق بشردوستانه، پیرامون موارد ذیل می‌باشد:

حقوق اسیران جنگی

حقوق زنان و کودکان

حقوق زخمیان و مریضان

حقوق بی‌جا شده گان در اثر جنگ

حقوق کشتی شکسته گان در جنگ‌های دریایی

محدود ساختن جنگ افزارها و قواعد جنگ

حفظ بناهای فرهنگی. (زهره سپهر و دیگران، ۱۳۹۲)

محدود شدن حق مطلق دولت‌ها در توسل به زور

توسل به زور مسلحانه دولتها علیه یکدیگر، در سالهای پیش از میلاد و نوزده قرن پس از آن هیچ ممنوعیتی نداشت. محدودیتهایی که گاه وضع میشد نیز در اکثر مواقع توسط دولتها نقض میگردید. بنابراین دولتها بنا به میل خود یا اقتضای منافعشان آزادانه سرزمینهای دیگر را عرصه تاخت و تاز خود میکردند. در سال ۱۸۹۹ به پیشنهاد تزار روسیه کنفرانسی در لاهه با حضور ۲۶ کشور تشکیل شد و طی آن کنوانسیونیی در مورد حل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی به تصویب رسید.

در پی استقبال دولتها از کنوانسیونهای لاهه در سال ۱۹۰۷ مجدداً ۴۴ دولت به پیشنهاد تزار در لاهه گردهم آمدند و ضمن تصویب ۱۳ کنوانسیون،

بیانیه ای نیز در مورد اصل داوری اجباری به امضا رساندند.

دو کنفرانس ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه را میتوان در زمره اولین اقدامات بین المللی برای محدود کردن حق دولتها در توسل به زور از طریق جایگزین کردن آیینهای فیصله مسالمت آمیز اختلافات قرار داد. مجمع جامعه ملل در سال ۱۹۲۷ طی یک اعلامیه رسمی جنگ تجاوزکارانه را جنایت و ممنوع اعلام کرد. با پایان جنگ جهانی دوم و تدوین منشور سازمان ملل، مطابق بند ۲ ماده ۴ آن، تهدید یا توسل به زور در روابط دولتها با یکدیگر کاملاً ممنوع اعلام شد.

منشور سازمان ملل در دو حالت توسل به زور را اجازه داده است:

۱- زمانی که دولت قربانی حمله مسلحانه درصدد اعمال حق دفاع مشروع از خود برآید: ماده ۵۱

۲- زمانی که شورای امنیت مطابق اقتدارات خود در فصل ۷ توسل به زور را ضروری تشخیص دهد.

ماده ۵۱ منشور مقرر می‌دارد:

«در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به عمل آورد هیچیک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود خواه فردی یا دسته جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد کرد. اعضاء باید اقداماتی را که در اعمال این حق به عمل می‌آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اقتدار و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق این منشور دارد و به موجب آن میتواند برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی اقدامات لازم را به عمل آورد تأثیری نخواهد داشت» (ملل متحد، ۱۹۴۵)

دفاع مشروع چیست؟

هر دولتی از حق دفاع مشروع برخوردار است اما تکلیف به آن ندارد؛ یعنی ممکن است ترجیح دهد اختلاف را از راههای مسالمت آمیز حل و فصل کند.

با آنکه دفاع مشروع حقی ذاتی خوانده شده است، اما از زمان منشور به بعد همواره از آن به عنوان یک استثنا یاد شده نه اصل. دفاع مشروع باید در برابر حمله مسلحانه باشد. کلیه اقداماتی که از جانب دولتها در قالب دفاع مشروع انجام میشوند باید به شورای امنیت گزارش شوند. خودداری از گزارشدهی به شورای امنیت ادعای اقدام دولتها براساس حق دفاع مشروع را تضعیف میکند. این نکته از آن جهت در ماده ۵۱ پیش بینی شده که از سویی توسل به زور به عنوان امر استثنایی و متمرکز در سازمان ملل باقی بماند و از سوی دیگر دفاع مشروع نیز در جایی متوقف شود. برخی حقوق دانان دفاع مشروع را اجبار دانسته و برخی هم انجام تکلیف. به صورت مشخص تر، دفاع مشروع به حالتی اطلاق می شود که براساس آن کشور مورد تجاوز مسلحانه، حق میدهد تا به فوریت در مقابل تهاجم مسلحانه، کشورهای دیگر با هروسیله ممکن، حتا اگر مخالف حقوق بین الملل هم باشد، متوسل به زور شده و با دفاع از خود، دشمن تجاوزگر را سرکوب کند. (بیکدلی، ۱۳۸۰)

منابع حقوق بشر دوستانه بین المللی:

منابع حقوق بشر دوستانه بین المللی شامل منابع عرفی و قرار دادی می باشد. عرف یک بحث مهم و قابل توجه در مسایل حقوقی به شمار می رود. تاریخ بشر بدون شک در بسیاری از موارد با جنگ های متعددی همراه بوده است. از این رو، این جنگ ها دارای عرف های مبنی بر حس بشر دوستانه نیز بوده است. تقویه چنین عرف ها در طول زمان باعث عرف های بشر دوستانه در جریان جنگ شده است.

بخش مهم و اصلی منابع حقوق بشر دوستانه بین المللی را منابع قرار دادی تشکیل می دهد که «حقوق لاهه» و کنوانسیون های چهارگانه ژنو می باشد.

نگاهی کلی به کنوانسیون های ژنو

کنوانسیون های چهارگانه ژنو در واقع به عنوان منبع اصلی حقوق بشر دوستانه محسوب می شود. این کنوانسیون ها در سال ۱۹۴۹ به منظور حمایت از قربانیان جنگ در ژنو تصویب گردید و همگی در سال ۱۹۵۰ لازم الاجرا شدند.

عناوین کامل کنوانسیونهای چهارگانه ژنو عبارت اند از:

۱- کنوانسیون ژنو برای بهبود وضع مجروحین و بیماران نیروهای مسلح در جنگ زمینی.

۲- کنوانسیون ژنو برای بهبود وضع مجروحین، بیماران و غریقان در جنگ دریایی.

۳- کنوانسیون ژنو مربوط به رفتار با اسیران جنگی.

۴- کنوانسیون ژنو مربوط به حمایت از افراد غیر نظامی در دوران جنگ.

این کنوانسیونها دولت‌های عضو را مکلف ساخته تا در رعایت و عملی نمودن آن بکوشند. اصل اساسی «مسئولیت کشورها» در حقوق بین‌الملل، مقرر میدارد که هر کشوری تعهدات بین‌المللی اش را نقض نکند، باید مسئول اعمالش باشد. به عبارت دیگر، مفهوم مسئولیت دولت بمعنی این است که کشورهایی که به تعهدات بین‌المللی خود احترام نمیگذارند، باید فوراً اقدامات غیر قانونی شان را متوقف و خسارات زیاندیدگان را جبران کنند. جبران میتواند به شکل استرداد، غرامت، اعاده اعتبار، یا کسب رضایت باشد. بر اساس ماده مشترک این کنوانسیونها: «هر تخلف بین‌المللی یک دولت، موجب مسوولیت بین‌المللی آن دولت می‌گردد».

علاوه از کنوانسیونهای ژنو، حقوق لاهه نیز به عنوان منبع حقوق بشردوستانه شمرده می‌شود که در واقع و اصول و رفتارهای بشردوستانه را در هنگام جنگ وضع نموده است. از حقوق لاهه بنام حقوق جنگ نیز یاد می‌شود. سابقه حقوق لاهه در قانون لیبر بر می‌گردد. قانون لیبر در سال ۱۸۶۳ در جریان جنگ داخلی امریکا صادر شد که قواعد مشخصی در زمینه جنگ ارایه کرد. اما در سال ۱۸۹۹ بابرگزاری کنفرانس لاهه، در حقوق لاهه تحول اساسی به وجود آمد. طی این کنفرانس، قوانین و عرف‌های جنگ زمینی به انضمام مقررات جنگ زمینی تصویب شد.

مطابق حقوق لاهه، متخاصمین حق نامحدودی در استفاده از وسایل

جنگی و شیوه‌های نبرد ندارند، و مکلف اند از به کار گیری تسلیحاتی که آسیب زیاد برسانند و پیامدهای ناگوار را داشته باشد، استفاده نکنند. از سوی دیگر دیوان کیفری بین‌المللی که در سال ۱۹۹۸ تشکیل شد که در زمینه رسیدگی به جرایم: نسل‌کشی، جنایت جنگی و تجاوز اختصاص یافته، نیز می‌توان جنبه‌های اخلاقی حقوق بشردوستانه را در آن یافت. اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی حاوی جنبه‌های اخلاقی و حقوقی بشردوستانه می‌باشد. به عنوان مثال یکی از مواردی که در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی تصریح گردیده، اینست که: «تحمیل عمدی گرسنگی بر غیرنظامیان از طریق محروم ساختن آنان از ملزومات بقاء به عنوان یک حربه جنگی، جنایت جنگی به شمار می‌رود».

اصول و معیارهای حقوق بشردوستانه:

حقوق بشردوستانه دارای سلسله اصول بنیادی و معیارهای اساسی می‌باشد که در جنگها باید این اصول رعایت گردد. مهم‌ترین اصول حقوق بشردوستانه به طور خلاصه قرار ذیل است:

اصل کرامت انسانی و عدم تبعیض: هدف از این اصل آن است که باید با تمام انسانها رفتار انسانی و بدون هرگونه تبعیض ناشی از جنسیت، ملیت، نژاد، مذهب و یا عقاید سیاسی صورت گیرد.

اصل ضرورت نظامی: هر فعالیت نظامی باید بر اساس علل نظامی توجیه شده باشد. معنای اصل ضرورت نظامی این است که به غیر نظامیان و کسانی که خارج از صحنه نبرد قرار دارند، ممنوع است.

اصل محدودیت: مطابق این اصل در روش به کارگیری سلاح‌های که آثار مخرب به جا میگذارد باید خود داری گردد.

اصل تفکیک یا تمایز: بر اساس این اصل، باید میان افراد و اموال نظامی و غیر نظامی تفکیک صورت گیرد، از آنجا که حمله بر افراد و اموال غیر نظامی ممنوع است، نتیجه تفکیک آن است که از این افراد و اموال حمایت لازم

به عمل خواهد آمد. طرفین متخاصم در حین درگیریهای مسلحانه باید بین نظامیان و غیر نظامیان تفکیک به عمل آورند و افراد غیرنظامی را هدف حمله قرار ندهند. هرگز نباید سلاح‌هایی بکار گیرند که قادر به تفکیک اهداف نظامی و غیرنظامی نیستند.

اصل تناسب: به موجب این اصل در جنگ هر متخاصم تنها می‌تواند به میزانی از انواع تسلیحات مجاز استفاده کند که برای شکست دشمن متناسب و ضروری است.

اصل حسن نیت: در مذاکرات که میان طرفین جنگ صورت می‌گیرد، باید مبنی بر حسن نیت و صلح آمیز باشد.

ماهیت اخلاقی و حقوقی حقوق بشر دوستانه

جنگ یک وضعیت استثنایی است و ماهیتاً نفی‌کننده هرگونه قاعده و اصول نظم و کنترل حیات جمعی می‌باشد. از این رو، در هنگام جنگ بسیاری از اصول و قواعدی که در زندگی عادی مبنای روابط و مناسبات اجتماعی میان انسان‌ها است، به تعلیق در می‌آید و زمینه اجرا و تطبیق خود را از دست می‌دهد. بنابراین، جنگ از تحت کنترل و نظارت بسیاری از این قواعد بیرون می‌آید و بسیاری از حدود و ثغور زندگی متعارف را درمی‌نوردد. زور مبنای اصلی رفتار متخاصمان در جنگ است.

اما حقوق بشر دوستانه در تلاش آن است که با وضع اصول و قواعد مشخصی جنگ‌ها را تحت کنترل در بیاورد و رفتار طرف‌های جنگ را در چارچوب این اصول و قواعد مشخص محدود کند تا از دامنه‌های تلفات و ویرانی‌های جنگ بکاهد. این اصول و قواعد تلاش می‌کند طرف‌های جنگ را در مقابل تلفات و ویرانی‌های جنگ پاسخگو سازد و امکان بازپرسی و رسیدگی حقوقی به آن‌ها را فراهم سازد و ضمانت‌هایی اجرایی مشخصی برای آن‌ها به وجود بیاورد.

این اصول و قواعد از ابتدای ظهور خود بیشتر ناظر بر رفتار دولت‌ها

بود و جنگ‌های بین‌الدولی را در نظر داشت. زیرا دولت‌ها به دلیل ثبات و تشخیص ویژه‌شان در چارچوب نظام بین‌الملل بیشتر قابل کنترل و بازپرسی از پیامدهای جنگ است. افراد و گروه‌هایی که به صورت پراکنده در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و یا ثبات چندانی نداشتند مورد توجه حقوق بشردوستانه نبودند، زیرا امکان تطبیق این قواعد بر آن‌ها میسر نبود. از این رو، تا هنگام انعقاد کنوانسیون‌های ژنو در سال ۱۹۴۹، حتا جنگ‌های داخلی نیز مورد توجه حقوق بشردوستانه قرار نگرفت. تنها پس از این کنوانسیون‌ها بود که تلاش شد بخشی از قواعد کنترل‌کننده جنگ را بر جنگ‌های داخلی نیز حاکم سازند.

این تلاش‌ها در پی آن است که جنگ را نیز به عنوان یک وضعیت حقوقی در نظر بگیرند و قواعد حقوقی مشخصی را بر آن‌ها اعمال کنند. این قواعد در کنفرانس‌ها و معاهدات رسمی متعددی طرح و تدوین شده‌اند که بسیاری از آن‌ها حالت الزامی دارند و کشورهای متعاقد را مکلف به رعایت این قواعد می‌سازند. چنانچه در ماده ۱ مشترک میان کنوانسیون‌های ژنو آمده است: «دولت‌های معظمه متعاقد تعهد می‌نمایند که این قرارداد را در همه احوال محترم شمرده و اتباع را به احترام آن وادار سازند.» ماده ۸ اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری (اساسنامه رُم) موارد نقض حقوق بشردوستانه را به عنوان «جنایات جنگی» می‌شناسد و رسیدگی قضایی به آن‌ها را در چارچوب حقوق کیفری بین‌المللی تقاضا می‌کند. این قواعد و معاهدات حقوقی است که ماهیت حقوقی حقوق بشردوستانه را تشکیل می‌دهند و آن را به عنوان شاخه‌ای از حقوق بین‌الملل تعریف می‌کنند.

با این وجود، می‌دانیم که بسیاری از کسانی که درگیر جنگ هستند ممکن است از حدود این قواعد حقوقی پافراتر بگذارند و دست به اعمال نقض کننده این قواعد بزنند. یعنی در هنگام جنگ‌های مسلحانه، امکان اعمال کنترل و نظارت مداوم بر طرف‌های جنگ بسیار محدود می‌شود و نمی‌توان در هر حالت، آن‌ها را وادار به اطاعت از اصول و قواعد حقوق بشردوستانه کرد. به همین خاطر، تقریباً در همه جنگ‌ها حوادث و اتفاقاتی که اصول و

ارزش‌های حقوق بشردوستانه را نقض می‌کند، اتفاق می‌افتد. حقیقت این است که در هنگام گیرودار یک جنگ تمام‌عیار، سربازان تنها با نیروی وجدان خود و اصول اخلاق انسانی طرف‌اند. یعنی طرف‌های جنگ اگر از دست بردن به جنایات و کشتار بی‌رویه و گسترده امتناع می‌کنند، بخشی عمده آن می‌تواند به خاطر حکم وجدان و اصول اخلاق انسانی باشد. بنابراین، ارزش‌ها و اصول حقوق بشردوستانه در هنگام جنگ، برای طرف‌های درگیر، اگر از یک سو به عنوان اصول حقوقی لازم‌الاجرا و قابل پیگرد شناخته می‌شود، ماهیت اخلاقی نیز دارد.

از لحاظ تاریخی نیز، پیش از آن که رژیم حقوقی حقوق بشردوستانه ایجاد شود، ارزش‌های حداقلی‌ای که وجود داشت بیشتر به حکم وجدان انسانی و اخلاق بشردوستانه رعایت می‌شد. و چون اخلاق و وجدان امور نفسانی‌اند و ضمانت‌های بیرونی ندارند، همیشه اتفاق می‌افتاد که در هنگام جنگ‌ها، فضای خشونت بار جنگ و کشتار بر وجدان و اخلاق غلبه پیدا کند و اخلاق حقوق بشردوستانه نقض گردد. از این رو، در جریان کنفرانس‌ها و معاهدات بین‌المللی تلاش شد که این اصول اخلاقی، به صورت قواعد حقوقی تدوین گردد و طرف‌های درگیر را تا حد امکان مکلف به رعایت این قواعد سازد.

دخالت بشردوستانه چیست؟

دخالت بشردوستانه طی سال‌های اخیر یکی از مباحث قابل توجه در عرصه بین‌الملل بوده است. نظریات و دیدگاه‌های متعددی در این زمینه ارائه گردیده است. «موضوع دخالت بشردوستانه در قرن ۱۹ صرفاً یک بحث تیوریک بود، این مسأله زمانی به عنوان یک امر اخلاقی مطرح شد که نسل‌کشی فاجعه «رواندا» اتفاق افتاد. (نراقی، ۱۳۹۲) پس از آن وجود تنش‌ها و کشمکش‌های متعدد میان کشورها، تنش‌ها و چالش‌های قومی در درون کشورها، این نگرانی را در پی داشته است که مبدا این چالش‌ها منجر به فاجعه انسانی گردد و جهانیان تماشاگر چنین حوادث باشند. بدین لحاظ بحث دخالت بشردوستانه به عنوان یک امر اخلاقی جدی‌تر شده و مداخله بشردوستانه به عنوان یک

مسئله اخلاقی و سیاسی مطرح می‌باشد. مداخله بشردوستانه مداخله قهری کشوری [یا مجموعه ای از کشورها] در سرزمین کشوری دیگر است که به منظور حفاظت از افراد در مقابل تهدیدهایی که متوجه جان آن‌ها است، و همچنین به منظور مقابله با رفتار وحشیانه و غیرانسانی یا اذیت و آزار و شکنجه آنان انجام می‌گیرد. (علی بابایی، ۱۳۸۴: ۵۳۶-۵۳۷)

مداخله بشردوستانه از پیامدهای جهانی شدن حقوق بشر است. در حقوق بین‌الملل کلاسیک، تنها دولت‌ها به عنوان عاملان حقوق بین‌الملل و شخصیت مورد اعتنا به رسمیت شناخته می‌شد و اگر به افراد انسانی توجهی صورت می‌گرفت، تنها از رهگذر دولت‌های متبوع شان بود. دو اصل اساسی حاکم بر روابط کشورها، «اصل احترام به حاکمیت ملی دولت‌ها» و «عدم مداخله در امور داخلی کشورها» بود. این دو اصل به صورت مطلق طرح می‌شد و هرگونه اقدامی که حاکمیت ملی دولت‌ها را نقض کند و مداخله در امور داخلی آن‌ها شمرده شود، مردود بود و نقض قواعد حقوق بین‌الملل به حساب می‌آمد. اما در نظام حقوق بین‌الملل جدید، حقوق بشر از امور جهانی به شمار می‌رود و تنها در تحت سیطره دولت‌ها نیست. جهانی شدن حقوق بشر، توجه به حقوق افراد را نیز برای حقوق بین‌الملل موضوعیت داد و افراد به عنوان شخصیت مورد اعتنا به رسمیت شناخت. این تحول، حاصل تلاش‌های مدافعان و فعالان حقوق بشر بود. نهادی شدن حقوق بشر، به ویژه بعد از تشکیل سازمان ملل متحد، رعایت حقوق بشر را به یک اصل تشکیک ناپذیر در روابط دولت‌ها نیز درآورد.

جهانی شدن حقوق بشر باعث شد که دولت‌ها مکلف به رعایت حقوق بشر و حمایت از آن شناخته شوند و در صورت اهمال و یا تخلف از آن، مورد سوال قرار بگیرند؛ تا آن جا که امروزه مشروعیت دولت‌ها نیز وابسته به رعایت حقوق بشر و حمایت از آن می‌باشد. این امر، خصوصاً در شرایط جنگی و در قبال حقوق اساسی بشری شهروندان از قبیل حق حیات و کرامت بسیار جدی‌تر می‌شود. مفهوم مداخله بشردوستانه نیز از دل همین مسئله می‌آید. یعنی هرگاه دولتی در قبال حقوق اساسی شهروندان خود بی

اعتنایی کند، و یا خود به نقض سیستماتیک و گسترده آن دست بزند، مداخله بشردوستانه برای حفاظت از حیات و کرامت انسانی مردم و جلوگیری از فجایع انسانی در آن کشور به یک امر ضروری تبدیل می‌شود.

مطرح شدن مداخله بشردوستانه، با اتکا بر کرامت انسانی و الزام دولت‌ها به رعایت آن‌ها مفهوم «اقتدار ناشی از حاکمیت» را خدشه دار نموده و «حقوق ذاتی افراد انسانی» را به «هنجاری اجباری» تبدیل کرده است. امروزه دیگر تحت هیچ عنوانی نمی‌توان در قالب صلاحیت‌های ملی و مطلق بر داخلی بودن مسأله تأکید ورزید و دیگر کشورها را از دخالت بر حذر داشت. (زنگنه، ۱۳۸۳)

مفهوم مداخله بشردوستانه را می‌توان در دو سطح مضیق و موسع مطرح کرد: مداخله بشردوستانه در مفهوم مضیق و کلاسیک خود به معنای هر اقدام مسلحانه دولتی علیه دولتی دیگر است که برای صیانت از جان و آزادی‌های شهروندان دولت اخیر که قادر یا مایل نیست خود چنین صیانتی را برای آنها فراهم کند صورت می‌گیرد. ولی مفهوم موسع مداخله بشردوستانه اعم از اقدام مسلحانه و سایر اقدامات غیرمسلحانه‌ای است که ممکن است صورت گیرد؛ از جمله بلوکه کردن دارایی‌های مقامات کشور قاصر یا خاطی و منع صدور روادید (ویزا) برای آنها، یا وضع تحریم‌های فراگیر علیه آن دولت. چنین اقداماتی ممکن است به صورت یک‌جانبه یا چندجانبه باشند، یا توسط سازمانی منطقه‌ای همچون ناتو صورت گیرند. (موتق، ۱۳۹۰)

هرچند امروزه نیز احترام به حاکمیت ملی از اصول اساسی روابط بین کشورها می‌باشد و هیچ کشوری حق ندارد این اصل را نقض کند. از این رو، براساس بند چهارم ماده دوم منشور سازمان ملل متحد، تهدید به زور یا استفاده از آن در روابط بین‌المللی ممنوع است: «کلیه اعضاء در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مبادینت داشته باشد خودداری خواهند نمود.»

با این حال، در مواردی که دولتی قادر یا مایل نیست در برابر آسیب‌های جدی حمایت لازم را از مردم خود به عمل آورد، «اصل عدم مداخله جای خود را به مسوولیت بین‌المللی حمایت می‌دهد». این رویکرد در سال ۲۰۰۴ توسط هیات عالی رتبه منصوب دبیرکل سازمان ملل تایید شد. این هیات در گزارش نهایی خود ضمن یادآوری فجایع سومالی، بوسنی و هرزگوین، رواندا، کوزوو و دارفور سودان، اعلام کرد که مساله این نیست آیا دولتی «حق مداخله» دارد یا ندارد، بلکه مساله، «مسوولیت حمایت» همه دولت‌ها است. به عبارت دیگر، هنگامی که افراد در معرض فجایعی همچون قتل عام، تجاوز، پاکسازی قومی و گرسنگی دادن هستند، همه دولت‌ها مسوولیت دارند از آن افراد حمایت کنند. هیات مذکور، طیف گسترده‌ای را برای پاسخ جامعه بین‌المللی در نظر گرفته و توسل به زور را به عنوان آخرین چاره پیش‌بینی کرده است. این گزارش اظهار داشته که شورای امنیت در مقام تجویز یا تایید توسل به زور، دست کم پنج معیار را در نظر بگیرد:

۱- جدیت تهدید: آیا آسیب در حدی است که توجیه‌کننده اقدام نظامی باشد؟

۲- هدف: هدف اولیه اقدام نظامی باید ممانعت از تهدید مورد بحث باشد.

۳- گزینه آخر: اقدام نظامی باید به عنوان آخرین راه انتخاب شود، یا در شرایطی اتخاذ شود که دلایل متقن بر بی‌فایده بودن اقدامات غیرنظامی وجود داشته باشند. [یا اقدامات غیرمسلحانه پیش‌بینی شده در ماده ۴۱ منشور سازمان ملل متحد، کافی نباشد].

۴- تناسب: در اقدام نظامی، اصل تناسب رعایت شود و به نحوی عمل شود که پاسخ کافی به تهدید داده شود.

۵- موازنه آثار: اقدام نظامی باید بتواند تهدید را مرتفع کند و آثار عدم اقدام، وخیم‌تر از اقدام باشد. (موثق، ۱۳۹۰)

با این حال، مداخله بشردوستانه هنوز هم یک مسأله بحث برانگیز در حقوق بین‌الملل است. شماری از کشورها، به ویژه کشورهای جهان سوم، آن را مداخله در امور داخلی و نقض حاکمیت ملی خود می‌دانند. از لحاظ عملی نیز، امکان سوء استفاده از آن برای دخالت در امور داخلی کشورها نیز زیاد است و در بسیاری اوقات، تحت پوشش مداخله بشردوستانه، اهداف سیاسی خاصی توسط کشورهای مداخله‌گر تعقیب شده است. این مسأله بدینی نسبت به مداخله بشردوستانه را دامن زده است. با این همه در شرایطی که حقوق اساسی مردم یک کشور به صورت گسترده و سازمان یافته نقض می‌شود، و جنایت ضدبشری در آن اتفاق می‌افتد نمی‌توان ضرورت مداخله بشردوستانه را کاملاً نادیده گرفت.

هرچند این مسأله در حقوق بین‌الملل هنوز با نظریات ضد و نقیض مواجه است، اما از منظر اخلاقی می‌توان آن را توجیه کرد. چنانچه اشاره شد، مشروعیت دولت‌ها به رعایت حقوق انسانی بنیادین شهروندان توسط آنان منوط است. بنابراین، "هر حکومتی که حقوق انسانی بنیادین شهروندان تحت قیمومیت خود را به نحو گسترده و سازمان یافته نقض کند، مشروعیت خود را برای حکومت کردن از دست می‌دهد. وانگهی حکومتی که فاقد مشروعیت ملی باشد، مشروعیت بین‌المللی خود را نیز از کف می‌دهد، به بیان خاص تر، حکومتی که فاقد مشروعیت داخلی است از «حق مصئونیت از تهاجم خارجی» برخوردار نیست. بنابراین، در شرایطی که حکومت «حق مصئونیت از تهاجم» را در عرصه بین‌المللی از دست می‌دهد، دخالت بشردوستانه برای احقاق حقوق بنیادین شهروندان تحت قیمومیت آن حکومت، تحت شرایط معین، اخلاقاً مجاز خواهد شد و این دخالت، مصداق «تجاوز» یا «تهاجم» نخواهد بود." (نراقی، ۱۳۸۸)

شرایطی که مداخله بشردوستانه را مجاز خواهد کرد عبارتند از:

۱. حکومت به نحو گسترده و سازمان یافته حقوق انسانی بنیادین شهروندان خود را نقض کند.

۲. امکان تغییر و اصلاح امور در داخل و توسط خود شهروندان منتفی باشد. یعنی شهروندان به واقع نتوانند در مقابل سرکوب سازمان یافته حکومت از خود دفاع کنند و حقوق نقض شده خود را استیفا نمایند. (همان)

برخی از علمای حقوق بین‌الملل به دلیل امکان سوء استفاده دولت‌ها از نظریه مداخله بشردوستانه، اقدام جمعی را پیشنهاد کرده‌اند. این اعتقاد وجود دارد که در اقدام جمعی دولت‌ها، اطمینان از وجود انگیزه بشردوستانه بیش از مداخله انفرادی دولت‌ها است. این روند با فعال شدن سازمان ملل پس از دوران جنگ سرد و به خصوص اقدامات شورای امنیت تحت عنوان مداخله بشردوستانه در شمال عراق، سومالی، بوسنی و هرزگوین، هائیتی و رواندا و ... ظهور و بروز بیشتری یافته است. (زنگنه، ۱۳۸۳) بنابراین، مداخله بشردوستانه باید در چارچوب اقدام جمعی و با مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد صورت گیرد.

بر اساس نکاتی که مطرح شد، مداخله بشردوستانه را نیز باید جنگی عادلانه به شمار آورد. این جنگ اساساً با هدف بشردوستانه و به خاطر حمایت از حقوق بشردوستانه صورت می‌گیرد.

«در جهان امروز، اصل عدم مداخله، صلابت و قاطعیت گذشته را ندارد و دولت‌ها دیگر حق ندارند به بهانه «حاکمیت در امور داخلی» هر چه می‌خواهند انجام دهند، بلکه هم در مقابل مردم خود و هم در برابر جامعه بین‌المللی پاسخگو هستند. هسته اصلی «زندگی مشترک بشری» حقوق بشر است. گرچه، اجرای حقوق بشر و رعایت آن در سطح داخلی هر کشور بر عهده دولت‌هاست، اما ضمانت اجرای آن در دست جامعه بین‌المللی و در معرض نظارت ساز و کارهای بین‌المللی است. همین جا است که جامعه بین‌المللی اجازه می‌دهد که برای جلوگیری از نقض گسترده و جدی حقوق بشر یا جنایت بر ضد بشریت، در امور داخلی کشور خاطی مداخله شود تا شیوه حکمرانی خود را تعدیل نماید». (نراقی، ۱۳۹۲) حق حاکمیت دولت‌ها و تساوی حاکمیت دولت‌ها در عرصه بین‌المللی و اثر مهم آن یعنی

ممنوعیت مداخله در امور داخلی کشورها هنوز وجود دارد اما در پرتو تحولات بین‌المللی و زندگی مشترک بشری در عرصه بین‌الملل، تلطیف شده و تحت‌الشعاع برتری حقوق بشر قرار گرفته است. مداخله بشردوستانه به عنوان استثنایی بر این اصل و برای جلوگیری از سوءاستفاده دولت‌ها از سپر «حاکمیت داخلی»، مشروع تلقی می‌شود. البته همین مداخله بشردوستانه، مقید و موقوف به رعایت شرایطی است و سازوکار خاص خود را دارد. مثلاً با توجه به ساختار فعلی جامعه بین‌المللی، فقط شورای امنیت سازمان ملل است که می‌تواند به خاطر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی یا برای جلوگیری از فجایع انسانی، اجازه مداخله در امور کشورها را بدهد. دولتی که حقوق بشر را به طور گسترده نقض می‌کند یا مرتکب نسل‌کشی یا سایر جنایات علیه بشریت می‌شود در واقع مشروعیت خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند به بهانه «حاکمیت داخلی» از چشم جامعه جهانی پنهان شود. حق دخالت بشردوستانه را نمی‌توان حقی صرفاً قانونی در عرصه روابط بین‌الملل دانست، بلکه مهمتر و مقدم بر آن این حق نوعی حق اخلاقی است. (نراقی، ۱۳۹۲). دخالت بشردوستانه، یک هدف عمده را دنبال می‌کند و آن جلوگیری از فجایع انسانی و کمک به آسیب دیدگان جنگ است.

خلاصه این فصل

با توجه به مباحثی که در این فصل صورت گرفت، توضیح داده شد که حقوق بشردوستانه بین‌المللی شاخه‌ای از حقوق بین‌الملل عمومی است که بر مشخصات مسلحانه بین‌المللی و داخلی نظارت دارد. هدف حقوق بشردوستانه، حمایت از اشخاصی که مستقیماً درگیر جنگ نیستند یا دیگر درگیر نیستند یعنی زخمی‌ها، بیماران، کشتی شکسته‌ها، اسیران و افراد غیر نظامی و محدود کردن آثار خشونت در جنگ، پرهیز از انتقام جویی و اذیت و آزاری که تأثیری در اهداف جنگ ندارند، تعریف شد. در مورد رابطه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه می‌توان گفت که حقوق بشر و حقوق بشردوستانه هر دو از شاخه‌های حقوق بین‌المللی می‌

باشند. انسانها در همه موارد از حقوق بشری خود برخوردار اند، اما حقوق بشردوستانه تنها در زمان جنگ مطرح می شود. در صورتی که جنگ نباشد بحث حقوق بشردوستانه در میان نیست. موضوع حقوق بشر و حقوق بشردوستانه باهم رابطه اساسی دارند و هر دو در مورد حمایت از بشر مطرح است. منبع حقوق بشردوستانه حقوق لاهه و عهد نامه های ژنو است. در سال ۱۸۹۹ کنفرانس صلح لاهه که به منظور ایجاد قواعد جنگی برگزار گردید، قواعد تازه را در عرصه منازعات وضع نمود که از آن بنام قانون جنگ یاد می شود. در سال ۱۹۴۹ در ژنو چهار عهد نامه مورد پذیرش قرار گرفت که مشتمل بر زخمیان و بیماران در خشکی، زخمیان در دریاها، اسرای جنگی و غیر نظامیان به عنوان قربانیان محاصمه مسلحانه بود. حقوق اسیران جنگی، حقوق زنان و کودکان، حقوق زخمیان و مریضان، حقوق بی جا شده گان در اثر جنگ، حقوق کشتی شکسته گان در جنگ های دریایی، محدود ساختن جنگ افزارها و قواعد جنگ از موضوعات مهم حقوق بشردوستانه محسوب می شود.

اصل کرامت انسانی، اصل تفکیک و تمایز، اصل ضرورت نظامی، اصل تناسب و اصل محدودیت از جمله اصول حقوق بشردوستانه شمرده می شود که باید در هنگام جنگ رعایت گردد. دفاع مشروع یکی از مباحث دیگر در حقوق بشردوستانه محسوب می شود. به عبارتی، دفاع مشروع به حالتی اطلاق می شود که براساس آن کشور مورد تجاوز مسلحانه، حق میدهد تا به فوریت در مقابل تهاجم مسلحانه، کشورهای دیگر با هروسيله ممکن، حتا اگر مخالف حقوق بین الملل هم باشد، متوسل به زور شده و با دفاع از خود، دشمن تجاوزگر را سرکوب کند.

مداخله بشردوستانه یکی از موضوعات دیگر این بحث است که مفهوم مداخله بشردوستانه، از پیامدهای جهانی شدن حقوق

بشر محسوب می شود. در یکی از تعریف‌های مداخله بشردوستانه آمده است که: مداخله بشردوستانه مداخله قهری کشوری، در سرزمین کشوری دیگر است که به منظور حفاظت از افراد در مقابل تهدیدهایی که متوجه جان آن‌ها است، و همچنین به منظور مقابله با رفتار وحشیانه و غیرانسانی یا اذیت و آزار و شکنجه آنان انجام می گیرد. در شرایطی که حقوق اساسی مردم یک کشور به صورت گسترده و سازمان یافته نقض می شود، و جنایت ضدبشری در آن اتفاق می افتد نمی توان ضرورت مداخله بشردوستانه را کاملاً نادیده گرفت. در جهان امروز، اصل عدم مداخله، صلابت و قاطعیت گذشته را ندارد و دولت‌ها دیگر حق ندارند به بهانه «حاکمیت در امور داخلی» هرچه می خواهند انجام دهند، بلکه هم در مقابل مردم خود و هم در برابر جامعه بین‌المللی پاسخگو هستند.

ضمیمه

مهم‌ترین اسناد حقوق بشر از دوران باستان تا اکنون

بخش اول: اسناد عمومی در مورد حقوق بشر

۱- مدارک اولیه حقوق بشر

قانون حمورابی، ۱۷۸۰ پیش از میلاد (بابل، بین‌النهرین)

منشور کوروش، ۵۳۹ پیش از میلاد (ایران باستان)

فرمان آشوکا، ۲۸۰ پیش از میلاد (سلسله موریان، هند قدیم)

قانون اساسی مدینه، ۶۲۲ میلادی (مدینه، عربستان)

منشور آزادی، ۱۱۰۰ (شهرهای فرانسه و انگلیس)

منشور کبیر یا ماگناکارتا، ۱۲۱۵ (انگلستان)

مقررات آکسفورد، ۱۲۵۸ (انگلستان)

مقررات وست مینستر، ۱۲۵۹ (انگلستان)

۲- اسناد تاریخی حقوق بشر در قرون هفدهم و هجدهم

۱۶۲۸- درخواست حق (انگلیس)

۱۶۴۸- پیمان صلح وستفالی

۱۶۸۷- اعلامیه آزادی عقیده و مذهب (انگلستان)

۱۶۸۷- منشور حقوق (انگلیستان)

- ۱۶۸۹- قانون تساهل (انگلیستان)
- ۱۷۷۴- اعلامیه حقوق و شکایات امریکایی
- ۱۷۷۶- اعلامیه حقوق ویرجینیا
- ۱۷۷۶- اعلامیه استقلال امریکا
- ۱۷۸۷- قانون اساسی ایالات متحده امریکا
- ۱۷۸۹- اعلامیه حقوق بشر و شهروند (فرانسه)
- ۱۷۹۰- اعلامیه حقوق زن و شهروندان زن
- ۱۷۹۱- منشور حقوق امریکا (فدرال)
- ۱۷۹۱- قانون اساسی فرانسه
- ۳- اسناد تاریخی حقوق بشر در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم
- ۱۸۰۷- قانون لغو تجارت برده داری انگلیستان
- ۱۸۱۴- پیمان گنت Ghent
- ۱۸۱۵- لایحه نهایی از کنگره وین
- ۱۸۲۹- قانون آزادی کاتولیک (انگلیستان)
- ۱۸۳۳- قانون لغو برده داری (انگلیستان)
- ۱۸۳۸- منشور خلق (انگلیستان)
- ۱۸۵۶- اعلامیه پاریس
- ۱۸۶۲- اعلامیه آزادی بردگان
- ۱۸۶۳- کد لیبر Lieber Code
- ۱۸۶۴- کنوانسیون بهبود وضعیت مجروحان
- ۱۸۷۴- پروژه اعلامیه بین‌المللی در رابطه به قوانین و آداب و رسوم

جنگ

۱۸۷۶- اعلامیه حقوق زنان ایالات متحده آمریکا

۱۸۷۸- پیمان سن استفانو San Stefano

۱۸۸۰- راهنمای قوانین و عرف جنگ

۱۸۸۵- لایحه نهایی کنگره برلین

۱۸۹۹ و ۱۹۰۷- معاهدات به تصویب رسیده، در همایش اول و دوم

لاسه

۱۹۰۵ و ۱۹۰۶- کنوانسیون برن Bern

۱۹۱۷- اعلامیه بالفور Balfour

۱۹۱۹- معاهده ورسای (مشمول بر میثاق جامعه ملل)

۱۹۱۹- اساسنامه سازمان بین‌المللی کار

۱۹۲۰- اساسنامه دیوان دایمی بین‌المللی عدالت

۱۹۲۴- پروتکل حل و فصل مسالمت آمیز منازعات بین‌المللی

۱۹۲۵- پیمان صلح لوکارنو Locarno

۱۹۲۸- پیمان عمومی برای چشم پوشی از جنگ

۱۹۲۹- کنوانسیون رفتار مناسب با زندانیان و اسیران جنگی

۱۹۳۳- کنوانسیون بین‌المللی مربوط به وضع پناهندگان

۴- برخی از اسناد اساسی معاصر در حقوق بشر بین‌المللی

۱۹۴۱- منشور اتلانتیک

۱۹۴۲- قطع نامه در مورد جنایات جنگی آلمان توسط نمایندگان ۹ کشور

اشغال شده

- ۱۹۴۳- اعلامیه در مورد قساوت
- ۱۹۴۵- منشور سازمان ملل متحد
- ۱۹۴۵- موافقتنامه تعقیب و مجازات جنایتکاران جنگی
- ۱۹۴۵- منشور دادگاه نظامی بین‌المللی
- ۱۹۴۸- اعلامیه جهانی حقوق بشر
- ۱۹۴۸- اعلامیه آمریکایی حقوق و مکلفیت‌های انسان
- ۱۹۴۸- کنوانسیون بین‌المللی در مورد پیشگیری و مجازات جنایت نسل
کشی، (اجرا در ۱۹۵۱)
- ۱۹۴۹- کنوانسیون‌های ژنو
- ۱۹۵۰- کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی (اجرا
در ۱۹۵۳)
- ۱۹۶۰- اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان تحت استعمار
- ۱۹۶۱- منشور اجتماعی اروپا
- ۱۹۶۶- میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی
- ۱۹۶۶- میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی
- ۱۹۶۹- کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر
- ۱۹۶۹- کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات
- ۱۹۷۵- مصوبه نهایی کنفرانس هلسینکی
- ۱۹۸۱- منشور آفریقایی حقوق بشر
- ۱۹۹۰- اعلامیه اسلامی حقوق بشر- قاهره
- ۱۹۹۰- منشور پاریس برای اروپای جدید

- ۱۹۹۳- اعلامیه و برنامه عمل وین
۱۹۹۸- اعلامیه وظایف و مسئولیت‌های بشر
۲۰۰۰- منشور حقوق اساسی اتحادیه اروپا
۲۰۰۱- اعلامیه جهانی در مورد تنوع و گوناگونی بشر
۲۰۰۷- اعلامیه حقوق مردم بومی
۲۰۰۸- اعلامیه سازمان ملل متحد در مورد گرایش جنسی و هویت
جنسیتی

- ۵- برخی اسناد حقوق بشری برای تأمین عدالت
۱۹۵۵- حداقل قواعد استاندارد برای رفتار با زندانیان
۱۹۶۳- پروتکل شماره ۲ کنوانسیون حفاظت از حقوق بشر
۱۹۷۷- توافقنامه اروپا در انتقال برنامه‌های کاربردی برای کمک حقوقی
۱۹۷۹- کد رفتاری برای نیروهای تطبیق کننده قانون
۱۹۸۰- کنوانسیون بین‌المللی دسترسی به عدالت
۱۹۸۲- اصول اخلاق پزشکی مربوط به نقش پرسنل صحتی، به خصوص
پزشکان، در حمایت از زندانیان و بازداشت شدگان در برابر شکنجه و دیگر
مجازات‌های بیرحمانه و غیر انسانی.
۱۹۸۴- کنوانسیون ضد شکنجه و دیگر مجازات‌های بیرحمانه، غیر انسانی
یا اهانت آمیز
۱۹۸۳- پروتکل شماره ۶ کنوانسیون حفاظت از حقوق بشر و آزادی‌های
اساسی در مورد لغو مجازات اعدام
۱۹۸۴- مواظبت‌های تضمین کننده حمایت از حقوق کسانی که محکوم
به اعدام هستند

- ۱۹۸۵ - اصول اساسی در مورد استقلال قوه قضائیه
- ۱۹۸۵ - کنوانسیون اروپایی برای پیشگیری از شکنجه و مجازات‌های غیر انسانی یا اهانت بار
- ۱۹۸۵ - راهنمایی برای اقدام در مورد کودکان در نظام عدالت کیفری
- ۱۹۸۵ - کنوانسیون بین‌امریکایی برای جلوگیری از شکنجه و مجازات عاملان آن
- ۱۹۸۵ - حداقل قواعد استاندارد ملل متحد برای اداره عدالت در مورد نوجوانان
- ۱۹۸۹ - اصول مربوط به پیشگیری موثر و تحقیق از اعدام‌های فراقانونی، خودسرانه و بدون رعایت تشریفات قانونی (قواعد پکن)
- ۱۹۸۹ - دومین پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی با هدف لغو مجازات اعدام
- ۱۹۹۰ - اصول اساسی رفتار با زندانیان
- ۱۹۹۰ - اصول اساسی نقش وکلای مدافع
- ۱۹۹۰ - اصول اساسی استفاده از زور و اسلحه گرم توسط نیروهای تطبیق‌کننده قانون
- ۱۹۹۰ - راهنمایی‌هایی برای پیشگیری از بزهکاری نوجوانان (قواعد ریاض)
- ۱۹۹۰ - دستورالعمل نقش دادستان
- ۱۹۹۰ - پروتکل کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر برای لغو مجازات اعدام
- ۱۹۹۰ - قواعد حمایت از نوجوانان محروم شده از آزادی
- ۱۹۹۶ - کنوانسیون بین‌امریکایی ضد فساد

۱۹۹۷ - اعلامیه اصول اساسی عدالت برای قربانیان جنایت و سوء استفاده از قدرت

۱۹۹۸ - مجموعه اصول برای حمایت از همه افراد تحت هرگونه بازداشت و یا حبس

۱۹۹۹ - کنوانسیون حقوق مدنی در مورد فساد(شورای اروپا)

۱۹۹۹ کنوانسیون حقوق جزایی در مورد فساد(شورای اروپا)

۲۰۰۰ - پروتکل اختیاری در مورد فروش کودکان، روسپی گری کودکان و پورنوگرافی کودکان

۲۰۰۰ - اصول تحقیقات موثر و مستندسازی شکنجه و دیگر رفتارهای بیرحمانه، غیر انسانی یا اهانت آمیز

۲۰۰۲ - پروتکل شماره ۱۳ کنوانسیون حفاظت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، در مورد لغو مجازات اعدام در هر شرایط

۲۰۰۳ - کنوانسیون ملل متحد در برابر فساد

۲۰۰۳ - کنوانسیون اتحادیه آفریقا در مورد جلوگیری و مبارزه با فساد

۲۰۰۶ - کنوانسیون بین‌المللی برای حمایت از کلیه افراد از ناپدید شدن اجباری

۶- معاهدات مربوط به حقوق مدنی و سیاسی

۱۹۲۵ - کنوانسیون منع برده داری، بندگی، کار اجباری و موسسات یا موارد مشابه آن

۱۹۳۰ - کنوانسیون مورد منع کار اجباری

۱۹۵۱ - کنوانسیون مربوط به وضع پناهندگان

۱۹۵۲ - کنوانسیون حقوق سیاسی زنان

- ۱۹۵۴ - کنوانسیون در رابطه به کاهش بی سرنوشتی (فقدان ملیت)
- ۱۹۵۴ - کنوانسیون مربوط به وضع افراد بی سرنوشت (فاقد ملیت)
- ۱۹۵۶ - کنوانسیون لغو برده داری، تجارت برده، و نهادها و اعمال مشابه
بردگی
- ۱۹۵۷ - کنوانسیون مربوط به حمایت و ادغام جمعیت‌های بومی و دیگر
گروه‌های قبیله ای و نیمه قبیله ای در کشورهای مستقل
- ۱۹۶۵ - کنوانسیون بین‌المللی رفع کلیه اشکال تبعیض نژادی
- ۱۹۶۶ - کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی
- ۱۹۶۹ - کنوانسیون اتحادیه آفریقا در مورد بر جنبه‌های خاص از مشکلات
پناهندگان در آفریقا
- ۱۹۷۳ - کنوانسیون بین‌المللی سرکوب و مجازات جنایت آپارتاید
- ۱۹۷۸ - اعلامیه در مورد منع تعصب و تبعیض نژادی
- ۱۹۷۹ - کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان
- ۱۹۸۱ - اعلامیه محو همه اشکال نارواداری و تبعیض مبتنی بر دین یا
اعتقاد
- ۱۹۸۴ - کنوانسیون ضد شکنجه و دیگر رفتارها و مجازات‌های بیرحمانه،
غیر انسانی یا اهانت آمیز
- ۱۹۸۵ - اعلامیه در مورد حقوق بشری افرادی که تابعیت کشورهای محل
زیست شان را ندارند
- ۱۹۹۰ - کنوانسیون بین‌المللی در حمایت از حقوق همه کارگران مهاجر
و اعضای خانواده آن‌ها
- ۱۹۹۲ - توافقنامه ایجاد صندوق برای توسعه مردم بومی امریکای لاتین
و کارائیب

۱۹۹۲ - اعلامیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی، قومی، مذهبی و زبانی

۱۹۹۳ - اصول مربوط به وضع موسسات ملی (اصول پاریس)

۱۹۹۸ - اعلامیه حقوق و مسئولیت‌های افراد، گروه‌ها و ارگان‌های جامعه در ترویج و حفاظت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به رسمیت شناخته شده در سطح جهانی

۱۹۹۹ - کنوانسیون بین آمریکایی رفع کلیه اشکال تبعیض علیه افراد معلول

۲۰۰۰ - پروتکل شماره ۱۲ کنوانسیون حفاظت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین

۲۰۰۱ - اعلامیه و برنامه عمل دوربان Durban

۲۰۰۵ - اعلامیه اصول نظارت جهانی انتخابات

۲۰۰۶ - کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت

۲۰۰۷ - پیمان لیسبون Lisbon

۲۰۰۹ - کنوانسیون اتحادیه آفریقا برای حفاظت و مساعدت افراد بی جاشده داخلی در آفریقا (کنوانسیون کامپالا Kampala)

۷- معاهدات مربوط به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

۱۹۴۵ - اساسنامه سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو)

۱۹۴۶ - اساسنامه سازمان بهداشت جهانی

۱۹۵۳ - کنوانسیون اروپایی در مورد کمک‌های اجتماعی و پزشکی

- ۱۹۵۴ - کنوانسیون فرهنگی اروپا
- ۱۹۶۰ - کنوانسیون ضد تبعیض در آموزش و پرورش
- ۱۹۶۱ - منشور اجتماعی اروپا
- ۱۹۶۲ - کنوانسیون رضایت در ازدواج، رعایت حداقل سن برای ازدواج و ثبت ازدواج
- ۱۹۶۶ - میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی
- ۱۹۷۰ - کنوانسیون ممنوعیت و جلوگیری از انتقال غیرقانونی دارایی‌های فرهنگی
- ۱۹۷۲ - کنوانسیون مربوط به حفاظت از میراث فرهنگی و طبیعی جهان
- ۱۹۷۲ - کنوانسیون اروپایی تأمین اجتماعی
- ۱۹۷۴ - کنوانسیون اروپایی حمایت اجتماعی از کشاورزان
- ۱۹۷۶ - منشور فرهنگی برای آفریقا
- ۱۹۷۹ - کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان
- ۱۹۸۱ - کنوانسیون فرصت‌ها و رفتار برابر با مردان و زنان کارگر: کارگران با مسوولیت‌های خانوادگی
- ۱۹۸۱ - منشور آفریقا در مورد انسان و حقوق مردم
- ۱۹۸۹ - کنوانسیون حقوق کودک
- ۱۹۹۰ - منشور آفریقا در مورد حقوق و رفاه کودک
- ۲۰۰۱ - کنوانسیون حفاظت از میراث فرهنگی زیر آب
- ۲۰۰۳ - کنوانسیون حراست از میراث فرهنگی نامشهود
- ۲۰۰۵ - کنوانسیون حفاظت و توسعه تنوع تجارب فرهنگی

- ۲۰۰۶ - کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت
- ۲۰۰۸ - پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

بخش دوم: اسنادی در رابطه با جنگ

- ۱- معاهدات شناسایی جنایت علیه بشریت
۱۹۴۶- کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل کشی
- ۱۹۴۹- کنوانسیون جلوگیری از قاچاق انسان و بهره برداری جنسی از زنان و کودکان
- ۱۹۶۸- کنوانسیون غیرقابل اجرا بودن محدودیت‌های مقرر بر جرایم جنگی و جنایت علیه بشریت
- ۱۹۷۳- اصول همکاری‌های بین‌المللی در تشخیص، دستگیری، استرداد و مجازات افراد مقصر در جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت
- ۱۹۷۳- کنوانسیون بین‌المللی درباره منع و مجازات جنایت نسل زدایی
- ۱۹۷۹- کنوانسیون بین‌المللی علیه گروگانگیری
- ۱۹۸۰- کنوانسیون لاهه در مورد جوانب مدنی کودک ربایی بین‌المللی
- ۱۹۸۴- کنوانسیون ضد شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات‌های بیرحمانه، غیر انسانی یا اهانت آمیز
- ۲۰۰۰- کنوانسیون علیه جرایم سازمان یافته فراملی و پروتکل‌های مربوطه آن در رابطه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران
- ۲۰۰۳- کنوانسیون مبارزه با فساد
- ۲۰۰۶- کنوانسیون بین‌المللی برای حفاظت از کلیه افراد از ناپدید شدن اجباری.

۲- توافقنامه توسعه حقوق جنگ بین جنگ‌های جهانی:

۱۹۱۹- میثاق جامعه ملل

۱۹۲۲- معاهده مربوط به منع استفاده از گازهای مضر در جنگ زیردریایی

۱۹۲۳- قوانین مربوط به کنترل بی سیم تلگراف در زمان جنگ و جنگ هوایی

۱۹۲۴- پروتکل حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی (پروتکل ژنو)

۱۹۲۵- پروتکل ممنوعیت استفاده از گازهای سمی در جنگ.

۱۹۲۸- معاهده عمومی برای چشم پوشی از جنگ (پیمان بریان-کلوگ)

۱۹۲۹- کنوانسیون بهبود وضعیت زخمیان و بیماران در جریان جنگ

۱۹۲۹- کنوانسیون مربوط به رفتار با اسیران جنگی

۱۹۳۰- پیمان محدودیت تسلیحات نیروی دریایی

۱۹۳۵- پیمان در حمایت از موسسات هنری و علمی و آثار تاریخی

۳- موافقتنامه‌های نخستین توسعه حقوق جنگ توسط سازمان ملل متحد و نهادهای مشابه

۱۹۴۵- منشور سازمان ملل متحد

۱۹۴۹- کنوانسیون بهبود وضعیت زخمیان و بیماران نیروهای مسلح در میدان جنگ (کنوانسیون اول ژنو)

۱۹۴۹- کنوانسیون بهبود وضع مجروحان، بیماران، غریقان و کشتی شکستگان نیروهای مسلح در دریا (کنوانسیون دوم ژنو)

۱۹۴۹- کنوانسیون ژنو رابطه به شیوه رفتار با اسیران جنگی (کنوانسیون سوم ژنو)

۱۹۴۹- کنوانسیون مربوط به حفاظت از غیرنظامیان در زمان جنگ (کنوانسیون

چهارم ژنو)

۱۹۵۴- کنوانسیون حفاظت از اموال فرهنگی در زمان جنگ.

۱۹۶۷- کنوانسیون ممنوعیت استفاده از سلاح‌های هسته‌ای (پیشنویس)

۱۹۷۳- اصول همکاری‌های بین‌المللی در تشخیص، دستگیری، استرداد و مجازات افراد گناهکار در جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت

۱۹۷۴- اعلامیه حمایت از زنان و کودکان در شرایط اضطراری و منازعات مسلحانه

۱۹۷۷- پروتکل‌های الحاقی مربوط به کنوانسیون‌های ژنو

۴- توافقنامه مربوط به توسعه حقوق جنگ در جریان جنگ سرد

۱۹۵۰- قطع نامه مجمع عمومی سازمان ملل برای صلح.

۱۹۶۷- پیمان اصول حاکم بر فعالیت‌های اکتشافات سیارات و استفاده از فضا، از جمله ماه و سایر اجرام آسمانی

۱۹۶۸- پیمان در مورد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای

۱۹۷۱- توافقنامه در مورد اقدامات برای کاهش خطر بروز جنگ هسته‌ای بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

۱۹۷۱- پیمان ممنوعیت استفاده از سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های که منجر به کشتار جمعی و آسیب محیطی می‌گردد.

۱۹۷۲- کنوانسیون منع توسعه، تولید و انباشت سلاح‌های باکتریولوژیکی و سمی و خطرات ناشی از آن

۱۹۷۲- پیمان بین ایالات متحده آمریکا و اتحادیه جماهیر شوروی در مورد موشک‌های بالستیک

۱۹۷۷- کنوانسیون رفع برده داری در آفریقا

- ۱۹۸۴- اعلامیه در مورد حق مردم به صلح
- ۱۹۸۷- پیمان منع موشکهای هسته ای میانبرد
- ۵- معاهدات پس از جنگ سرد در حقوق جنگ
- ۱۹۹۳- اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری برای تعقیب افراد مسئول نقض جدی حقوق بشر دوستانه بین‌المللی
- ۱۹۹۴- اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری برای تعقیب افراد مسئول نسل‌کشی و سایر موارد نقض جدی حقوق بین‌الملل
- ۱۹۹۷- کنوانسیون بین‌آمریکایی علیه ساخت غیرقانونی و قاچاق اسلحه، مهمات، مواد منفجره و سایر مواد مرتبط
- ۱۹۹۸- اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی
- ۲۰۰۰- پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق کودک در مورد منع مشارکت کودکان در درگیری‌های مسلحانه
- ۲۰۰۲- کدهای بین‌المللی بر ضد گسترش موشک‌های بالستیک
- ۲۰۰۳- اساسنامه اتاق فوق‌العاده در دادگاه‌های کامبوج
- ۲۰۰۵- پروتکل الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو
- ۲۰۰۶- کنوانسیون بین‌المللی برای حمایت از کلیه افراد از ناپدید شدن اجباری
- ۲۰۰۷- اساسنامه دادگاه ویژه برای لبنان
- ۲۰۰۸- کنوانسیون در مورد مهمات خوشه ای
- ۶- پیمان‌هایی در رابطه به تروریسم بین‌المللی
- ۱۹۳۷- کنوانسیون منع و مجازات تروریسم
- ۱۹۳۷- کنوانسیون برای ایجاد دیوان کیفری بین‌المللی

- ۱۹۷۰- کنوانسیون جلوگیری از تصرف غیر قانونی هواپیما
- ۱۹۷۱- کنوانسیون جلوگیری از اعمال غیرقانونی علیه امنیت داخلی
- ۱۹۷۳- کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات جنایت علیه افراد تحت حمایت بین‌المللی
- ۱۹۷۷- کنوانسیون اروپا در جلوگیری از تروریسم
- ۱۹۷۹- کنوانسیون ضد گروگانگیری
- ۱۹۸۰- کنوانسیون حفاظت فیزیکی از مواد هسته ای
- ۱۹۸۸- کنوانسیون جلوگیری از اعمال غیرقانونی علیه امنیت دریانوردی.
- ۱۹۹۷- کنوانسیون اروپا در جلوگیری از تروریسم
- ۱۹۹۸- کنوانسیون عرب برای جلوگیری از تروریسم
- ۱۹۹۹- کنوانسیون سازمان کنفرانس اسلامی در مبارزه با تروریسم بین‌المللی
- ۱۹۹۹- کنوانسیون بین‌المللی برای جلوگیری از تامین مالی تروریسم
- ۱۹۹۹- کنوانسیون پیشگیری و مبارزه با تروریسم
- ۱۹۹۹- پیمان کشورهای مشترک المنافع در مورد مبارزه با تروریسم
- ۲۰۰۰- کنوانسیون ضد جرایم سازمان یافته فراملی

بخش سوم: اسنادی در مورد حفظ محیط زیست

- ۱- توافقنامه‌های معاصر در مورد حفظ محیط زیست
- ۱۹۷۱- کنوانسیون محافظت در برابر مخاطرات مسمومیت ناشی از بنزین
- ۱۹۷۷- کنوانسیون مربوط به حفاظت از کارگران علیه خطرات شغلی در محیط کار به دلیل آلودگی هوا، سر و صدا و ارتعاش
- ۱۹۸۵- کنوانسیون وین برای حفاظت از لایه اوزون

۱۹۸۹- کنوانسیون مسئولیت مدنی برای خسارات و خطرات ناشی از جاده،
راه آهن و کشتی ها

۱۹۹۱- کنوانسیون ارزیابی اثرات زیست محیطی در گستره فرامرزی

۱۹۹۲- کنوانسیون در مورد تغییرات اقلیمی

۱۹۹۲- کنوانسیون اثرات فرامرزی حوادث صنعتی

۱۹۹۳- کنوانسیون مسئولیت مدنی برای خسارات صنعتی بر محیط زیست

۱۹۹۳- توافقنامه آمریکای شمالی در همکاری محیط زیست

۱۹۹۳- کنوانسیون در مورد پیشگیری از حوادث عمده صنعتی

۱۹۹۸- برگزاری کنوانسیون حفاظت از محیط زیست از طریق قانون جنایی

۲- معاهدات معاصر در رابطه با حفاظت از جنگلها و گیاهان

۱۹۵۱- کنوانسیون بین‌المللی حفاظت از گیاهان.

۱۹۵۹- توافقنامه همکاری در مورد قرنطینه گیاهان و محافظت از آنها در
برابر آفات

۱۹۶۱- کنوانسیون بین‌المللی برای حفاظت از انواع جدید گیاهان

۱۹۷۲- کنوانسیون مربوط به حفاظت از فرهنگ جهانی و میراث طبیعی

۱۹۷۳- کنوانسیون حفاظت بین‌المللی در مورد گونه‌های جانوران وحشی و
گیاهان در معرض انقراض

۱۹۸۲- کنوانسیون تنوع زیستی

۱۹۸۲- منشور جهانی برای طبیعت

۱۹۸۶- کنوانسیون حفاظت از منابع طبیعی و محیط زیست

۱۹۹۲- اعلامیه محیط زیست و توسعه

۱۹۹۲- کنوانسیون تنوع زیستی

۱۹۹۲- بیانیه اصول جهانی اجماع در مدیریت، حفاظت و توسعه پایدار از انواع جنگلات

۱۹۹۴- کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با بیابان زایی در کشورهای رو به خشکسالی

۱۹۹۴- توافقنامه در مورد تجارت غیر قانونی جانوران وحشی و گیاهان

۳- مهاهدات معاصر در مورد حفاظت ساحلی

۱۹۴۷- توافقنامه کانبرا برای کمیسیون اقیانوس آرام جنوبی

۱۹۵۸- کنوانسیون در مورد ماهیگیری در آب‌های دانوب

۱۹۶۴- کنوانسیون شورای بین‌المللی برای اکتشاف در دریا

۱۹۷۱- کنوانسیون تالاب در مورد اهمیت زیست گاه پرنده گان .

۱۹۷۶- کنوانسیون حفاظت از محیط زیست دریایی و ساحلی مدیترانه.

۱۹۷۸- پیمان برای همکاری حفظ جنگل آمازون

۱۹۸۳- کنوانسیون حفاظت و توسعه دریایی

۱۹۸۶- کنوانسیون حفاظت از منابع طبیعی

۱۹۹۰- کنوانسیون سازمان علوم و فنون دریایی شمال اقیانوس آرام

۴- معاهدات معاصر در مورد حفاظت از پرندگان و پستانداران

۱۹۵۰- کنوانسیون بین‌المللی برای حفاظت از پرندگان

۱۹۷۰- کنوانسیون بنلوکس در مورد منع شکار و حفاظت از پرندگان

۱۹۷۱- کنوانسیون بین‌المللی در مورد حفاظت از پرنده گان آبی.

۱۹۷۳- توافقنامه در حفاظت از خرس‌های قطبی

۱۹۷۹- کنوانسیون حفاظت از حیات وحش اروپا و زیستگاه‌های طبیعی

۱۹۹۴- پروتکل کنوانسیون مربوط به حفاظت از رشته کوه‌های آلپ

۱۹۹۹- پروتکل در حفاظت از حیات وحش

فهرست منابع و رویکردها

منابع فارسی:

- ارجمند، دکتر امیر. (۱۳۸۶). رابطه حقوق بشر دوستانه و حقوق بشر. تهران.
- اسلامی، سیدحسن. (۱۳۸۴). رهیافت‌های اخلاقی به سقط جنین؛ یک بررسی موردی. فصلنامه باروری و ناباروری، ۳۲۱-۳۴۲.
- الماسی، دکتر نجادعلی. (۱۳۹۰). حقوق بین الملل خصوصی. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- امیدی، دکتر علی. (۱۳۸۸). حقوق بین الملل عمومی، از نظریه تا عمل. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- برلین، آیزایا. (۱۳۶۸). چهار مقاله در باره آزادی. (محمدعلی موحد، مترجم) تهران: انتشارات خوارزمی.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۲). آموزش دانش سیاسی (نسخه چاپ سوم، ویرایش جدید). تهران: نگاه معاصر.
- بیکدلی، دکتر محمدرضا. (۱۳۸۰). حقوق بشر دوستانه بین المللی. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- پالمر، رابرت روزول. (۱۳۸۴). تاریخ جهان نو (چاپ پنجم جلد اول). (ابوالقاسم طاهری، مترجم) تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پلاتنر، مارک اف. (۱۳۸۷). حقوق بشر. سیمور مارتین لیپست (تدوین) در، دایره المعارف دموکراسی (موسی اکرمی، مترجم، جلد ۲، ص. ۶۱۱-۶۱۶). تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.

تاموشات، کریستیان. (۱۳۸۶). حقوق بشر. (دکتر حسین شریفی طرازکوهی، مترجم) تهران: بنیاد حقوقی میزان.

سپهر، زهرا و دیگران (۱۳۹۲). دستنامه آموزشی حقوق بشردوستانه بین‌المللی. کابل: شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر.

دوآ، آرت هیمن. (۱۳۸۲). آزادی‌های عمومی و حقوق بشر. (دکتر یوسف مولایی، و رشید برناک، مترجمان) تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

دورکین، رونالد. (۱۹۹۵). حقوق و اخلاق. محمد راسخ در، حق و مصلحت (۱۳۸۱) (ص. ۷۳-۷۶). تهران: انتشارات طرح نو.

دولت جمهوری اسلامی افغانستان. (۱۳۸۴). قانون اساسی افغانستان. کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی / ۱۳۹۰.

ذاکریان، مهدی. (۱۳۸۳). مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین‌المللی. تهران: بنیاد حقوقی میزان.

راسخ، محمد. (۱۳۸۱). حق و مصلحت؛ مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش. تهران: طرح نو.

زنگنه، حمید. (۱۳۸۳، سنبله ۱۶). حاکمیت و مداخله بشردوستانه (۲). بازیابی در عقرب ۱۱، ۱۳۹۲، از باشگاه اندیشه: <http://www.bashgah.net/fa/content/show/30299>

سلیمان‌زاده، رضا. (۱۳۹۰). حقوق بین‌الملل بشردوستانه. بازیابی در ۱۳۹۳، از پروهشکده باقر العلوم: <http://www.pajoohe.com/25513/index.php?Page=definition&UID=29604>

سن، آمارتیا. (۱۳۸۹). توسعه یعنی آزادی. (محمد سعید نوری نایینی، مترجم) تهران: نشر نی.

شریفی طرازکوهی، دکتر حسین. (۱۳۹۰). حقوق بشر؛ ارزش‌ها و واقعیت‌ها.

تهران: بنیاد حقوقی میزان.

شستاک، جروم ج. (۱۹۹۸). بنیان‌های فلسفی حقوق بشر. حسین شریفی طرازکوهی در، حقوق بشر؛ نظریه‌ها و رویه‌ها (۱۳۸۰) (ص. ۲۹-۷۲). تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

صمدزاده، مهرداد. (۱۳۹۱، ۲۱۷). هند و سکولاریسم. بازیابی در ۱۰ ۱۴، ۱۳۹۳، از رادیو زمانه: <http://www.radiozamaneh.com/49666>

علی‌بابایی، غلام رضا. (۱۳۸۴). فرهنگ سیاسی آرش (ویرایش دوم ۱۳۸۴) تهران: انتشارات آشیان.

کورنر، اشتفان. (۱۳۸۰). فلسفه کانت. (عزت الله فولادوند، مترجم) تهران: انتشارات خوارزمی.

گلدینگ، مارتین پی. (۱۹۷۸). مفهوم حق: درآمدی تاریخی. در، حق و مصلحت (۱۳۸۱) (محمد راسخ، مترجم، ص. ۱۸۴-۲۰۱). تهران: انتشارات طرح نو.

لنگرودی، دکتر محمدجعفر. (۱۳۸۶). مبسوط در ترمینولوژی حقوق (جلد سوم). تهران: کتابخانه گنج دانش.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد. (۱۹۴۸). اعلامیه جهانی حقوق بشر. بازیابی از کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران-سوئد: <http://komitedefa.org/sidor/majhb.htm>

مجمع عمومی سازمان ملل متحد. (۱۹۴۸). اعلامیه جهانی حقوق بشر. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد. (۱۹۵۸). کنوانسیون منع تبعیض در استخدام و اشتغال. سازمان ملل متحد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد. (۱۹۷۹). کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان. سازمان ملل متحد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد-ب، ۱۹۶۶. (بدون تاریخ). کنوانسیون بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. ویژه اسناد بین‌المللی حقوق بشر. در کابل: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد-الف. (۱۹۶۶). کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی. ویژه اسناد بین‌المللی حقوق بشر. کابل: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد. (۱۹۴۵). منشور ملل متحد.

محمودی‌کردی، زهرا. (۱۳۸۹، بهار). بررسی رابطه میان اخلاق زیستی و حقوق بشر. دو فصلنامه حقوق و سیاست (۲۸)، ۲۵۵-۲۷۸.

مردیها، مرتضی. (۱۳۸۷، زمستان). جنس فلسفی حقوق بشر. فصلنامه حقوق (۴)، ۲۹۷-۳۱۷.

مهرپور، دکتر حسین. (۱۳۷۷). نظام بین‌المللی حقوق بشر. تهران: اطلاعات.

موثق، هومن. (۱۳۹۰، ثور). گذر از «مداخله بشردوستانه» به «مسئولیت حمایت. بازیافت در ۱۰ عقرب، ۱۳۹۲، از مهرنامه (نسخه آنلاین مجله مهرنامه، شماره یازده، ثور ۱۳۹۰): <http://www.mehrnameh.ir/article/1828>...

موحد، محمدعلی. (۱۳۸۴). در هوای حق و عدالت (چاپ سوم). تهران: نشر کارنامه

موسی‌زاده، دکتر رضا. (۱۳۹۱). بایسته‌های حقوق بین‌الملل عمومی. تهران: بنیاد حقوقی میزان.

نراقی، آرشن. (۱۳۸۸). اخلاق حقوق بشر. تهران: نگاه معاصر.

نراقی، آرشن. (۱۳۹۲). آرشن نراقی. بازیابی در ۱۳۹۳، از آیا دخالت بشردوستانه اخلاقا مجاز است؟: <http://arashnaraghi.org/wp/?p=458>

نریمان، فالی اس. (۱۳۹۰). جهانشمولی حقوق بشر. دکتر حسین شریفی طرازکوهی (مترجم) در، حقوق بشر؛ ارزش‌ها و واقعیت‌ها (ص. ۲۹۶-۲۹۷).

تهران: بنیاد حقوقی میزان.

نوابی. (۱۳۹۰، ۱۱ ۲۳). زنان افغانستان، قربانی تبعیض و خشونت. بازیابی در ۱۰ ۲، ۱۳۹۳، از روزنامه هشت صبح: <http://8am.af/oldsite.php>....?

وزارت عدلیه افغانستان. (۱۳۸۷). قانون کار. کابل: وزارت عدلیه افغانستان.

وزارت عدلیه افغانستان. (۱۳۸۸). معاهدات بین‌المللی. بازیابی در ۱۰ ۱۳۹۳، از وزارت عدلیه افغانستان: <http://moj.gov.af/fa/page/1693>

منابع انگلیسی:

Clapham, Andrew. (2007). Human Rights: A Very Short Introduction. Oxford: Oxford University Press.

Claude, Richard Pierre, & Weston, Burns H. (Eds.). (2006). Human Rights in the World Community: Issues and Action (3rd ed.). University of Pennsylvania Press.

European Parliament. (2000, 12 07). Charter of Fundamental Rights of the European Union. Retrieved 05 24, 2015, from European Union: http://www.europarl.europa.eu/charter/pdf/text_en.pdf

Fagan, Andrew. (2005). Human Rights. Retrieved December 29, 2014, from Internet Encyclopedia of Philosophy: <http://www.iep.utm.edu/hum-rts/>

Fomerand, Jacques. (2014). Historical Dictionary of Human Rights . Maryland: Rowman & Littlefield.

Forsythe, David. P. (2012). Human Rights in International Relations (3rd ed.). New York: Cambridge University Press.

Haas, Michael. (2014). International human rights: a comprehen-

sive introduction (2nd edition ed.). New York: Routledge.

Kaczor, Christopher. (2010). *The Ethics of Abortion: Women's Rights, Human Life, and the Question of Justice*. New York & London: Routledge.

Monteiro, A. Reis. (2014). *Ethics of Human Rights*. Switzerland: Springer International Publishing.

Nickel, James. (2014, November 8). *Human Rights*. (E. N. Zalta, Ed.) Retrieved December 29, 2014, from *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*: <http://plato.stanford.edu/entries/rights-human/>

Singer, Peter. (1999). *Practical Ethics*, 2nd Edition. Cambridge: Cambridge University Press.

UN women. (2009). *What is an Optional Protocol?* Retrieved 01 03, 2015, from UN women: <http://www.un.org/womenwatch/daw/cedaw/protocol/whatis.htm>

United Nations General Assembly. (1989, 12 15). *Second Optional Protocol to the International Covenant on Civil and Political Rights, aiming at the abolition*. Retrieved 01 06, 2015, from United Nations Human Rights: Office of the High Commissioner for Human Rights(OHCHR): <http://www.ohchr.org/EN/ProfessionalInterest/Pages/2ndOPCCPR.aspx>